

حق آشکار

در رد کسانی که دین را ملعبه خویش قرار دادند

* * *

- نگاهی علمی و تحلیلی به گروه های؛ افراطی از اخوان تا داعش.
- بررسی مفاهیم چهارگانه: "حاکمیت"، "جاهلیت"، "جهاد" و "وطن" و تبیین تصور نادرست آن مفاهیم نزد گروه های افراطی در مقابل تصور صحیح آن نزد جمهور علمای امت.

نویسنده:

اسامه سید الأزهري



حق آشکار

اسامه السید الازهری	◀ تألیف
گروه ترجمه دار الفقیه	◀ ترجمه
دار الفقیه	◀ ناشر
۳۰۰۰ نسخه	◀ شمارگان
اول ۱۳۹۵	◀ نوبت چاپ
وزیری	◀ قطع

دار الفقیه للنشر والتوزیع
أبو ظبی — الإمارات العربية المتحدة

فهرست مطالب

پیش درآمد	۷
حاکمیت و تکفیر همه مسلمانان	۱۸
حاکمیت	۱۹
مقایسه ای بین فهم سید قطب و جمهور علمای امت درباره فهم آیه مورد بحث	۴۱
هشدار نبوی عجیب برای اهل قرآن که به تکفیر مسلمان روی آورده	۴۴
مناظره ابن عباس با خوارج	۵۲
مفهوم جاهلیت وانقطاع دین و اندیشه قطعی بودن نبرد	۶۶
مفهوم جاهلیت و اندیشه قطعی بودن نبرد	۶۷
مفهوم دیار کفر و دیار اسلام	۸۹
قضیه دیار کفر و دیار اسلام	۹۰
احتکار وعده الهی و غلبه بر مردم	۱۱۳
احتکار وعده الهی	۱۱۴

مفهوم جهاد ۱۲۴

جهاد ۱۲۵

مفهوم تمکین ۱۴۰

تمکین ۱۴۱

مفهوم وطن ۱۹۸

وطن ۱۹۹

پروژه اسلامی بین حقیقت و خرافه ۲۲۵

قوانینی که از رویه جنبشهای افراطی پنهان مانده و در نتیجه مرتکب این اشتباهات

تاریخی شده اند ۲۳۷

قوانین ۲۳۷

پیش درآمد

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا محمد، سيد الأولين والآخرين،
وعلى آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين.

اما بعد:

آنچه پیش رو دارید، پروژه و طرحی علمی- ازهری است که به لحاظ شیوه بحث قطعاً ریشه دار، راسخ، استوار و دارای مبانی استدلالی مستحکم و عمیق می باشد و نگرشی است علمی و ارزنده که می کوشد با نگارشی دقیق، پیرامون مقولات، نظریات و افکاری که گرایش ها و اصناف سیاسی منتسب به اسلام؛ در هشتاد سال گذشته بر آن بنا گردیده به بحث و بررسی به پردازد، تا بدینوسیله از قرآن در برابر اندیشه های آسیمه سر و سرگردان و آسیب های مفاهیم باطل صیانت کند.

هم اینک در برابر ما، محصول و دستاوردهای هشتاد سال گذشته؛ [یعنی: مسائل، پرسش ها، و پایان نامه ها و رساله هایی است که در خدمت دین قرار گرفتند و مردم به سوی آنها فراخوانده شدند و نسل های فراوانی در افق آنها گام برداشتند و در پرتو آنها، برای خویش اصول و مبانی ای را گزاردند، و بدین سان در طول این سالیان متمادی، کتابهای علمی و ادبی فراوانی به نگارش درآمد، ابلاغیه ها منتشر گردید، فتواها و احکام صادر شد، دیدگاه ها و نظریات فراوان ارائه گردید و قصیده ها سروده شد و نشریه ها و نمایش نامه ها به چاپ و نشر سپرده شد.

در خلال همین اوضاع ناسامان و ناهمگون بود که تئوری ها و نظریات فکری بیشماری که به شریعت اسلامی منسوب می شدند از سوی گروه ها و گرایش های اسلامی در سطح جامعه ساخته و پرداخته، و برای تبلیغ و گسترش آنها فراخوان داده شد.

در چنین شرایطی، کاملاً طبیعی می نمود که هر قضیه و پیشامدی در جامعه، با واکنش فوری گرایش های اسلامی روبرو گردد و درباره آن قضایا و پیشامدها، اظهار نظرها و تحلیل های مختلف، متضاد، اختلاف برانگیز و تنش زا صورت پذیرد. و این نوع واکنش های تند و تیز، بالتبع به بروز ناآرامی ها، تحولات و وقایع تاریخی و بغرنج دامن می زد و زمینه را برای ظهور افکار و اندیشه های برساخته، توپرتو، مشتبه و درهم آمیخته فراهم می ساخت.

هنوز از سقوط «خلافت اسلامی» چیزی نگذشته بود که همه این تحولات، ناآرامی ها و تندبادهای دینی و سیاسیِ بغرنج و تألم بار با سرعت سرسام آوری سر برآورد و اندیشمندان و متفکران اسلامی را در جستجوی راهکارها و ساز و کارهای درست و صحیح به تحیر افکند، کشور نامشروع اسرائیل تشکیل شد، جنگ های سختی در گرفت و امواج توپنده، آرامش و ثبات امت عربی- اسلامی را به تلاطم انداخت و جنبش های فکری متعددی اعلام موجودیت کرد و تحولات اجتماعی زاید الوصفی پدید آمد و آسیب های فکری، دینی و اجتماعی نو و جدید الورودی، کیان اسلام و جامعه اسلامی را به شدت به مخاطره انداخت.

در این اوان بود که حوادث و تحولات سریع الوقوع و سرسام آور فوق اشاره، متفکران را به سختی به چالش کشیده و مجال و فرصت هضم این حوادث و تحلیل علمی شان و برنامه ریزی برای تعامل صحیح با آنها را از آنان سلب کرده بود.

در اثنای همین شرایط سخت، طاقت فرسا و به شدت آشفته بود که جنبشی قدرتمند، اقتدارگرا و پرجمعیت اعلام موجودیت کرد و برای اینکه اصالت و هویتی کاملاً دینی پیدا کند از قرآن و سنت مدد جست تا بدینوسیله نزد دینداران و متدینان و خاصه؛ نزد قشر جوان و تحصیلکرده، و از طرفی پرانرژی، انقلابی، تحول پذیر و تحولگرا پایگاهی مستحکم بیابد و از این طریق جذب نیرو کند و به سرعت به اهداف سیاسی و دینی ای که در یک چشم انداز و افقی معین ترسیم کرده بود دست پیدا کند.

از این جهت، مسأله «تحریک احساسات» مردم، در تلاشی نفس گیر، پر حجم و بالتبع پر سر و صدا و علی الظاهر بسیار جذاب و شوق انگیز، برای ایجاد دل بستگی و شیفستگی مردم به این جنبش و تزریق حرص و ولع در آنان برای یاری دادن آن جنبش، در سرلوحه منشورها، برنامه ها و تئوری های رهبران آن بود. و این در حالی بود که نظریه پردازان و تئوریسین های این جنبش به لحاظ ساز و کارهای فهم و استنباط، با فقدان و تهیدستی شدیدی دست به گریبان بودند. بدین خاطر بود که با هر پیشامد، حادثه و اتفاقی شکننده و در هر موضعگیری، فوراً به آیات و احادیث نبوی متوسل می شدند و چنین وانمود می کردند که این آیات و احادیث، شاهد صدقی برای درستی و حقانیت مواضع و دیدگاه های آنان در مسائل جاری جامعه، در آن شرایط سخت، سهمگین و آشفته است.

لیکن آنان صوری بخرج ندادند تا با بکارگیری ساز و کارهای صحیح استنباط، به نتایج و فهم های تام و کاملی از استنباط، دست یابند تا بدین طریق، موثق ترین درجه ی دقت در استنباط از منابع دین، برای آنان حاصل گردد. چرا که این، امری مهم و از حساسیتی بسیار بالا برخوردار بود تا مبدا انسان از روی جهل و ندانم کاری، فهمی

ناسزاوار و ناسازگار با وحی را به وحی الهی نسبت دهد و یا در شناسایی نظریه ای که از مقاصد قرآن است، دچار اضطراب گردد.

و علاوه بر آن، مفاهیم غیر کاربردی و نامعتبر بیشماری اعم از مسائل، نظریات و استدلالات، در طی مدت هشتاد و اندی سال بدین سو به ما به ارث رسیده بود که ادباء، نویسندگان، دعوتگران و حماسه سرایان پیشین، بی قاعده آنها را بکار برده بودند. و این صرف نظر از آن مسائل، نظریات و استدلالاتی بود که توسط اطباء، مهندسان و اصحاب حرفه ها و مشاغل مختلف، در عرصه علوم شرعی ورود پیدا کرده بود؛ کسانی که در زمینه علوم شرعی دست به پژوهش زدند و سپس به صنعت اجتهاد رو آوردند، در حالی که آنان نه از ساز و کارهای صحیحی برخوردار بودند و نه از ممارست قابل قبول و متقنی.

نتیجه همه اینها، ظهور فهم هایی سرگشته و آسیب‌ه سر، مقولاتی متزلزل و خطرناک و استدلالاتی آشفته و پراکنده بود که از پس آن، حوادثی دشوار و مصائبی بزرگ و هولناک سر رسید... زندان ها... ذلت ها... کشتارها... بدین سان محیط و جوی پدید آمد که آکنده از کینه توزی ها و ناآرامی ها بود، که در آن جو، ابتلائات و بلايا با اندیشه و علم و استنباط درهم آمیخت و بر صنعت و فنّ اجتهاد، تشویش چیره گشت و انسان زیر فشار شدید روحی هولناک قرار گرفت که مالا در چنین آشفته بازاری، آنچه که حاصل گشت؛ فقه و فهمی بود که بهره انسان از آن، چیزی جز تشویش، آشفتگی و افسارگسیختگی نبود.

دانشگاه الازهر تماماً و کمالاً منهجی علمی، استوار و ریشه دار است و پشتوانه ای عظیم از تجارب هزارساله، در زمینهٔ صنعت و فنّ تعلیم و ممارست در دقائق فنون علمی با خود به همراه دارد، و خروجی های زیادی از علمای متبحر را در کارنامهٔ خود در نسل های متمادی به ثبت رسانده و حوزه های علمیّهٔ فراوانی را در علوم پایه تأسیس کرده است. و در طول زمان اهرم «تجربه» را همچنان زمان به زمان و متناسب با مقتضیات هر عصر و زمان، صیقل داده و حدود و ثغور آن را مضبوط و مستحکم نموده است تا این که آنگونه که هم اکنون می بینیم به تکامل، ائقان و رشدیافتگی در خور تحسینی ارتقاء بخشیده و هزاران عالم دین از اقطار و اکناف عالم، علی رغم اختلاف محیط ها و روش زندگی، بسوی آن رهسپار شدند. عاملی که موجب گردید تا دانشگاه الازهر و سایر مدارس علمی در شرق و غرب نسبت به مناهج و برنامه های علمی همدیگر شناخت و آگاهی روزافزونی پیدا کنند تا این که در دانشگاه الازهر برنامه ها و مناهجی از علم و معرفت استقرار یافت که نمونه های آن را به ندرت می توان میان ملت های اسلامی و مدارس شرق و غرب یافت.

دانشگاه الازهر با توجه به تمامی ویژگی های منحصر به فرد فوق، با تأنی و تأمل، مراقب همهٔ آن دیدگاه ها و مواضع گرایش ها و گروه های اسلامی و مسائل و پرسش هایی بود که در زمینهٔ استدلال و فهم از وحی الهی ارائه می شد و می کوشید تا عمیقاً بر اساس ترازوی علم و دانش به نقد و بررسی آنها به پردازد. بنائاً هیچ حادثه ای را به حال خود رها نمی کرد بلکه فوراً و بدون فوت وقت آن را رصد می کرد و به فحص و تحلیل آن همت می گماشت و دربارهٔ آن به ابراز رأی و نظر می پرداخت. تا این که در سال های اخیر این موضوع، باری دیگر به شکلی پر حجم و سنگین بالا گرفت و جنبش استدلال و استناد از آیات قرآنی خواه در موارد آن و خواه در غیر موارد آن آغاز گردید

و مسائل و پرسش های هشتاد سال گذشته به شکل فزاینده و پیچیده ای در افکار و اذهان از نو تبلور یافت و از مفاهیم کلی مفاهیم جزئی بوجود آمد و آنچه در کلیات آن مسائل، تاکنون پوشیده و پنهان مانده بود رخ نمود و به مرحله عمل، جدل و مناقشه رسید و پیروان آن روز به روز از مناهج صحیح اهل علم فاصله گرفتند و نسل های پیشین که تا حدودی بر معنا و منزلت علم واقف بودند منقضی شدند و نسل های تازه نفس، پرانرژی و تحول خواهی وارد عرصه شدند و دست به قلم بردند و مقالات و کتابها نگاشتند و امروز کارشان به جایی رسیده که در مسائل مهم به اظهار نظر و استنباط می پردازند. اظهار نظرها و سخنان دینی ای، که امروزه نتیجه آنها چیزی جز سخنانی صدمه زننده، نامناسب و کریمه که نه تنها فاقد مقاصد شریعت است بلکه ویرانگر نیز می باشد نیست. چنانچه امروز باری دیگر رستاخیز اندیشه تکفیر که در کتاب های گرایش های افراطی مخفی مانده بود مجدداً به عرصه فعالیت سازمان ها و گروه ها بازگشت و بلکه افکار و استدلالاتی به منصه ظهور رسید که امروز گرایش های افراطی بر اساس آن افکار، به راحتی به فجیع ترین شکل، به کشتار و خونریزی دست می زنند و در عهد شکنی هیچ وقعی نمی نهند و بدترین اهانت ها را به دین خدا روا می دارند و فهم های ناسزاوار و آشفته خود از دین را به نام دین و وحی الهی تمام می کنند. و از مناهج اصیل و ریشه دار در فهم و تفسیر وحی سرباز می زنند.

این جا بود که به شدت، ضرورت تأملی تاریخی- ازهری کاملاً احساس گردید. تا بدینوسیله دانشگاه الازهر تمامی علوم، معارف، تاریخ، مناهج و ساز و کارهای علمی

خود را سازماندهی و بسیج کند و نتایج فکری و علمی گروه های افراطی را زیر ذره بین نقد قرار دهد و از این طریق بر اساس مبانی علمی و نه احساسی و حماسی، رأی فصل الخطابی صادر گردد و جلو تحریفات و تأویلات باطل و انحرافی از دین گرفته شود.

تجدید دین که دانشگاه الازهر در صدد احیاء مجدد آن است، عبارت است از: ازاله مفاهیم باطل، تأویلات منحرف و مستندات غیر شرعی از آیات و بازگرداندن مکارم شریعت و اخلاق، استحکام و استواری بخشیدن به علوم شریعت از طریق به فعلیت رساندن و عملی ساختن ساز و کارهای منضبط، استوار و صحیح استنباط، تا بدین سان بار دیگر شاهد درخشندگی و پاکیزگی جوهر دین باشیم و مردم در سایه دین به هدایت و آرامش برسند و بار دیگر جهان اسلام مانند گذشته بستر علوم، معارف و تمدن باشد.

استاد برجسته؛ شیخ ابوزهره - رحمت الله علیه - می گوید: مقصود از تجدید دین این است که رونق اولیه آن، دوباره به آن بازگردانده شود و با پیراستن اوهام از چهره دین، اصل و جوهر آن به مردم بازساننده شود.

کتابی که هم اکنون در برابر ما قرار دارد تأملی تاریخی - ازهری است که می کوشد تا مفاهیم دینی مهمی را که بر اثر منازعات و مناقشات سهمگین و کینه توزانه فکری و سیاسی فرقه ها و گرایش های اسلامی معاصر به شدت در هاله ای از ابهام قرار دارند بدور از افراط و تفریط و به همان شکلی که مراد وحی الهی و سنت پیامبر ﷺ و مورد تأیید جمهور علمای امت است بررسی کند. که از آن جمله می توان به مفاهیمی چون: حاکمیت، جاهلیت، جهاد، خلافت اسلامی، وطن و ... اشاره کرد. مفاهیمی که در اثر برداشت ها و ذهنیت های نادرست و انحرافی از آنها، منجر به ظهور پدیده تکفیر و جنگ ها و کشت و کشتار هولناک، از قرن ها تاکنون شده است.

دانشگاه الازهر امروز بر آن است تا روش حضرت ابن عباس رضی الله عنه را سرلوحه برنامه های خود در رویارویی با گروه های افراطی معاصر قرار دهد. زمانی که وی به مقابله با خوارج عصر خود رفت کوشید تا پس از استماع مقولات فکری و اشکالات شان از زبان خود آنان، آنها را گردآوری کند و پس از بررسی و تحقیق، ساز و کارهای صحیح و علمی را در فضایی آرام و عاری از مناقشه و جدل برای آنان باز بشناساند و منابع و مدارک مورد اعتماد اهل علم را در زمینه استنباط از وحی الهی و مقدمات و روش های صحیح ورود به مباحث و گفت و گوه های مسالمت آمیز و نتیجه بخش را در برابر آنها قرار دهد. این، نمونه ای بکر و بی سابقه در زمینه برگزاری شیوه ی بحث و گفت و گو بود. روشی که به درستی توانست مقولات فکری گروه های افراطی زمان اش را گردآوری کند و با فتح باب گفت و گوی آرام و بدون نزاع به ازاله فهم ها و ذهنیت های باطل و تأویلات انحرافی از وحی الهی به پردازد.

شگفت آن که گرایش های فکری زمان ابن عباس رضی الله عنه هم، حرکت خود را از راه علم کردن مسئله "حاکمیت" و تکفیر جامعه و مبارزه مسلحانه و کشتار مردم آغاز کردند که به نوبه خود و بطور مشخص این نگره، ناشی از فهم نادرست آنان از این قول خدای تعالی بود: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ». که هم اکنون هم، نقطه اشتراک گروه های معاصر از اخوان گرفته تا داعش و بقیه های گروه های منشعب شده از این دو، همین مفهوم "حاکمیت" است. و نقطه ی اتکاء و مرکز ثقل همه این گروه ها هم در حقیقت، فهم نادرست از این آیه: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» می باشد.

از این توضیحات بدین نتیجه مسلم و انکارناپذیر می رسیم که ما در برابر دو منهج فکری کاملاً متفاوت قرار داریم؛ یکی منهج ازهری و دیگری منهج باطل و آشفته ای که

بوضوح از ویژگی های مهم و ثابتی چون "فقه" و "بصیرت" و "ساز و کارهای درست در فهم و استنباط" بی بهره است و علی رغم این که مدّعی دفاع از اسلام می باشد، به دنبال جنجال آفرینی و ترویج خشونت است. این منهج فکری اگر چه بنا به شرایط زمان شکل، نام و روش خود را تغییر می دهد و در سرزمین ها و نسل های مختلف ظاهر می شود، اما در اصل مسئله تکفیر، و مقولات و اصول و مبانی آن هیچ تفاوتی به چشم نمی خورد و بلکه راه یگانه ای را در پیش می گیرد و همان خبط و خطاهای تکراری و همیشگی را در زمینه فهم وحی الهی مرتکب می شود.

گروه های اسلامی - افراطی زمان ما که مسائل و پرسش های خود را بر مفهوم حاکمیت، و تکفیر حکومت ها و ملت ها، و جاهلیتی که از نظر آنان همان ردت و کفر است، و سایر قضایا قرار داده اند، هرگاه برای خود در صدد اصالت و هویتی باشند و به خواهند برای استحکام مبانی و اصول خود مستند سازی کنند، همان راهی را می روند که گروه زمان ابن عباس رضی الله عنه که در آن مقطع تاریخی به اسم «خوارج» نامگذاری گردید، در پیش گرفته بود. اما با این تفاوت که در این زمان همان گروه به نام ها و شکل های مختلف دیگری چون اخوان و داعش و... پا به عرصه وجود می گذارند.

الازهر هم، اگر خواسته باشید سند علمی آن را تفحص کنید خواهید دید که نسبت آن به ابن عباس رضی الله عنه در همان مقطع تاریخی، با موضعگیری های قاطع، شجاعانه و حساس تاریخی او در برابر گروه های افراطی منتهی خواهد گشت که وی با تلاشی طاقت فرسا قواعد علوم را بکار انداخت و مجدداً به شرح علمی آیاتی که فهم آنها بر آن گروه ها ملتبس و مشتبّه شده بود پرداخت و با این شیوه، از یک طرف اهمیت قرآن و علوم آن را برای آنان آشکار ساخت و از طرف دیگر میزان احتیاج و نیازمندی آنان به ساز و کارهای درست فهم قرآن را به آنان گوشزد کرد.

بنابر این، الازهر مسئولیت سنگین و خطیر پاسداری و صیانت از مکتب و منهج فکری ابن عباس - رضی الله عنه - و دیگر علمای اسلامی بعد از او را در طول تاریخ بر دوش کشیده و می‌کوشد از وحی الهی در برابر همه اندیشه‌های انحرافی و افراطی دفاع کند و وحی و علم شریعت را در چهارچوب قواعد و مبانی اصیل و مورد وثوق علمای اسلامی ترویج دهد.

منهج و روش علمی ای که توسط ابن عباس رحمه الله اساس گذاری شده بود همواره و بی وقفه، همه زمان‌ها، نسل‌ها و مدارس علمی سرزمین‌های اسلامی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد و اینک در قبله گاه معارف و قلعه اسلام یعنی؛ الازهر، به همان شکل و شمائل اصلی خود که در زمان ابن عباس رحمه الله بوده استقرار یافته است.

به زودی داستان ابن عباس بطور کامل در صفحات آینده به همراه تمامی تعلیقات و تحقیقاتی که پیرامون منهج فکری، مدارک و آداب بحث آن بزرگوار رحمه الله صورت پذیرفته خواهد آمد.

در ادامه این راه، ما در تلاش هستیم تا با گردآوری کلیه آیات و احادیثی که مکتب فکری افراطی با تأویلات باطل به بیراهه رفته و به آنها توهین روا داشته و در تفسیر آنها از قواعد علم اصول و علوم بلاغت و دستور زبان عربی و آداب استنباط عدول کرده در یک مجموعه علمی به صورت معجم و فرهنگ جامع در بیاوریم. و سپس به شرح مدلولات و دلالت‌های صحیح آنها همت بگماریم و اشکالات و صورت‌های باطله آنها را در خصوص استدلال‌هایی که از سوی گرایش‌های افراطی عصر حاضر ابراز گردیده، رفع و رجوع و تبیین نماییم.

البته که الازهر در صدد آن نیست که مسئله تأویل نصوص دینی را حقی انحصاری برای خود تلقی کند و یا شناخت حقیقت و معرفت را فقط محدود و منحصر به خود

بداند، بلکه سخن ما دربارهٔ منهجی علمی است که الازهر آن را پایه گذاری کرده است و در طول سالیان متمادی برای نشر و تعلیم آن کوشش ها و تقلاهای سختی از خود بروز داده و در کتاب های علمی آن را به ودیعت نهاده است. و بر اساس این منهج، مدارس مانند زیتونیه در تونس و قرویین در فاس و جامع اموی در دمشق و جامع الفات در استانبول و اربطه العلم در حضرموت و محاضر شنقیط و مساید السودان و مدارس علمی مهمی در مالایا و عراق و در قلب آفریقا دایر کرده است و سایر مدارس علمی و مهمی که در گوشه و کنار جهان اسلام در تحت الحمايگی الازهر مشغول فعالیت هستند.

بنابراین، هدف و استراتژی ما این نیست که علم و معرفت را حق انحصاری خود بدانیم، بلکه غرض غیرتی است که بر این منهج ارزیابی و راستی آزمایی شده که برای غالب مراکز بزرگ علمی جهان مورد قبول واقع گردیده است می ورزیم و هر کسی که بخواهد در امر استنباط از قرآن اشتغال بورزد قطعاً باید در راه تحصیل و تخصص این منهج علمی و نیل گواهی و اجازه نامه علمی بکوشد و الاً بر علم ستم روا داشته و در طلب و تعلّم آن از خود کوتاهی و تقصیر نشان داده است.

در پایان متضرعانه از خدای تعالی مسألت می نمایم تا به همهٔ ما کمال توفیق را نصیب بفرماید و نعمت هدایت، پایداری و استواری را بر ما ارزانی بدارد.

و انه سبحانه و لیّ ذالک و القادر علیه و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم.

(۱)

حاکمیت و تکفیر همهٔ مسلمانان

حاکمیت

* تفکر محوری ای که سایر مفاهیم فرقه ها و گرایش های اسلامی بر آن بنیان گذاری شده، اندیشه "حاکمیت" است؛ چرا که آن با تمامی مقولات، مفاهیم و فروع اش، اصلی ترین منبع، کانون و آبخوری است که منظومه فکری تمامی آن گروه ها و جریان های فکری، از آن ریشه می گیرد و از آن پس، دیگر مفاهیم، [که ذیلا به پاره ای از آنها به اختصار اشاره می شود یکی پس از دیگری] به منصه بروز و ظهور می رسد.

پاره ای از این افکار:

- تفکر "شرک حاکمیت" و "توحید حاکمیت" نزد سید قطب و برادرش محمد قطب؛
- تفکر "اقلیت مومن" و اندیشه وعده الهی برای اینان؛
- جاهلیتی که بیانگر وضعیت سایر مسلمانان می باشد و جدایی و تمایز فکری بین این دو گروه از مسلمانان؛
- اندیشه سیطره اقلیت مومن بر جاهلیت حاکم و صاحبان آن؛
- اندیشه برخورد قطعی و حتمی این دو گروه از مسلمانان در راستای احیای خلافت اسلامی؛
- و بالاخره، اندیشه تمکین.
- این است داستان واقعی همه مفاهیمی که محصول و ره آورد اندیشه "حاکمیت" است که آنها، روی هم رفته، نظریه تکامل یافته ای را در عمق جان، دل و دماغ این گروه ها و گرایش های معاصر شکل می دهد.

این ها مجموعه ای از افکار و اندیشه هاست که عقل انسان متدین را به سختی به چالش می کشد و او را از فردی متدین به فردی افراطگرا و از فردی افراطگرا به فردی تکفیری متحول می سازد و سرانجام، این کشاکش های فکری در دل و جان او، کار را به جایی می رساند که از وی آن چنان انسان خون آشامی می سازد که به راحتی با حمل اسلحه به فجیع ترین و ددمنشانه ترین شکل، دست به خون ریزی و کشتار عامه مردم می زند.

پرواضح است که انسان می تواند در بستر زندگی و در عرصه اجتماع، همواره برخالصانه ترین و نشانواره ترین خصلت و صفت "دین ورزی" پایبند به ماند و کریمانه برای مردم منشأ اثر و آبادانی دینی و دنیاوی بوده و بین آنان در نشر اخلاق محمدی کوشا باشد. لیکن در شرایطی (در شرایط زمانی و مکانی خاص و ویژه ای) اندیشه ها و تفکرات سرطانی ای سر بر می آورد که عقل و اندیشه انسان را به شدت به چالش می کشد و بر دیدگان او پرده می افکند و او را در فهم فروع، احکام و نصوص دین دچار سخت ترین آشفتگی ها و آسیب های فکری می نماید و مآلاً این سیکل معیوب او را از دین داری اعتدالی، به دین داری افراطی و از دین داری افراطی به تکفیر و سرانجام از تکفیر به خون آشامی و درنده خویی متحول و دگرگون می سازد.

با نگاهی کنجکاوامیز به کلیه این موضوعات و سؤالات فوق الاشاره، بدین حقیقت مسلم، متقن و تردیدناپذیر پی خواهیم برد که کتاب "فی ظلال القرآن" رشته و ریسمانی مهم و ویژه است که همگی این موضوعات و مباحث فکری را به هم پیوند می دهد و بین آنها نظم و نسقی به غایت مستحکم و مضبوط ایجاد می نماید. و کتاب های دیگر سید قطب از قبیل "چراغی بر فراز راه" و غیره چیزی جز خوشه چینی از کتاب "فی ظلال القرآن" نیست.

تا جایی که دکتر قرضاوی می گوید: «باید دانست که منبع و منشأ اصلی شکل گیری و ظهور پدیده شوم تکفیر برای مسلمانان معاصر، تنها کتاب "چراغی بر فراز راه" نیست، بلکه "فی ظلال القرآن" و کتاب های دیگر که مهمترین آنها کتاب "عدالت اجتماعی در اسلام" است، نقش اصلی را در ظهور این پدیده ایفاء می کنند».^۱

بنابر این با توجه به شاهد صدق فوق الاشاره، به جرأت می توان مدعی شد که "فی ظلال القرآن" اصلی ترین و مهم ترین منبع در تکوین اندیشه تکفیر و شکل گیری جریان ها و گرایش های تکفیری معاصر است. کتابی که بطور حتم باید زیر ذره بین قرار گیرد و در یک اقدام علمی، مورد نقد و بررسی دقیق و عالمانه واقع گردد. و با فشرده نمودن کتاب، مقولات و نظریات اساسی و عبارات کلیدی آن تلخیص گردد و با خلاصه برداری و حذف مطالب حاشیه ای و پیرامونی؛ "مقولات و اصول اساسی" یاد شده در فوق، مورد بحث و کنکاش علمی، مدلل و مستند قرار گیرد.

* در تأکید و تأیید نظر فوق، باید گفت صالح سریه و کتاب او «رسالة الايمان» که فریاد تکفیر حاکمان و جاهلی بودن اجتماع بزرگ اسلامی جهان معاصر را سر می دهد و آن را خیره سرانه سراسر دار الحرب می خواند، از اندیشه سید قطب و کتاب او؛ «فی ظلال القرآن» سرچشمه گرفته است. و تفکر شکری مصطفی و سازمان «التکفیر و الهجرة» و تفکر محمد عبدالسلام فرج و سازمان «الجهاد» و کتاب «فريضة الغائبة» و سرانجام ظهور داعش، همه و همه با الهام گیری و تأسی از نوع نگاهی که در کتاب "فی ظلال القرآن" به روشنی ترسیم شده، بوده است.

^۱ - ابن القرية والكتاب، ملامح سيرة ومسيرة / ۶۹/۳، چاپ: دار الشروق، القاهرة، سنة ۲۰۰۸ م.

* توضیح آن که ترکی بن مبارک بن علی دربارهٔ مرد شمارهٔ دو "داعش" یعنی؛ ابومحمد عدنانی؛ طه صبحی فلاحه، کتابی تحت عنوان «اللفظ اللسانی فی ترجمۃ العدنانی» به نگارش درآورد و در آن مدعی شد که وی به شدت از تفسیر «فی ظلال القرآن» سید قطب متأثر شده بود و آن نزد وی از چنان وجاهت و محبوبیتی برخوردار بود که تا بیست سال با آن ملازمت نمود و حتی یک دورهٔ کامل از آن را با دستخط خود استنساخ کرد.

باری! زمانی که وی در حین تلاوت؛ به این آیه رسید: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)، یعنی: «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند آنان خود کافران اند». این آیه او را به شدت تکان داد. پس از این تحول فکری بود که وی روزی خطاب به یکی از اقران خویش گفت: مصادر و منابع قانون اساسی سوریه کدام است؟ وی به او پاسخ داد. سپس گفت: حکومت اسلامی چگونه حکومتی است؟ وی به او پاسخ داد. سپس گفت: نظام قضایی و اجرایی چگونه نظام‌هایی اند؟ وی در جواب همهٔ پرسش‌های او، براساس آموزه‌هایی که در مدرسه آموخته بود پاسخ می‌داد. وی در پایان این پرسش و پاسخ‌ها، خطاب به دوستش گفت: فلانی یعنی حکومت ما حکومتی سراسر کافر است!!! دوست او در پاسخ وی گفت: "السلام علیکم" و از نزد او گریخت. این اولین آغازی بود که وی در این گونه مسائل به بحث و گفتگو پرداخت. صالح سریه در کتاب «رساله الایمان» می‌گوید: «حاکمیت‌های معاصر در کلیهٔ سرزمین‌های اسلامی جملگی در شمار حاکمیت‌هایی اند که در کفر آنها هیچ تردیدی

۱ - سورة المائدة، الآية ۴۴.

را نمی توان به خود راه داد. و همه جوامع موجود در این سرزمین ها نیز جوامعی جاهلی اند».

از آنچه گذشت، می توان بدین نتیجه روشن، قطعی و انکارناپذیر دست یافت که سازمان "داعش" به لحاظ ماهوی در حقیقت موجی تازه و نوین از امواج اندیشه تکفیری برآمده از کتاب "فی ظلال القرآن" سید قطب است. و تردیدی نیست که این کتاب روح ساری و جاری در شریان تمامی گروه های تکفیری و اصلی ترین رشته ای است که همه ی آنها را در یک نظم و نسق خاصی شکل می بخشد.

* همه این نکاتی که بیان گردید بر ما لازم و واجب می گرداند تا با تمرکز بر گردآوری کتابی علمی- انتقادی، نظریات کتاب "فی ظلال القرآن" را که به پیدایی جریان ها و گرایشات تکفیری یاد شده انجامید بر اساس اصول و مبانی علمی و آکادمیک نقادی کنیم.

البته که ما از یادآوری این نکته بی نیازیم که انگیزه اولی و اصلی ما از گردآوری این کتاب شخص سید قطب نیست چرا که او رهسپار دیار آخرت شده و در برابر داور عادل قرار دارد. ولی آنچه مسلم است این که اندیشه های او تا به امروز همچنان زنده و فروزان است و طبعی است که انگیزه اصلی ما از گردآوری این کتاب، مسائل و موضوعات قرآنی او در فهم قرآن و میزان حرمت شکنی های وی نسبت به وحی الهی و در پیش گرفتن شیوه باطل و نادرست در بیان اندیشه های قرآنی می باشد. به گونه ای که ما آشکارا و با تمام وجود فقدان مقاصد شریعت را در این نوع نگاه به وحی الهی کاملاً لمس و حس می کنیم. عاملی که گروه های تکفیری به مدد آن، تکفیر عموم مسلمانان را مباح قرار دادند و با مبنا قرار دادن پدیده تکفیر، شدیدترین و خشن ترین ضربات و زیان ها را بر پیکره امت اسلامی وارد ساختند.

بنابراین، هدف اصلی ما از گردآوری این کتاب این است که این نوع از موضوعات و مسائل را صرف نظر از این که به چه شخصی منسوب است زیر تیغ نقد علمی قرار دهیم تا وجوباً آنچه را که بر اثر فهم نادرست، به شریعت نسبت داده شده محو نماییم. چرا که انگیزه اصلی از این کار، غربال کردن افکار و صیانت فهم قرآن از هر نوع تأویل انحرافی یا فهم ناصواب است.

* بنائاً این نکته گفتنی است که اگر برای ما این اجازه داده شده که بتوانیم از نص، معانی ای را استنباط کنیم که آن نص را تخصیص، تعمیم و یا مقید کنیم، اما هرگز به کسی چنین اجازه ای داده نشده که از آن، معانی فاسدی را استنباط کند و بر وحی و مقاصد آن باطلانه و مذبحخانه بتازد.

* اندیشه «حاکمیت» در رأس هرم مسائل و سؤالات یاده شده ی سید قطب، است؛ اندیشه ای که اصالتاً برگرفته از اندیشه ابوالاعلی مودودی بود، اما سید قطب با قلم و بیان توانای خود آن نظریه را در تسخیر خود درآورده و متحول ساخت و به لحاظ ارکان و مبانی، تبدیل به یک نظریه تکامل یافته کرد که پدیده تکفیر یکی از تراوشات و نتایج همین نظریه است.

قرضاوی می گوید: «این، مرحله و فصلی جدید و تازه از تحول اندیشگی سید قطب بود، که ما آن را مرحله انقلاب اسلامی نامگذاری می کنیم؛ انقلاب بر حکومت های اسلامی و یا همان چیزی که آن اسلامی خوانده می شود و انقلاب بر همه جوامع اسلامی و یا همان چیزی که آن اسلامی خوانده می شود. بنابر این، حقیقت و ماهیت نظریه سید قطب این است که همه جوامع موجود در ربع مسکون این کره خاکی جوامعی جاهلی اند. این اندیشه انقلابی ای است که دست ردّ بر سینه همه اشخاص، اندیشه ها و گرایشات گونه گون اسلامی موجود در جامعه بزرگ اسلامی می زند. همان تحول و

انقلابی که، پدیدهٔ تکفیرِ جوامع و عموم مردم، یکی از آثار و نتایج بسیار خطرناک و مهلک آن است.^۱ سپس در ادامه می گوید: «و خطرتر از آن در این نگرش های فکری جدید، تمایل و گرایش سید قطب به پدیدهٔ تکفیر و اشتیاق شدید در گسترش و توسعه آن در سطح اجتماع است».^۲

* علیهذا ما در برابر یک سیاق فکری کاملاً اغواکننده و خدعه آمیز قرار داریم، و بلکه آنچه واقعیت نشان می دهد این است که سید قطب در این مرحلهٔ فکری جدید، به شدت دچار آشفته‌گی فکری بوده و از تشخیص جهان واقع مربوط و منسوب به جوامع اسلامی و مسلمانان و توصیف آن عاجز و ناتوان مانده است و تلاش و کوشش او برای طرح و حلای کردن دقیق آن و چگونگی تخریب جزئیاتش بر اساس مبانی دینی، آشکارا و به روشنی عقیم مانده است تا این که، این سرآسیمگی و آشفته‌گی فکری به برخورد قطعی با کلیهٔ ساکنان زمین انجامید، همان فکر و اندیشه ای که برای نخستین بار در کتاب «رساله المؤتمر الخامس» حسن البناء مجال بروز و ظهور یافت و سپس در کتاب «فی ظلال القرآن» توسط سید قطب بسط یافت، و بالاخره در نهایت امر این اندیشهٔ تکفیری به ویرانگری و فلاکتی که امروزه در منطقهٔ بزرگ خاورمیانه شاهد آن هستیم منتهی گشت.

در اینجا با تاکید عرض می کنم که «وسائل المؤتمر الخامس» حسن البناء اندیشه و تفکری آزادی بخش و به تعبیری آرمانگرا را در غایت غرابت به تصویر می کشد که سرشار و مالا مال از فضا و جویی متشنج، آشفته و متلاطم و سراسر نزاع، کشاکش، برخورد و نبرد است، که گویا در آن، صورت و شاکلهٔ اولیهٔ داعش را به خوبی به نظاره

^۱ - ابن القریة والکتاب ۵۶/۳، ط: دار الشروق، القاهرة، سنة ۲۰۰۸م.

^۲ - ابن القریة والکتاب ۵۸/۳.

نشسته ای که انصافاً و بالضروره باید این نوع نگرش و نگاه حسن البناء، عمیقاً مورد تحقیق و فحص نقادانه، علمی و همه جانبه قرار گیرد و بطور جدی و در فضایی عقلانی، منطقی و در خور قبول، زوایا و لایه های گوناگون آن موشکافی، بازشناسی و بازتحلیل شود، تا ریشه ها و علل تلاطم و کشاکشی که بعدها این نوع نگاه حسن البناء، بوجه اتم در اندیشه جنبش اخوان پدیدار ساخت و زمینه تاخت و تاز را برای تفکری که در دل آن پنهان بود، در عرصه های مختلف دینی، سیاسی و اجتماعی، فراهم کرد به قانع کننده ترین و موجه ترین شکل آشکار گردد.

* و این تفکر در میان بسیاری از گرایش ها و طیف ها با پدیده افراطی گری، ابهام، پیچیدگی و تشنج درآمیخت و در نهایت به شعله ور شدن آشفته گی فکری منجر گردید و کسانی از قبیل ابومحمد مقدسی و ابومصعب زرقاوی که جناح دیگر را دنبال می کنند، علی رغم قالب خاصشان، اندیشه افراطی و متشدد وی را دنبال نموده و کتابهایش زمینه ساز این بستر قرار گرفت و در عین حال پیروانی از طیفهای تکفیری که پس آنان آمده و اسلحه به دست می گیرند. لذا چنین به نظر می رسد که وی پایه گزار اندیشه انقلابی و خروشان بوده که تأثیر ویرانگری در ازدیاد اندیشه تکفیر دارد و به نشاط و امواج آن می افزاید.

و اختصاص دادن سخن در این جا از سید قطب در پاره ای از مواضع، به معنی انحصار بحران در وی نیست، بلکه قبل از هر چیز، افکار او ریشه در کتاب های حسن البناء دارد و او در بنیانگذاری اندیشه حمل سلاح و تکفیر، گوی سبقت را از همگان ربوده است. ولی سید قطب قلم و بیان خود را به استخدام گرفت و در این آتش پاره دمید، مانند کسی که بذری را آبیاری کند تا به رشد و نمو برسد. و بدین سان کوشید تا خواسته یا ناخواسته، نقشه شکل گیری و ظهور اندیشه خوارج را علی رغم اختلاف

مظاهر، اسامی، شکل و شمایل، جلوی دیدگان ما ترسیم کند تا چیزی حدود بیست و پنج جنبش به این سمت به حرکت افتد و دارای ریشه های دوری باشند که هر لحظه سر برآورند و آن گاه در مدت سالها و قرنهای بین بروند و باز به میزان بازگشت مراکز علمی بزرگ از قبیل الازهر و قرویین و مدارس کهنه و ریشه دار دوباره سر برآورند، به شیوه ای که هر چه این مدارس فعال باشند و علم را گسترش دهند، این اندیشه پنهان بماند و چون آنها به عقب باز گردند، این اندیشه از نو متولد شده و سر بر آورد.

* سید قطب و کسانی که در این جهتگیری اندیشه تکفیری از وی پیشی گرفته اند تفکر "حاکمیت" را بر چند چیز اساس گذاری کرده اند:

۱. فهم نادرست از این قول خدایتعالی: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) یعنی: و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند آنان خود کافرانند؛ که وی با تبعیت و پیروی از ابوالاعلی مودودی، شخص را بدلیل عدم اجرای احکام شرعی تکفیر کرده اند و لو این که آن شخص به حقانیت و وحیانی بودن آن احکام معتقد بوده باشد. تا جایی که حتی اگر شخصی به خاطر موانع و عوارضی نتوانسته باشد بر آن احکام عمل کند باز هم وی را تکفیر و خارج از دایره اسلام دانسته اند. و این مذهبی بسیار غریب، و به غایت سختگیر و خفقان آور است و دایره تکفیر را خیلی وسیع و در صدور حکم آن بی نهایت شتابزده عمل می کند. و در واقع، این تفکر او، از این نظرگاه مهم دیگر وی نشأت می گیرد که اساساً "حاکمیت" اصلی از اصول ایمان است. و بدین سان وی بر مبادی اعتقادی اصلی دیگر را از پیش خود افزوده است و در پی آن مردم را بدلیل این که چنین اصلی را نمی پذیرند بی مهابا تکفیر می کند. و این دقیقاً همان مذهب خوارج است. و این در حالی است که مذهب و نگره قاطبه

مسلمانان در همه اعصار و قرون؛ از عصر صحابه گرفته تا به امروز بر خلاف آن بوده و هست.

عالمان و اندیشمندان دینی در جهان اسلام از گذشته تاکنون در فهم آیه یاد شده، اقوال و نظریات متعددی طرح کرده اند که راجح ترین آن این است که شخص زمانی بر اساس: «و من لم یحکم بما انزل الله... الایه» کافر خواهد بود که حقانیت و وحیانی بودن احکام را منکر باشد، لیکن اگر چنانچه بر حقانیت و وحیانی بودن احکام الهی اقرار داشته باشد ولی برای اجرایی و عملیاتی کردن آن احکام و دساتیر الهی و قرآنی و شرعی، موانع و عوارضی بر سر راه باشد در چنین شرایطی نمی توان شخص را کافر خواند و حکم تکفیر را برای صادر کرد.

امام فخر الدین رازی در کتاب گراسنگ خود؛ «تفسیر کبیر» می گوید: «عکرمه می گوید: این قول خدای تعالی که: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)؛ بر کسی دلالت می کند که قلباً و لساناً توأمان منکر احکام الهی گردد اما اگر قلباً و لساناً به احکام الهی معترف باشد لیکن بر احکامی مغایر با احکام الهی عمل کند چنین شخصی حاکم بر احکام الهی است اما تارک آنهاست، پس مستلزم دخول او در تحت این آیه نیست و جواب صحیح نیز همین است»^۱.

حجت الاسلام غزالی در کتاب «المستصفی» می گوید: «این قول خداوند تعالی بعد از ذکر تورات و احکام آن آمده که: «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون»؛ ما می گوییم مراد از این آیه این است که کسی که به ما انزل الله از روی تکذیب و انکار حکم نکند کافر است»^۲.

^۱ - التفسیر الکبیر / ۳۵/۶، ط: دار الغد العربی، القاهرة، سنة ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م.

^۲ - المستصفی / ص ۱۶۸.

اما ابو محمد ابن عطيه اندلسی در «كتاب المحرر الوجيز» می گوید: «لفظ این آیه به لفظ عموم نیست بلکه لفظ مشترکی است که بیشتر برای خصوص بکار می رود، مانند این این قول خداوند متعال که می فرماید: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)، بنابر این فرمانروایان مسلمانان وقتی در امری به غیر حق حکم کردند کافر محسوب نمی شوند».^۱

* هر کسی سخنان امامان را به دقت بررسی کند، به وضوح خواهد دید، امامانی چون ابن مسعود، ابن عباس، براء ابن عازب، حذیفه بن یمان، ابراهیم نخعی، سدی، ضحاک، اباصالح، ابامجلز، عکرمه، قتاده، عامر، شعبی، عطاء، طاووس، و سپس؛ امام طبری در «جامع البیان» حجت الاسلام غزالی در «المستصفی» ابن عطیه در «المحرر الوجیز» امام فخر الدین رازی در «مفاتیح الغیب» قرطبی و ابن جزی در «التسهیل» اباحیان در «بحر المحيط» ابن کثیر در «تفسیر القرآن العظیم» آلوسی در «روح المعانی» طاهر بن عاشور در «التحریر و التنویر» شیخ شعراوی در تفسیرش همگی بر فهم این آیه اجماع کرده اند. لیکن در سوی دیگر سید قطب با قد علم کردن در برابر همه این امامان می گوید: «ضد و نقیض گویی و نزاع بر سر این حکم قاطع، نهایی و فراگیر چیزی جز فرار از مواجهه با حقیقت، و تحریف کلام باری از معنی حقیقی آن، بر اساس تأویل و ظن گرایی نیست».^۲ بدین ترتیب وی سخنان همه این امامان بزرگ را حیل و دسیسه برای تحریف کلام باری از معنای حقیقی آن قلمداد می کند. و اگر به نیکی بررسی و تحقیق شود واضح خواهد گشت که هیچ فرد دیگری جز خوارج بر این فهم تکفیری از سید قطب پیشی نگرفته است.

^۱ - المحرر الوجیز، فی تفسیر الكتاب العزیز/ ۹۵/۲.

^۲ - فی ظلال القرآن/ ۸۹۸/۲، ط ۴۰، دار الشروق، القاهرة، سنة ۱۴۳۴هـ - ۲۰۱۳م.

امام آجری در کتاب «الشریعه» می گوید: «ابوبکر ابن ابی داود از مثنی بن احمد از عمرو بن خالد از ابن لهیعه از عطاء بن دینار از سعید بن جبیر درباره این قول خدای تعالی: «واخر متشابهات» نقل می کنند: اما متشابهات عبارت از آیاتی هستند که بر مردم هنگام قرائت مشتبّه می شوند بدین خاطر بسیاری سر از گمراهی در می آورند. هر فرقه ای به آیه ای از قرآن استناد می کند و تصور می کند که این آیه به نفع آنهاست و بوسیله آن به هدایت دست یافته اند.

و از جمله آیات متشابهی که حروریّه (اسمی برای خوارج است) بدان استناد نموده و بر آن به سختی پایبند بودند این قول خدای تعالی است: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) که به همراه آن این آیه را تلاوت می کردند: (ثم الذين كفروا بربهم يعدلون).^۱ پس زمانی که می دیدند پیشوای مسلمانان به غیر حق حکم می راند، می گفتند: کفر ورزید و هر کس کفر بورزد از واحدانیت خدای تعالی عدول کرده و در ورطه شرک فرو غلطیده است و می گفتند این امت بر طبق این آیه مشرک شده و با خروج علیه مسلمانان و تأویل آیه یاد شده، دست به فجیع ترین و هولناک ترین جنایات می زدند.

۲. تکرار لجوجانۀ وی بر نظریه ای که کاملاً من درآوردی است و تلاش مذبحخانه برای طرح آن به عنوان یک قاعده ثابت و بازخوانی و تکرار بیش از حد معمول و متعارف آن در کتاب فی ظلال القرآن و آن این نظریه است که: «حاکمیت خاص ترین ویژگی های الوهیت است». و این تعبیری کاملاً غیر صحیح و نادرست است. و هیچ احدی از علماء کلام و عقیده از گذشته تاکنون تعبیری این چنینی ارائه نکرده اند. و نهایت آن این که این، تعبیری ادبی، گسترده و دراز دامن است که از آن در مباحث

^۱ - سورة الأنعام ۱.

بسیار دقیق و پیچیده که نیازمند تعبیری محکم، مضبوط و مبتنی بر قواعد و تشریفات خاص علمی و آکادمیک باشد استفاده می شود. بنابر این توضیح صحیح و درست این است که: «حاکمیت به عنوان خاص ترین ویژگی الوهیت یعنی؛ آخرین و پایان بخش همه ویژگی ها که عبارت است از بی همتایی و منحصر به فرد بودن در کمال ذاتی مطلق که الوهیت با آن معنا و هویت پیدا می کند».

ولی بر این عبارت سید قطب که می گوید: «حاکمیت خاص ترین ویژگی الوهیت است»؛ یک اثر روانی آن چنان هولناکی مترتب می شود که اگر زمانی شخصی با چنین نگاهی ببیند کسی یا گروهی در جامعه اسلامی حتی در بخش کوچکی از فروع فقهی خللی وارد کرده، آن را «حکم به غیر ما انزل الله» و نزاع بر سر خاص ترین ویژگی های «الوهیت» خداوند تلقی کند. و طبیعی است که این نوع نگاه، در روح و روان او آن چنان کینه و کشاکش هولناک و ترسناکی را ایجاد می کند که وی براحتی همه قواعد مسلم، حریم ها، و حدود و ثغور تکفیر را از پیش روی خود بر می دارد و بدون هیچ واهمه و دغدغه ای هر مسلمانی را با این ادعای واهی که با خداوند بر سر خاص ترین ویژگی های الوهیت به نزاع پرداخته تکفیر کند. و این در حالی است که اگر چنانچه به دقت و بر اساس اصول مسلم نگریسته شود، چه بسا محرز و مسلم خواهد گردید که چنین مسلمانی صرفاً در فرعی از فروع فقهی دچار لغزش شده و یا خود مساله، ذاتاً مساله ای ظنی و اختلافی بوده است که شاید با وجود عارضه هایی از وی رفع مؤاخذه شود. این اشاره ای گذرا بر اصل دومی بود که سید قطب تمامی مبادی و نظریاتی را که بر اساس آن مسلمانان را در ورطه تکفیر فروغلتانید بر آن بنیان نهاد.

۳. سید قطب به موارد فوق بسنده نکرد بلکه در سطح قوانین جاری در دادگاهها و محاکم قضایی و کیفری تنزل کرد و پس از بررسی و توصیف این نوع قوانین در این

نهادها و عملکردشان، بدین نتیجه قطعی (به زعم خود) دست یافت که عملکرد این دواير قضایی و کیفری و قوانین جاری در آنها از مصادیق مسلم و تردیدناپذیر حکم «به غیر ما انزل الله» و نزاع بر سر «حاکمیت» است یعنی همان چیزی که وی آن را خاص ترین ویژگی های «الوهِیت» خداوند می دانست، و بدون تأمل و درنگ در اینجا نیز نظریه تکفیر را مطرح کرد. و بدین سان بر امت محمدی بی رحمانه تاخت و کوشش ها و زحمات بی شائبه جمهور علمای دین را در سده های گذشته تاریخ بلند اسلامی نادیده انگاشت؛ بزرگانی که سالیان متمادی از عمر خویش را در تحقیق و پژوهش و بنیان گذاری رشته علمی «فقه مقارن» و تبیین رابطه و علاقه بین قوانین عرفی و مبانی شریعت صرف نموده و کوشش های گرانمایی در ابواب مختلف فقهی و شناسایی مواضع اتفاق یا افتراق و همچنین حصر نقاط فقهی ای که در آنها حکم به افتراق و جدایی می نماییم، از خود بر جای گذاشته بودند.

تقریباً امت اسلامی در خلال این یک و نیم قرن گذشته، توسط علمای برجسته و متبحر خود به نیکی توانسته «درآمدی در خور قبول و شایسته در فقه مقارن» به سرانجام برساند. خاصه، که شیخ الاسلام و شیخ الازهر؛ شیخ حسن عطار، به شاگرد خویش؛ رفاعة الطهطاوی، فرمان داد تا در اسرع وقت قوانین ناپلئون را ترجمه کند و او نیز کار ترجمه را در یک تقلا و تلاش طاقت فرسا و فشرده پایان داد و سپس آن، به علامه شیخ مخلوف المیناوی سپرده شد و او در کوششی ارزشمند، پژوهشی مقایسه ای و مقارنه ای بین مذهب مالکی و قوانین عرفی انجام داد و آن را تحت عنوان کتابی به نام «المقارنات

التشريعیه» تألیف کرد. پس از آن علامه تیدی کتابی از خود به همین نام را به چاپ رساند. در مرحله مجله وزین «احکام دادگستری و اثر آن در قوانین» و «مدونات قدری پاشا» در همین باب، سپس زمان و مرحله مصری کردن قوانین و سنه‌وری پاشا فرارسید و در پی آن مرحله قانونگذاری شرعی بوسیله امام بزرگ؛ شیخ عبدالحلیم محمود سر رسید که نتیجتاً در چهار مجلد به زیور طبع آراسته شد و آن الان نزد بنده به همراه تحقیق علامه فقیه؛ مصطفی الزرقا در کتاب او به نام «المدخل الفقهي العام» موجود است با انبوهی از تألیفات در این باب که بزرگانی چون؛ علامه شیخ سلیمان العبد؛ پیشوای شوافع در دانشگاه ازهر و نائب رئیس دادگاه عالی شرع، شیخ محمد سلیمان رئیس دادگاه عالی شرع، علی ابوالفتوح پاشا، دکتر شفیق شحاته، علامه شیخ محمد ابوشهبه، علامه شیخ علی جمعه؛ عضو هیئت کبار علماء و مفتی کشور مصر، دکتر عبدالرحمن عبدالعزيز قاسم، که شیخ عبدالعزيز بن عبدالله بن حسن آل وزیر فرهنگ سابق عربستان سعودی بر کتاب او مقدمه ای به نگارش درآورد، عمر مترک عضو ریاست قضا در ریاض، شیخ عبدالعزيز بن باز، علامه شیخ علی الخفیف، مفتی کشور علامه شیخ حسنین مخلوف و آثار بسیاری از علمای بزرگ در این زمینه به ثمر رسانده اند، که بیشتر اینها هم اکنون نزد بنده موجود است. و جملگی این تألیفات توسط علمای امین و قابل وثوق و مورد اعتماد به نگارش در آمده است. علمایی که با توجه به مقتضیات و شرایط زمانی امروزی و با نگاهی به مشکلات زمان معاصر دست به قلم می برند، در حالی که قصد و غرض آنان حمایت و صیانت از شرع مقدس است. و بدون این که از آن شانه خالی کنند بطور خستگی ناپذیر در خدمت آن اند و برای آن قدر و منزلت والا و خاصی قائل اند.

دانشمندان مخلص و علمای اسلامی در عین حال که بر صیانت و پاسداری از شرع مقدس کوشا و حریص اند، اما با نگاهی علمی و عمیق به تمدن جدید و استفاده بهینه از

ره آوردهای کارآمد و مفید آن، زندگی امروزی؛ و روشهای نوین آن را در چارچوب شرع، در همه ابعاد آن اعم از دینی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملحوظ قرار می دهند و در تلاش اند در جهت ایجاد مؤسسات نوین در زمینه های علمی، دینی و سیاسی، و احداث کارخانجات تولیدی و اقتصادی پیشرفته، در راستای عمران و آبادی شهرها، و حراست از سرزمین اسلامی، قدم های بلند و مؤثری بردارند.

علامه شیخ حسنین مخلوف از مجله احکام دادگستری و از مدونات قدری پاشا چنین سخن می گوید: «آنها نزد علمای اسلامی قبول عام یافتند و تو (درباره جایگاه و عظمت کار) علمای اسلام در این برهه از زمان چه می دانی؟ هم اکنون استاد سید قطب است و غفلت او از این همه عظمت و شکوهی که علمای اسلام خلق کرده اند!! و با نادیده گرفتن تلاش ها و زحمات بی دریغ و خالصانه ای با این حجم و سترگی از سوی علمای امت، بی مهابا به تکفیر امت اسلامی می پردازد.

۴. فهم نادرست و باطل از این قول خدای تعالی: «ان الحكم الا لله»^۱، آنگونه که علمای اصول و مفسران از این آیه فهمیده اند. از دیدگاه علمای اسلامی مراد از این آیه این است که خدای تعالی در انشاء و ایجاد اوصاف حلت و حرمت، و ندب و کراهت، و اباحت و صحت، و فساد و انعقاد و عدم انعقاد آن یکتاست و هیچ کسی در امور فوق با خداوند مشارکت ندارد و انبیای الهی و رسولان و اجماع امت بوسیله وحی و اجتهاد، احکام الهی را در هر مساله کشف و شناسایی می کنند، اما در انشاء و ایجاد احکامی چون حلت و حرمت و سایر احکام یکتا و بی همتاست.

این عقیده ای است که ما بدان معتقدیم که خداوند تنها کسی است که احکام شرعی را انشا می کند و پس از آن امر الهی از بعد اعتقادی به جانب بعد فقهی تبلور می یابد و

^۱ - سورة يوسف، الآية ۴۰.

از آن به جانب ربط دادن فقه به اسباب و علل و شروط و موانع و سپس از این مرحله است که هم زیستی مردم با فقه در جهان واقع، شکل می گیرد. حال برابر است که مردم با فقه راه مسالمت آمیزی در پیش بگیرند و زندگی خویش را با آن مطابقت دهند یا در برابر آن راه غیر مسالمت آمیزی در پیش گرفته و در مطابقت دادن زندگی خود با آن از خود کوتاهی نشان بدهند.

حال سید قطب لغزش ها و کوتاهی های مردم را در مطابقت دادن فقه، عین اخلال در «حاکمیت الهی» تلقی می کند و لغزش های آنان را عین نزاع با خدای تعالی در صفت «حاکمیت» که خاص ترین ویژگی های «الوهیت الهی» است می داند و مآلاً بدون هیچ وقعی آنان را تکفیر می کند.

تردیدی نیست که نظریات او در این باب چیزی جز گفتارهایی آشفته، هیئتاک و هول انگیز نیست. و به غور و فکر و اظهار نظر در ابواب بسیار دقیق و مهمی از علم کلام و اصول می پردازد که قطعاً وی در آن علوم، آن تبحر و تخصص لازم را ندارد.

شیخ الاسلام حافظ ابوالفضل ابن حجر - رحمت الله علیه - در کتاب وزین «فتح الباری» می فرماید: «هرگاه انسان در فنی که در آن تخصص و تبحر کافی و لازم را ندارد، اظهار نظر کند، سخنانی عجیب و غریب، باور نکردنی و غیر قابل قبول بر زبان می راند»^۱.

و بلکه پیش از او ابوالمظفر السمعانی در کتاب «قواطع الادله» در اثناء بیان یک مسأله معین فرموده اند: «برای او - که خداوند از او در گذرد - بهتر این است که دست از خوض در این فن بردارد و آن را به اهلش واگذارد، چرا که اگر در فنی که اهل آن نیست به غور و فکر به پردازد کمترین آسیبی که به او می رسد این است که نزد اهل آن فن رسوا

^۱ - فتح الباری ۳/ ۵۸۴.

می شود. باید دانست که در هر فنی اهل آن فن در اظهار نظر معتبر و مورد وثوق اند مگر کسی که نابغه و از هوش و ذکاوت بسیار بالایی برخوردار باشد که این جزء استثنائات است و در غالب احوال برای هر فنی مردانی است که باید آن فن به آنان احاله گردد»^۱.

۵. غیاب کلی برای بابی دقیق و مهم از ابواب علم اصول فقه و آن «باب عوارض شرعی» است که هرگاه عوارض به صورت سیل آسا بر انسان چیرگی و استیلاء یافت این عوارض شرعی از او رفع مواخذة می کند.

۶. قول به پایان عصر دین که شگفت انگیزتر از این قول از هیچ کسی سابقه نداشته است و این آشکارترین دشمنی بر امت اسلامی است؛ امتی که امتِ وسط و میانه قلمداد می شود، و امتی که منادی علم، دین، تمدن، خیریت و هدایت است. هم اکنون (به زعم سید قطب) این امت با تمام این خصائص و ویژگی ها، بعد از آزمون و خطاهای تاریخی، قرن هاست که به تاریخ پیوسته و از آن هیچ اثری نیست!!! در کتاب «چراغی بر فراز راه» با صراحت می گوید: «امت اسلامی قرن هاست که رخت بر بسته است»^۲. و این ادعا را در کتاب های دیگرش نیز کراراً بیان کرده است و بدون شک این نوع نگاه، از شاخ و برگ های مساله ی "حاکمیت" نزد او است.

* علت و سبب همه این آشفتگی ها، آسیب های سری ها و خودشیفتگی های فکری، اعراض و رویگردانی سید قطب از تجارب علمای اسلام در فهم وحی در مقاطع مختلف تاریخ اسلام و تجاهل او از منهج ها و روش های فهم، نزد علماست. بلکه شگفت انگیزتر از آن این که وی نتایج و ره آوردهای فکری امت اسلامی را ناشی از فرهنگ جاهلی می داند. چنانچه می گوید:

^۱ - قواطع الأدلة / ۱ / ۳۹۹.

^۲ - معالم فی الطريق / ص ۸.

«حتی بسیاری از آنچه را که ما در عداد فرهنگ اسلامی، مراجع و منابع اسلامی، فلسفه اسلامی و تفکر اسلامی می‌شماریم، همه آنها از بر ساخته های همین جاهلیت است».^۱

واقعیت این است که سید قطب از روش های اصولی و ضابطه مند علمای اسلامی در فهم قرآن کناره گرفت و خود به تنهایی با اعتماد بر حدس و گمان ها و احساسات شخصی و تصورات و اندیشه های منحصر بفردش در تقلایی طاقت فرسا، سخت و تعب آمیز کوشید تا خود قرآن را بفهمد.

در آغاز کتاب «تصویر فنی در قرآن» می گوید: «وارد مؤسسات و انجمن های علمی شدم و تفسیر قرآن را از روی کتاب های تفسیر خواندم و تفسیر آن را با تلمذ به محضر اساتید تفسیر، گوش فرا دادم، لیکن از این خواندن ها و گوش فرا دادن ها، آن لذت و زیبایی قرآنی را که در طفولیت و صباوت خوانده بودم نیافتم، و اسفاه!! همه نشانه های زیبایی یکسره در آنها محو و ناپدید گشته بود و چیزی از لذت و شوق انگیزی در آن به چشم نمی خورد. آیا با دو قرآن متفاوت از هم روبرو هستی؟ قرآن دوران کودکی که سرشار از حلاوت، آسانی و شوق انگیزی است و دیگری قرآن دوران جوانی که سرشار از دشواری و پیچیدگی است!!؟ و یا این نتیجه جنایتی است که منهج ها و روش های گوناگون تفسیر در طول تاریخ بر آن تحمیل کرده است؟! دوباره به خود قرآن بازگشتم و آن را از روی مصحف شروع به خواندن کردم نه از روی کتاب های تفسیر! ناگهان همان قرآن زیبا و دوست داشتنی ام را یافتم و همان تصویرهای لذت بخش و شوق انگیز را مجدداً با تمام وجودم لمس و حس کردم....».^۲

^۱ - معالم فی الطريق/ص ۱۷ - ۱۸.

^۲ - التصوير الفنی فی القرآن/ص ۸/، ط ۱۰: دار الشروق، القاهرة، سنة ۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸ م.

این سخنی بس هولناک و خطیر است که از روش فهم و تحلیل و تعامل سید قطب با نص قرآنی پرده بر می دارد و این در حالی است که وی بکلی از زحمات سخنکوشانه و خالصانه قاطبه علمای اسلامی در سیر تاریخی، در راستای خدمت به نص قرآنی و فهم آن رویگردان شده و آثار و سوابق علمی آنان را جاهلی می خواند و سرانجام خود آن گونه که می بینی با تکیه بر آن حس زیبایی شناختی گنگ، کوتاه و موجزی که در دوران طفولیت بدون آن ملاحظات علمی دقیق و متقن و محکمه پسندی که نزد علمای امت اسلامی در طول تاریخ تبلور یافته، حس می کرد به فهم قرآن همت می گمارد.

خداوند می فرماید: (وَكُورُكَوْهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)^۱، یعنی: «و اگر آن را به رسول [خدا] و صاحبان امرشان باز می گرداندند، کسانی از آنان که آن را در می یابند، [مصلحت] آن را می شناختند».

* و قاعده در این جا عبارت از این است که از سوی فرقه ها و گروه های تکفیری در طول تاریخ، اصرار بر تأویل انحرافی برای این آیه به چشم می خورد و آشکارا می بینیم که آنها همگی موج های تکفیری پیاپی ای هستند که تماماً حول محور فهم نادرست و باطل از این آیه مبارکه می چرخند. و طبعاً این دیدگاه در مقابل اجماع علمی اهل علم در طول قرن ها درباره فهم صحیح از آن آیه است.

خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» روایت می کند: «ابن ابی داوود می گفت: مردی از خوارج نزد مأمون آورده شد، مأمون خطاب به وی گفت: چه چیزی تو را وادار ساخت راه خلاف را با ما در پیش بگیری؟ گفت این قول خدای تعالی: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ). مأمون گفت: آیا علم داری که این، آیه ای از جانب خداست؟ گفت: آری! گفت: با کدام دلیل؟ گفت: «اجماع امت». گفت: همان گونه که

^۱ - [النساء: ۸۳].

به «اجماع امت» برای قبول وحیانی بودن این آیه رضایت دادی، به «اجماع امت» در تأویل آن نیز رضایت ده! گفت: راست می گویی سلامتی باد بر تو ای امیر مؤمنان!^۱

* پیامبر اعظم ﷺ مسلمانان را از این مسلک تکفیری به شدت برحذر داشته اند. از حضرت حدیفه رضی الله عنه منقول است که آن حضرت رضی الله عنه فرمودند: «آنچه بر شما بیمناکم اینکه مردی قرآن را بخواند تا این که زیبایی و بهجت آن بر او نمایان گردد، در حالی که یاری کننده ای برای اسلام است، از آن پس آن را آن گونه که خدای تعالی بخواهد متحول می سازد و از قرآن به کناری رفته و آن را بر پشت سر خود اندازد و علیه همسایه اش شمشیر بکشد و متهم به شرکش نماید. من پرسیدم: ای پیامبر خدا! کدام یک از آنها اولی به شرک است اتهام زده شده یا اتهام زننده؟ فرمود: بلکه اتهام زننده.»^۲

شرح تفصیلی این حدیث عنقریب در صفحات آتی خواهد آمد.

* واقعیتی که غیر قابل انکار است این است که «امت اسلامی» هرگز بطور کامل و یکجا آن گونه که سید قطب و فرقه ها و گرایش های معاصر پیرو او، تصور می کنند به ورطه انحراف سقوط نخواهد کرد. از آن حضرت رضی الله عنه منقول است که امت اسلامی هرگز به طور تمام و کمال از توحید به شرک و کفر روی نخواهد آورد.

^۱ - تاریخ بغداد / ۱۸۶/۱۰، ط:، و تاریخ دمشق / ۳۳/۳۰۶، ط: دار الفکر، بیروت، سنة ۱۹۹۵م، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری.

^۲ - مسند بزار، هیشمی، ابن حبان و ابویعلی این سند بزار را حسن قرار داده اند. ابن کثیر درباره سند بزار می گوید: این سند جید است. این حدیث را امام طحاوی در کتاب شرح مشکل الآثار و هروی در کتاب ذم الکلام و أهله و ابن عساکر در کتاب تبیین کذب المقتری روایت کرده اند.

و در روایتی از معاذ بن جبل منقول است. آن را طبرانی در مسند شامیین، یعقوب بن سفیان در المعرفة و التاريخ و ابن ابی عاصم در کتاب السنه و هروی در ذم الکلام و أهله و ابو القاسم اصفهانی در کتاب الحجۃ نقل کرده اند.

امام بخاری در صحیحش از حدیث عقبه بن عامر از پیامبر اعظم ﷺ این گونه روایت می کند: «همانا من بر شما از این بیمناک نیستم که روی به شرک آورید، بلکه از این بیمناکم که روی به دنیا آورید و در آن چشم و هم چشمی کنید»^۱.

حتی که امام ابو عمر ابن عبدالبر در «التمهید» می گوید: «هر کسی بر امت اسلامی از چیزی بیمناک باشد که پیامبرش بر آن بیمناک نبوده است، بدون تردید بر امت اسلامی جفا و ستم آشکاری روا داشته است»^۲.

* این ها نمونه های آشکاری بر انحراف اندیشه ها و عقل ها در فهم قرآن است و شکی نیست که هنگام فقدان مبدء ها و ساز و کارهای فهم صحیح وحی، عقول و اندیشه ها در دام هواها و افکار منحرف خواهد افتاد و دین الهی از رحمت و رأفت به خشونت، اسلام هراسی و خونریزی بدل خواهد گشت.

یکی از واجبات و ضروریات مهم بر علمای اسلامی و ربانی در طول افق بلند تاریخ اسلامی و بشری خواه در گذشته و خواه در آینده این بوده و خواهد بود که در هر زمان و مکان سر بزمگاه، با انحرافات، کجروی ها و کژتابی ها قیام کنند و با اندیشه ها و افکار باطلی که در زمینه وحی پدیدار می گردد به مبارزه برخیزند تا بدین سان دین الهی را از فهم های، سرآسیمه و بیراهه بشری صیانت کنند و موازی آن ساز و کارهای کارآمد، ضابطه مند و قانونمندی را در زمینه فهم درست و صحیح وحی و قرآن ارائه دهند.

^۱ - صحیح البخاری/۵/۹۴، کتاب المغازی، باب غزوة أحد، ط: جمعية المکنز الإسلامی، مصر، سنة

۱۴۲۱هـ (السلطانیة).

^۲ - التمهید، لما فی الموطأ من المعانی والأسانید/۲/۱۲۱.

مقایسه ای

بین فهم سید قطب و جمهور علمای امت درباره فهم آیه مورد بحث، از
عصر صحابه و امامان دین گرفته تا امام محمد متولی شعراوی

فهم تکفیری در جانب دیگر	علمای اسلامی در یک جانب
سید قطب ***	ابن مسعود، ابن عباس، براء بن عازب، حذیفه بن یمان، ابراهیم نخعی، سدی، ضحاک، ابوصالح، ابومجلز، عکرمه، قتاده، عامر، شعبی، عطاء، طاووس، أبوجاء عطاردی، عبید الله بن عبد الله، حسن بصری، ثم امام طبری در «جامع البيان» و حجت الإسلام غزالی در «المستصفی»، و بغوی در تفسیرش، و ابن جوزی در «زاد المسیر» امام فخر رازی در «مفاتیح الغیب» و امام قرطبی، و ابن جزی در «التسهیل» و أبوحیان در «البحر المحیط» و ابن کثیر در «تفسیر القرآن العظیم» و آلوسی در «روح المعانی» و طاهر بن عاشور «التحریر و التنبیر» و شیخ

(ساز و کارها و روش های این علما در فهم آیه کریمه متفاوت است و راجحترین رأی ها تشدید معنی معصیت است و معصیت کفر دون کفر است. هیچ کسی از علما بدان فکر تکفیری افراطی که سید قطب بدان گراییده، رأی نداده است).

کسی را در گذشته سراغ نداریم که پیش از سید قطب به چنین نظر و اندیشه ای رسیده باشد مگر روایتی که امام آجری در کتاب «الشریعه» از کلام سعید بن جبیر نقل می کند که: «این قول خدای تعالی را قرائت کردند که: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. (۱) به همراه آن این آیه را قرائت می کنند: ثم الذين كفروا بربهم يعدلون. (۲) و زمانی که ببینند که پیشوای مسلمانان به غیر حق داوری می کند خواهند گفت: کفر ورزیده است. و کسی که از خدای تعالی عدول کند به پروردگارش شرک ورزیده است. آن گاه همه آحاد این امت مشرک اند، پس خروج می کنند و دست به کارهایی می زنند که با دیدگان خود می بینی.

هشدار نبوی عجیب برای اهل قرآن که به تکفیر مسلمان روی آورده

و اسلحه به دست می گیرد و خون مردم را می ریزد.

حذیفه رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خطرناکترین چیزی که از آن در حق شما می ترسم و احساس خطر می کنم، مردی است که قرآن را خوانده است و تازگی و درخشندگی قرآن برای وی مشاهده شده است و رنگ و بوی اسلام را به خود گرفته و مدافع اسلام قرار گرفته است، آن را به همان گونه که خداوند خواسته باشد، تغییر می دهد و از قرآن دست کشیده و به آن پشت می کند و بر همسایه اش شمشیر می کشد و او را متهم به شرک می کند. حذیفه می گوید: من عرض کردم: ای پیامبر خدا! کدام یک به شرک سزاوارتر است، متهم شده یا متهم کننده؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: متهم کننده.»^۱

این حدیث از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است؛ زیرا وضعیت عجیب و شگفت انگیزی از شیفته‌گان و علاقمندان به اسلام را برای ما توصیف می کند که دارای دگرگونی‌ها و تحولاتی عجیبی شده است، فردی که ابتدا به شور و شغف به قرآن

۱ - مسند البزار/ ۷/ ۲۲۰، ط: مؤسسة علوم القرآن، ومکتبة العلوم والحکم، بیروت، المدینة، سنة ۱۴۰۹هـ ومجمع الزوائد/ ۱/ ۱۷۸، ط: دار الریان للتراث، ودار الکتاب العربی، القاهرة، بیروت، سنة ۱۴۰۷هـ وصحی ابن حبان/ ۱/ ۲۸۱، باب ذکر ما کان یتخوف علی أمتة جدال المناق، ط: مؤسسة الرسالة، بیروت، سنة ۱۴۱۴هـ - 1993 م، وقال ابن کثیر عن سنده: (هذا إسناد جيد.) تفسیر ابن کثیر/ ۲/ ۲۶۶، ط: دار الفکر، بیروت، سنة ۱۴۰۱هـ.

روی می آورد تا این که انوار آن بر وی ظاهر می شوند و در نهایت به تکفیر می گراید و اسلحه به دست می گیرد و خون مردم را می ریزد؟!

رسول خدا ﷺ این فرد را با سه صفت معرفی نموده است:

(۱) نخست این که خداوند نعمت قرآن را به وی عطا می کند، لذا وی با قرآن ناآشنا نیست، بلکه با قرآن نسبت دارد و به قرآن اهمیت داده و توجه می کند و آن را حفظ کرده و شهرت پیدا می کند و گمان مردم نسبت به وی نیک می شود، چون به قرآن خدمت کرده و اهمیت داده است.

(۲) طراوت و تازگی قرآن بر وی نمایان می گردد؛ زیرا قرآن نور است و تازگی و طراوت آن به صاحبش اثر می گزارد و در اثر اشتیاق و شغف زیاد و کثرت تلاوت، مردم آثار نورانیت قرآن را در وی مشاهده می کنند؛ زیرا هر کس به خدمت قرآن درآید و به تلاوت قرآن مداومت ورزد، نور قرآن در وی سرایت می کند و درخشش انوار آن بر چهره اش هویدا می شود و آن گاه به گمان نیک مردم در مورد وی افزوده می گردد، چون طراوت و تازگی قرآن را در وی مشاهده می کنند.

(۳) وی نسبت به دین بسیار غیور خواهد بود تا جایی که حامی و مدافع اسلام قرار گرفته و از حریم آن دفاع می کند و آن گاه پس از این همه فعالیتی که انجام داده و آوازه و نام نیکویی که در اثر خدمت به قرآن در میان مردم کسب کرده است، دچار اشکال شده و مردم در اثر این اشکال در مورد وی مضطرب و دگرگون می شوند، زیرا در وی تغییر عجیب و شگفت انگیزی روی داده است. و رسول خدا ﷺ این حالت وی را این گونه تعبیر کرده است: «آن را آن را به آن شکلی که خداوند بخواهد تغییر می دهد.» بنابراین، تغییر در الفاظ و عبارات و حروف قرآن صورت نمی گیرد، بلکه در فهم

و تاویل وی تغییر صورت می گیرد، زیرا وی به این کار اقدام کرده و از روی فریب و غرور به تلاوت و تلاشهای قرآنی خود، و گرایشش به توجه شایسته و توجه ویژه به آن، با تاویلات و تفسیرهای باطل خود بر حریم قرآن یورش برده و هجوم می آورد و گمان می برد که فهم و درکش او را کفایت می کند، لذا به استنباط و تاویل نادرست و نازیبا روی می آورد و آنکهی مجموعه ای از مفاهیم و برداشتها و تاریکیها را تخریح نموده و نتایج و استنباطهای منحرفی را ارائه می کند، در حالی که در تمامی این موارد از ساز و کارها و ابزارهای فهم درست و مُتدَهای استنباط و دایره علمی که در فهم قرآن کمک می کنند، بی بهره و از درک مقاصد آن ناتوان است، تا این که سودای تکفیر در ذهنش پدید می آید و همسایه اش را به شرک متهم می کند و باز به این کار اکتفا نمی کند و برای خود ادعای جهاد می کند و بر مردم شمشیر می کشد و اسلحه به دست گرفته و خون مردم را می ریزد و هر گاه کسی او را صدا زند تا از این کار دست بردارد، به عناد و سرکشی اش افزوده می شود، زیرا ارتباط او با قرآن تنگاتنگ بوده و تشکیک در فهم خود را تشکیک در ذات قرآن می پندارد.

بنابراین، مراحل تدریجی تغییر فهمش در قرآن به چه شکلی بوده و چگونه انحراف در فهمش رخ نه کرد تا این که در استنباط معانی قرآن فرو رفت و بدون آن که احساس کند، به طور کلی به نابودی مقاصد قرآن روی آورد؟

این فرد رفته رفته در مرحله ای قرار گرفته که خود به عنوان سازنده ای برای شناخت قرار می گیرد و به استنباط می پردازد و مفاهیم و دیدگاههایی از آیات قرآن را می تراشد و رهبر و راهنمایی جز شور و حماسه ندارد، از این رو به توسط وی مفاهیم، نظریات و قواعدی پدید می آید که مملو از ترکیب بندی و روی هم چینی آیات به

شکل غلط بوده و نتایج بسیار دور و عجیبی به دست خواهد آمد، اما او در اثر دوری از نقشه علوم و ابزار و مقاصدی که علمای حق از آنها کمک می گیرند، آنها را مناسب و شایسته نمی بیند؛ زیرا وی معیاری که فهمش را بسنجد و استنباطش را بر آن عرضه نماید، در اختیار ندارد، بلکه او با نظریات و افهامی در قرآن ورود پیدا می کند و آن گاه تلاش می کند تا با زور آنها را از قرآن بیرون آورد، لذا از زبان قرآن چیزی می گوید که قرآن بدان اعتراف نمی کند و چیزی را نسبت می دهد که مقصود قرآن عکس آن است و فهم حیران و سرگشته و مضطرب خود را به آن می چسباند و با این کار، عمل تحریف غلو کنندگان و ادعای باطل گرایان و تاویل جاهلان را مرتکب می شود.

همه این موارد را انجام می دهد و مردم در مورد وی دچار حیرت و سردرگمی می شوند و از کارش در حیرت بسر می برند، ولی قاطعانه نسبت به انحراف و اشتباهش جرأت نکرده و جسارت به خرج نمی دهند، زیرا تاریخ طولانی و درازش را در مورد خدمت به قرآن و ظهور تازگی و طراوت به قرآن و دفاعش از اسلام را به یاد می آورند.

اینک شما به محتوای حدیث نبوی بیندیشید و میزان زیان و اضطراب و اختلالی را که سایر مردم در مورد وی در دل دارند، در تصور خود بیاورید و در مورد فردی بیندیشید که به خطر تکفیر وی پی برده و نزدیک است که سینه اش از این فرد تکفیری منفجر گردد و سبب ویرانی و نابودی جامعه را در انحراف این انسان می بیند و ایدئولوژی وی در این انحرافات فقط افکار وی هستند، لذا نسبت به وی بدگمان شده و مردم را از خطر رفتار و منهجش و زشتی دشمنی اش نسبت به ذات قرآن آگاه می سازد.

و ممکن است عده ای از مردم باور نکنند که وی در فهم قرآن دچار انحراف شده است، زیرا تاریخ درازش را در مورد خدمت به قرآن به یاد می آورند، از این رو در

مشخص نمودن محل خلل در اضطراب بسر می برند و در حیرت و چند دستگی باقی می مانند و عده ای دیگر در اثر اصرار و پافشاری وی معتقد می شوند که وی بر حق است و سزاوارترین انسان نسبت به قرآن او را می دانند و می گویند: امکان ندارد که اشتباه و خطا در وی رخ نه پیدا کند و آن گاه خلل را به دین خدا می چسبانند.

بخاری از ابو مسعود روایت کرده است که گفت: مردی به حضور پیامبر ﷺ آمد و گفت: من به خاطر فلانی از نماز صبح خود را کناره می کشم، به سبب آن که نماز را طولانی می کند، آن گاه رسول خدا ﷺ را دیدم که چنان خشمگین شد که هرگز پیامبر ﷺ را در هیچ موعظه ای غضبناکتر از این روز ندیدم، لذا فرمود: ای مردم! در میان شما کسانی هستند که مردم را نفرت می دهند، پس هر کدام از شما که برای مردم امامت داد، باید آن را کوتاه کند، زیرا پشت سر او کوچک و بزرگ و نیازمند وجود دارد.»

بخاری از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت کرده است که مردی شبانه با دو شترش آمد و معاذ را در حال اقامه نماز یافت. لذا شترش را رها کرد و پشت سر وی به نماز ایستاد. معاذ سورة بقره یا نساء را در نماز قرائت فرمود. آن گاه آن مرد نماز را ترک کرد و رفت. سپس به او خبر رسید که معاذ در مورد وی سخنی گفته است، از این رو به محضر آن حضرت ﷺ آمد و از معاذ شکایت کرد. آن حضرت ﷺ فرمود: ای معاذ! مگر تو فتنه گر هستی؟ تا سه مرتبه این جمله را تکرار نموده و آن گاه فرمود: چرا سورة «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ» و «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» و «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» را نخواندی؟ زیرا پشت سر تو انسان مسن و ضعیف و نیازمند نماز می خواند.

تردیدی نیست که این موارد رویدادها و حالت‌هایی هستند که در عصر نبوت پیش آمده اند و مردم با عملکرد یکی از بهترین افراد صحابه دچار اضطراب شده اند که

علاقه به طولانی کردن نماز داشته و این کار بر مردم گران شده است تا این که این فرد به سبب طولانی کردن نماز خود را به تاخیر انداخته است و یا از صف عقب رفته و به تنهایی نماز خفیفی را بجا آورده و به دنبال کار خود رفته است. آن گاه افراد دیندار در مورد وی لب به سخن گشوده و او را منافق خوانده اند، همان گونه که در روایات دیگری این گونه آمده است. لذا این فرد به محضر رسول خدا ﷺ آمده و شکایت کرده است، همه این موارد و شکایتها در اثر فسق و فجور نبوده است، بلکه در اثر یک حالت دینی زایدی روی داده و مردم در اضطراب و فتنه و نفرت قرار گرفته اند.

با این وصف آن حضرت ﷺ در این قضیه چه برخوردی داشت؟ چنان به خشم آمد که هرگز به این شیوه به خشم نیامده است و آن را به نفرت کننده توصیف نمود و آن گاه آن صحابی بزرگوار را مورد نکوهش و ملامت قرار داده و فرمود: ای معاذ! مگر تو فتنه گر هستی؟ و سپس به توضیح نشانه های آسانی و تعاملی که مردم را در حیرت قرار داده و از دین خدا فراری می شوند، پرداخت، امری که مردم حماسه و انفعالات مردم را به دین خدا می چسبانند و آن گاه این شور و حماسه برای مردم سنگین می شود و از انجام آن سر باز می زنند و آنان را به نفاق متهم می کنند بدون آن که وضعیت آنان را در نظر گرفته و حالشان را مراعات نمایند.

شاید این امر از راز تعبیر نبوی برای ما پرده بر دارد و آن این که حالت و وضعیت این فرد قرآنی تکفیری است که آن حضرت ﷺ از آن برای ما بیمناک است.

خلاصه کلام این که اقدام به تکفیر کاری بسیار خطرناک است و اگر فردی به وضعیتی قرار گرفت که ادعای قرآن و شریعت داشت و بدون علم نسبت به دین الله

تعالی اظهار تلاش می کرد، وی خطرناکترین فردی است که پیامبر ﷺ از وی نسبت به امتش بیم داشته و نگران بوده است.

به این کار، امر دیگری نیز ملحق می شود و آن تکفیر حکام و امرا است به خاطر کوتاهی و یا ظلمی که در حق کردم مرتکب می شوند.

از ام سلمه روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «از ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: بر شما امرایی تعیین می گردند که برخی کارهای شان مورد پسند شما و برخی ناپسند شماست. پس کسی که از آن بد برد همانا از گناه نجات یافته و کسی که اعراض کند، سالم مانده است و لیکن کسی که راضی شود و پیروی کند. گفتند: یا رسول الله آیا با آنها بجنگیم؟ فرمود: نه! تا مادامیکه در میان شما نماز را برپا دارند.»^۱

علما به شدت از تکفیر برحذر داشته و هشدار داده اند.

امام باقلانی می گوید: هیچ کس با گفتار و یا نظری کافر نمی شود مگر این که مسلمانان اجماع کنند که این کار جز از فرد کافر روی نمی دهد و بر این کار دلیلی وجود داشته باشد.»^۲

^۱ - صحیح مسلم / ۳ / ۱۴۸۰، کتاب الإمامة، باب وجوب الإنکار علی الأئمراء فیما یخالف الشرع وترك قتالهم ما صلوا ونحو ذلك، ط: دار إحياء التراث العربی، بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي.

^۲ - نقله الإمام التقي السبكي فی الفتاوى / ۲ / ۵۷۸، ط: دار المعرفة، بیروت، (د ن.)

ابن حزم می گوید: «حقیقت این است که (گره) عقیده اسلام در حق هر کسی ثابت شد، هرگز از او جدا نمی شود، مگر با نص یا اجماع، اما با ادعا و افترا هرگز از اسلام خارج نمی شود.»^۱

امام ابوالفتح قشیری می گوید: «این تهدید بزرگی است برای کسی که فردی از اهل اسلام را تکفیر کند، در حالی که او چنین نباشد.»^۲

حجت الاسلام امام غزالی در کتاب: «فیصل التفرقة بین الایمان و الزندقة» می گوید: «تا جایی که ممکن است، از تکفیر باید اجتناب ورزید، زیرا مباح قرار دادن خونهای مسلمانانی که به توحید اقرار می ورزند، اشتباه است و اشتباه در رها کردن هزار کافر در قید حیات آسانتر است از این که در ریختن خون یک مسلمان اشتباه شود.»^۳

ابن الوزیر یمنی می گوید: «چقدر از عموم فرق اسلام که کلاً جدای از اسلام بشمار رفته اند، و جمهور علمایی که به اسلام انتساب دارند از امت اسلامی به شمار می روند و تعداد مسلمانان با آنها افزایش می یابد و آنانی که در دایره دین اسلام قرار دارند و به یاری اسلام می شتابند و اهل آن را زیاد و کار آن را تقویت می کنند. بنابراین، هر گونه تلاشی که در مسیر تکفیر انجام گیرد و با دلایل مخالفی که قویتر و یا مانند آنها بوده و به وحدت و اتحاد فرا خوانده و اسلام را تقویت نموده و از خون ریزی جلوگیری می کنند و فاجعه ها و تراژدی ها را تسکین می بخشند، جایز نیست و نباید افراد را کافر

۱ - الفصل، فی الملل والأهواء والنحل/۳/۱۳۸، ط: مکتبة الخانجی، القاهرة.

۲ - نقله الزرکشی فی کتاب: المنثور فی القواعد/۳/۹۱، ط ۳: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، الكويت، سنة ۱۴۳۳هـ - ۲۰۱۲م.

۳ - نقله الزرکشی فی المنثور فی القواعد/۳/۸۸.

خواند، مگر این که فرد اهل بدعت مانند روشنی صبح واضح و نمایان گردد و همگی بر آن اتفاق داشته باشند و بدان نیاز و ضرورت پیدا شود.^۱

* * *

مناظره ابن عباس با خوارج در فهم غلطشان از این آیه:

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)

و راهکاری مناسب و عملی برای گفتگو با حرکت‌های دینی افراطی معاصر

ابوزمیل، سماک بن ولید حنفی می گوید: ابن عباس برایم روایت کرد و گفت: وقتی خوارج که حدوداً شش هزار نفر بودند، در محلشان گرد آمدند، من به علی بن ابی طالب گفتم: ای امیرالمؤمنین! نماز فجر را زود اقامه کن، شاید من نزد این قوم بروم. علی گفت: من می ترسم که آنان به تو آسیبی برسانند. من گفتم: هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد.

لذا من بهترین لباسم را از لباسهای زیبای یمنی به تن کردم و به نزد آنان رفتم. ابوزمیل می گوید: ابن عباس رضی الله عنهما از صدایی رسا و منظری نیکو برخوردار بود.

وی گفت: من نزد آنان رفتم و چون نگاهشان به من افتاد ، گفتند: ای ابن عباس! خوش آمدی، این لباس زیبا که پوشیده ای از برای چیست؟ من گفتم: این لباس چه

^۱ - إیثار الحق علی الخلق/ص ۴۰۲، ط ۲: دار الکتب العلمیة، بیروت، سنة ۱۹۸۷م.

اشکالی دارد که از من ایراد می گیرید، در حالی که من رسول خدا ﷺ را دیده ام که بهترین لباسها را پوشیده است. و آن گاه این آیه را تلاوت کردم: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)، یعنی: «بگو: چه کسی آن زینت خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟»

باز آنان پرسیدند: چرا بدین جا آمده ای؟ من گفتم: من از نزد امیرالمؤمنین و مهاجرین و انصار آمده ام و در میان شما کسی از آنان را نمی بینم، در حالی که قرآن بر آنان نازل شده است، و مسلماً آنان نسبت به تفسیر آن از شما آگاه ترند و کسی از آنان در میان شما حضور ندارد و پیام آنان را به شما و پیام شما را به آنان برسانم. چرا شما از علی، پسر عمو و داماد رسول خدا ﷺ به خشم آمده اید؟

آن گاه آنان به همدیگر رو کرده و گفتند: با او سخن نگوئید؛ زیرا خداوند فرموده است: (بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ)^۱، یعنی: «حق این است که آنان گروهی ستیزه جویند.»

اما برخی گفتند: او پسر عموی رسول خدا ﷺ است، پس چه ایرادی دارد که با او سخن بگوئیم و او ما را به سوی کلام خدا فرا می خواند؟

لذا آنان گفتند: ما به خاطر سه مسأله از او ناراض هستیم و به خشم آمدیم. من گفتم: آن سه مورد کدامند؟ آنان گفتند:

۱- یکی این که او در امر خداوند مردانی را حَکَم قرار داده است و مردان چه حیثیتی در برابر حکم خداوند دارند؟

^۱ - [الزخرف: ۵۸].

- ۲- دوم این که او جنگید اما اسیر نکرد و اموال غنیمت را به دست نیاورد، لذا اگر جنگیدن با آنان جایز بوده است، پس اسیر کردنشان نیز جایز است و اگر اسیر کردن آنان ناروا بوده است، پس جنگیدن با آنها هم جایز نبوده است.
- ۳- سوم این که او اسم امیرالمؤمنین را از خود محو کرده است، لذا اگر او امیر مؤمنان نبوده است، پس مسلماً امیر مشرکان بوده است.

آن گاه من به آنان گفتم: آیا اعتراض دیگری غیر از این سه مورد هم دارید؟ آنان گفتند: همین سه مورد کافی است. لذا من گفتم: اگر من از کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ به این سه اعتراض شما پاسخ دادم، آیا باز می گردید؟ آنان گفتند: چه چیزی مانع عدم بازگشت ما می گردد؟

لذا من گفتم: این که شما می گوئید: او در امر الله افرادی را حکم قرار داده و افراد چه حیثیتی در مورد حکم خداوند دارند. من شنیده ام که خداوند در کتابش فرموده است: (يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ)^۱، یعنی: «به [همانند بودن] آن دو دادگر از میان شما حکم می کنند.»

لذا وقتی در مورد ارزش شکار خرگوش و امثال آن که قیمتش یک چهارم درهم است، خداوند حکمیت آن را به عهده مردان قرار داده است و اگر می خواست خودش حکم می فرمود.

^۱ - [المائدة: ۹۵].

و نیز فرموده است: (وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنَّ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا) ^۱، یعنی: «و اگر از اختلاف میان آن دو با خبر شدید، داوری از خویشاوندان مرد و داوری از خویشاوندان زن تعیین کنید، اگر [داوران] خواهند، اصلاح [کنند] خداوند بین آن دو سازگاری برقرار خواهد کرد.»

آیا پاسخ این اعتراضتان را دریافت نمودید؟ آنان گفتند: آری.

باز من گفتم: در مورد این که می گوید: او جنگیده است، اما کسی را به اسارت و غنیمت نگرفته است، او با مادران جنگیده است و خداوند می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) ^۲، یعنی: «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و زنانش مادران آنها هستند.»

لذا اگر شما گمان می کنید که او مادر شما نیست، پس شما کافر شدید و اگر او را مادرتان می پندارید، پس اسیر کردن آن برای شما روا نیست، لذا شما در میان دو گمراهی قرار دارید. آیا پاسخ این اعتراضتان را نیز دریافت کردید؟ آنان گفتند: آری.

باز من گفتم: این که می گوید: او اسم امیر المؤمنین را از خود زدوده و پاک کرده است، من شما را از سخنی با خبر می سازم که شما راضی خواهید شد. مگر شما خبر ندارید که در صلح حدیبیه بین رسول خدا ﷺ و سهیل بن عمرو معاهده و صلحی انجام گرفته است؟ در آن روز رسول خدا ﷺ به علی فرمود: ای علی بنویس: این معاهده ای است که محمد رسول خدا با سهیل بن عمرو انجام داده است، آن گاه مشرکان

^۱ - [النساء: ۳۵].

^۲ - [الأحزاب: ۶].

گفتند: اگر ما می دانستیم که تو رسول خدا هستی با تو نمی جنگیدیم، بلکه اسم خود و پدرت را بنویس. آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: بار خدایا! تو می دانی که من رسول تو هستم. آن گاه صحیفه را برداشت و آن را با دست خود پاک کرد و فرمود: ای علی! بنویس: این معاهده ای است که بین محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو انجام گرفته است و به خدا سوگند، خداوند او را با این کار از نبوت بیرون نکرد. آیا پاسخ این اعتراضتان را دریافت کردید؟ آنان گفتند: آری.^۱

❖ قضیه اول: ابن عباس به نزد آنان رفت و منتظر نماند تا از او بپرسند و از این کار ما نتیجه می گیریم که در عصر حاضر در مؤسسات ما رصدگاههایی باشند تا هر چیزی که از طرف حرکت های فکری، محافل فلسفی و یا قضایای جدال انگیز پدید می آید، را با دقت پیگیری نموده و پیوسته با آنان به میز گفتگو و مذاکره بنشینند و پس از رصد آنها فشرده افکار و مقوله های اساسی ای می آید که این طرح و پروژه فکری بر اساس آن بنا شده و آن گاه متدهای مناقشه و کیفیت مقابله و واکنش با آن مطرح می گردد و آن گاه این نقد علمی به افراد این حرکت و جنبش فرستاده شود.

❖ قضیه دوم: ابن عباس رضی الله عنهما به یک مقدمه چینی شگفت انگیزی در نوع مناقشه آنان وارد شد، به طوری که بهترین لباس آن زمان از نوع یمنی را پوشید و این عملکرد وی دارای چه جایگاهی در نقشه فکری آنان داشت و اساسا چرا وی این گونه عمل کرد؟

۱ - المستدرک علی الصحیحین ۴/۲۰۲/ ط: دار الکتب العلمیة، بیروت، سنة ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م، وسنن النسائی الکبریٰ ۵/۱۶۵، ط: دار الکتب العلمیة، بیروت، سنة هـ - ۱۹۹۱م، وتاریخ دمشق ۴۲/۴۶۳، ط: دار الفکر، بیروت، سنة ۱۹۹۵م، والأحادیث المختارة ۱۰/۴۱۳، ط: مکتبة النهضة الحدیثة، مکه المکرمة، سنة ۱۴۱۰هـ.

پاسخ این است که او می خواست توجه آنان را به خود معطوف داشته و اندیشه آنان را تحریک کند و آنان را به زیبایی و جمال رهنمودهای نبوی که از نگاهشان پنهان مانده و شمایل نیکویی که از دست داده اند و او را در فهم احکام و فقه و ادراک مقاصد کمک می کنند، متوجه سازد؛ زیرا وقتی حس زیبایی و ذوق به هم پیوستگی و انسجام در ظاهر پوشاک و خوراک ناپدید می گردد، به تدریج شیوه های اندیشه و فکر نیز کمرنگ شده و ناپدید می گردند و آن گاه ذهن افکار مشوش و از هم گسیخته و تهی از روح تشریع و مقاصد عالی آن تولید می کند و برای مردم تصویری ذهنی و نازیبا ارائه می کند. نظیر این مطلب، گفته اصحاب کهف است که گفتند: (فَلْيَنْظُرْ أَيْهَا أَرْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ)^۱، یعنی: «و باید بنگرد که کدام خوراک پاکیزه تر است. و رزقی از آن برایتان بیاورد. و باید به چابکی برود.» بنابراین، انگیزه این که به نزد پاکیزه ترین، نظیفترین و پیشرفته ترین فرد مراجعه کند، چی بود؟ در حالی که آنان در وضعیت برانگیخته شدن و در خوابی بسر بردند که سیصد و نه سال طول کشیده بود، ولی با این وجود به سمت کسی متمایل گشتند که از لباس و خوراک پاکیزه تر و پیشرفته تری برخوردار بود؟ این چیزی بود که وجدان و میل درونی آنان را به این سمت رهنمون شد و علتش به هم پیوستگی، رحمت، کمال، دانشها، مسائل و اهداف آن فرد بود.

براستی که ابن عباس در این مقدمه چینی راه درست را برگزیده بود و آنان را تحریک کرد تا این که عملاً وارد گفتگو شدند و وقتی به او نگریستند: گفتند: ای ابن عباس! خوش آمدی، خوش آمدی، این لباس زیبایی که پوشیده ای از بهر چیست؟ او در جواب گفت: شما این امر را از من نمی پسندید در حالی که من رسول خدا ﷺ را

^۱ - [الکھف: ۱۹].

دیده ام که بهترین پوشاکها را بر تن نموده است و آن گاه این آیه را تلاوت کردم: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)، یعنی: «بگو: چه کسی آن زینت خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟»

آن گاه پس از نگاه به ابن عباس، ملکه تحقیق و توقف و نگاه در آنان تحریک شد و نگاه لطف آمیز آنان به جهش افتاد پس از آن که از جماعت اسلامی خروج کرده و به تکفیر روی آورده بودند و موضع خشونت باری را اتخاذ کرده بودند و گمان می کردند که آنان یاوران حق بوده و از علی و صحابه نسبت به حق آگاهتر و سزاوارترند، آن هم در زمانی که در اثر کم علمی و ناپدید شدن رهنمودهای نبوی از منظومه متکامل آنان، نسبت به تعدادی از مسائل خشکی و تحجر به خرج می دادند و برآستی که ادراک و توجه به ساختارهای رهنمودهای نبوی در حسن ظاهر و جمال هیئت، تاثیر بسزایی را در شیوه فکر دارد.

و عینا این امر در عصر ما نزد حرکت‌های افراطی مشاهده می شود، چنان که پیوسته با اشکال خشن و لباسهای کهنه و نگاههای آسیب دیده در میان مردم ظاهر می شوند و گمان می برند که این از رهنمودهای نبوی است، و مسلماً این شیوه آنان فهمشان را نسبت به شریعت معکوس می کند. از این رو ابن عباس به آنان گفت: «شما این امر را از من نمی پسندید در حالی که من رسول خدا ﷺ را دیده ام که بهترین پوشاکها را پوشیده است و آن گاه این آیه را تلاوت کردم: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)، یعنی: «بگو: چه کسی آن زینت خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟».

❖ قضیه سوم: ابن عباس به هنگام مذاکره با آنان با مواضع قوت منهج خود و مواضع ضعف و نقص و خلل در منهج آنان آغاز نمود و گفت: «من از نزد امیرالمؤمنین و مهاجرین و انصار آمده‌ام و در میان شما کسی از آنان را نمی‌بینم، در حالی که قرآن بر آنان نازل شده است، لذا آنان نسبت به تفسیر آن از شما آگاه‌ترند و کسی از آنان در میان شما حضور ندارد.»

لذا وی در اینجا به جایگاه ضعف منهج آنان اشاره می‌کند تا آنان به میزان فقر و فاقه در ابزارها و ساز و کارهای شناختشان واقف باشند و مسلماً این امر به دقت نتایج و استنباطشان کاهش داده و شکل منفی به خود خواهد گرفت. ابن عباس به آنان خاطر نشان کرد که کسانی که شما با آنان مخالفت نموده و تکفیرشان می‌کنید از ساختارهای شناختی شکوهمندی برخوردار هستند، به طوری که افرادی به دور او گرد آمده‌اند که تضمین‌کننده صحت مسلک او بوده و کفه او را سنگین‌تر کرده‌اند، اما ای گروه خوارج این معیارها در نزد شما یافت نمی‌شوند. از جمله این‌ها که:

- ۱- اصحاب رسول الله ﷺ در اطراف او گرد آمده‌اند و این خود مجمع علمی ارزشمندی است که در پیرامون علی بن ابیطالب جمع شده‌اند.
- ۲- قرآن در میان آنان نازل شده و آنان مواضع نزول قرآن را مشاهده کرده‌اند و اهداف و مقاصد آن را در می‌یابند و شیوه‌های نزول آن را بر واقعیت حال تمرین کرده و میراث بر مسلکهای فهم و کلید داران خزانه‌های شناخت آن هستند، چون آن را از پیامبر بزرگوار ﷺ حاصل کرده‌اند.
- ۳- آنان نسبت به تفسیر آن آگاه‌ترند، چون از سابقه بیشتری نسبت به اسرار زبان عربی برخوردار بوده و شرف همراهی پیامبر ﷺ را کسب نموده و بیش‌بیشتری به مقاصد

شریعت دارند و حرص و امانت داری آنان بر حسن تفسیر و تنزیل آن بر بهترین محملها از شما بیشتر بوده و غیرتشان بر قرآن هم بیشتر است و بهتر می دانند که به کدام معنی و مفهوم مناسبتر حمل گردد.

۴- از آنان کسی در میان شما نیست، لذا شما مرجع فقهی ندارید که به خلاف آن توجه شود، بلکه به دنبال شور و انفعال نازیبایی راه افتاده اید که از ساز و کارها و ابزارهای فهم درست محروم بوده و در عین حال با برداشتی خشمگینانه و تفسیری منفعل همراه است و این امر شما را بر عدم بینش اسباب رجحان فهم از طرف مقابلتان وا داشته است و گمان می کنید که شما در درونتان شایستگی مالک بودن حقیقت را دارید و بلکه معتقدید که فقط شما شایسته احتکار آن هستید نسبت به کسانی که از ابزارهای مستحکمتری از شما برخوردارند. بنابراین، چقدر ابن عباس از دقت نظر و شناخت عمیق در مقدمه چینی هایش مهارت داشته و از خلال آن توانسته است اندیشه تکفیر و افراط را با بینش درست با اسباب افتادن در اشتباهاتشان مجزا سازد.

۵- نوسازی و مدرنیته شناخت و معرفت، به طوری که وی به نزد آنان رفت و ابتدا او با آنان وارد گفتگو شد و منتظر نماند تا از او نظر بخواهند و یا در مورد آنان از او بپرسند و این بیانگر رصد و پیگیری هیئت علمی امت اسلامی است که هر آنچه از طرف محافل و حرکت‌های فکری به وجود می آید، نباید بی توجه بود و از قرار دادن طرح و پروژه آنان در ترازوی علم تاخیر نمود.

و این امر نیز برای ما روشن می گردد که نباید تنها به اشتباه خواندن آنان در تطبیقات و عملکردشان اکتفا نمود، بلکه باید تلاش کرد تا آن اندیشه ای که در زیر این عملکرد آنان نهفته است، را ظاهر نمود، چیزی که این عملکردهای عداوت گونه و خونین از آن نشأت می گیرند.

بنابراین، این نشانه مهمی از نشانه های قیام و برخاستن علما برای رصد کردن طرحها و پروژه های زمانشان بشمار می رود تا لزوما این موارد پیگیری شده و نباید به انکار نتایج آن اکتفا نمود، بلکه موشکافی نموده و به گرههای فکری تمرکز کرد و آن را زیر زره بین قرار داد در میزان دریافت شروط بحث علمی و یا از دست دادن آن اندیشید.

❖ ابن عباس با یک مقدمه مهمی سخنانش را آغاز نمود، چرا که مقولات اساسی را که مبنای دیدگاه آنان را تشکیل داده و اساس اندیشه آنان بر پایه آن مقوله ها بنا شده بود، حصر نموده و به صورت خاص به آنان تمرکز نمود و آن گاه از طرف آنان اطمینان پیدا کرد که تکیه و مستند آنان، این سه مقوله است، چنان که پس از طرح این سه مسأله از آنان، پرسید: آیا اعتراض دیگری هم دارید و آنان گفتند: همین سه اعتراض کافی است. لذا ابتدا به تثبیت و استحکام این سه اعتراض مطرح شده پرداخت تا محل نظر و گفتگو قانونمند پیش برود و آن گاه بر این سه اعتراض تمرکز نمود تا اندیشه و رأی آنان پراکنده نشود و گره استدلال باز نشود و آن گاه سخن آنان را در هر مسأله ای با شیوه اطمینان بخشی که مطابق خواسته آنان بود، تثبیت نموده و استحکام بخشید و آن گاه گفته آنان را بر ترازوی علم قرار داد و فهم درست برای آنان ظاهر گردید و پرده از اندیشه و درک کج آنان برداشته شد و هدف نیز همین اجرای دقیق بود، چیزی که این حرکت فکری را در این مقوله های مشخص فشرده کرده و اندیشه های اساسی آنان را تشکیل می داد و موافق مراد و مقصود آنان بود و راه گفتگو را با آنان قانونمند می ساخت.

این است منهج درستی که متکلمین پس از برخورداری از علم شکوهمند آن را پایه گذاشته و از علومی به شمار می روند که متکلم از آنها کمک می گیرد و علم مقالات

فِرَق نام دارد، چنان که این علم در نزد امام ابوالحسن اشعری در کتاب: (مقالات الإسلامیین) و در کتاب: (مقالات الملحدين) - که هنوز نسخه خطی این کتاب به ما نرسیده است، به این موارد پرداخته است.

همچنین حجت الاسلام امام غزالی در کتاب: (مقاصد الفلسفه) این گونه عمل کرده است، کتاب امام غزالی توصیفی صرف و خلاصه اطمینان بخشی از مقوله های گروهها و فرقه های فلسفی است و زیاد به رد و پاسخ آنان توجه نکرده است، بلکه فقط از میان استدلالات و ادله و اعتراضات آنان، به حصر، کنترل، تلخیص و فشرده کردن مقولات آنان پرداخته است تا مناقشه و بحث به سمت جزئیات نامحدود کشیده نشود و به اصول و مبادی تمرکز نماید.

امام رازی نیز از جمله کسانی است که در کتاب: (محصل افکار المتقدمین والمتأخرین) در این مورد و در کتابهای دیگری غیر از این فن نیز سخن گفته است.

هدف آنان از این کار این بوده است تا در هر نسلی نوآوری و مدرنیته کردن این مطالب انجام گیرد و ما بتوانیم مقوله های هر فرقه و گروهی را دسته بندی کنیم و شبیهاتی که از آنان مطرح می شود را پیگیری نماییم و یا این که خود را در مقابل مقوله های فِرَق گذشته، که جان تازه به خود گرفته و اندیشه نوینی به آنان تزریق می شود، آماده کنیم تا پرونده ای دقیق و خلاصه اطمینان بخشی که مطابق به خواسته های هر گروه و فرقه است، در اختیار ما قرار گیرد و به این علم، علم مقولات می نامند و از جمله علمی است که متکلم بر تحقیق اهداف و اغراضش از آن کمک می گیرد تا فرصت اجرای قواعد کلامی و کار نقدی بر یک ماده ثابت و تحریر یافته برایش فراهم آید.

لذا این یک شیوه ای کامل و عمیق است که همان گونه که ملاحظه شد، ابن عباس طلایه دار آن به شمار می رود و باید این منظومه متکامل در مراکز علمی عصر ما احیا گردد و باید مقوله های فرق اسلامی معاصر به صورت دقیق رصد شوند و به کتابها و نتایج فکری آنان تمرکز شود و مقوله های برجسته و شیوه های استدلالی که تطبیقاتشان را بر اساس آن پایه ریزی کرده اند مشخص شود و این کار راهی برای ورود به خرد و ندیشه آنان است.

❖ قضیه ششم: مسأله بزرگتر و قضیه اساسی که آنان به دنبال آن راه افتاده بودند، قضیه حاکمیت بود و امروز نیز قضیه اساسی که حرکت های افراطی معاصر آن را ادعا می کنند، نیز مسأله حاکمیت است و این امر بیانگر این مطلب است که ما در مقابل یک منهج فکری قرار داریم که از همان ویژگی ها و خصوصیتها برخوردار است، ولی در هر عصری با نام و شکل دیگری ظاهر می شود، اما مبنای آن یک اندیشه است.

ابن عباس نیز در گفتگو با آنان یک منهج قوی را اتخاذ نمود و آن این که در شیوه استنباط برای آنان از قرآن کریم پرده برداشت و آنان از وی یک لفظ یا یک کلمه یا یک آیه و یا یک قضیه را دریافت می کردند و صبر نکردند تا مجموعه آیات مربوط به این قضیه برایشان خوانده شود. و اگر آیات مربوط به یک قضیه در یک میدان گرد آورده شوند و به کیفیت ترکیب بندی آنها از طریق عام و خاص، مطلق و مقید و به دلالات الفاظ و مقاصد شریعت نگاه شود، در این صورت دلالت قرآنی برای ما ظاهر می شود و ما در مرحله ای قرار می گیریم که از قرآن مجید، شیوه ای از فهم که مراد و مقصود قرآن است را بیرون می آوریم.

اما آنان شتاب نموده و صبر نکردند و وقتی ابن عباس مقتضای منهج را در جلو آنان گذاشت و میزان اشتباه آنان را در فهم و آن هم در اثر عدم برخورداری از منهج درست و ابزار آن برایشان اظهار داشت، هیچ تکیه گاهی برای موضع تکفیریشان نیافتند.

الله تعالی از ابن عباس راضی باد و او را جزای خیر عنایت کند، زیرا او برای ما اصولی را وضع نمود و منهجی برای تفکیک و مجزا کردن اندیشه افراطی ارائه کرد تا به مقتضای علم بپا خیزیم و اجازه ندهیم کسی با فهم و برداشت غلط با انگیزه غیرت بر قرآن برخیزد و برای این کار چیزی جز حماسه و شور و انفعالی که از ابزارهای سازنده معرفت تهی است، در اختیار ندارد.

(۲)

مفهوم جاهلیت وانقطاع دین و اندیشهٔ قطعی بودن نبرد

مفهوم جاهلیت و اندیشه قطعی بودن نبرد

جاهلیت از نگاه سیدقطب از چند نظریه تشکیل شده است که در آنها به شدت دچار خلط و التباس شده و از لابلای آنها مفاهیم مشتبهی بیرون آمده است که منجر شده تا همه معاصران خود را متهم به جاهلیت به معنای کفر و رد نمایند.

سید قطب شیفته و دلدادۀ نظریۀ جاهلیت بوده و پیوسته آن را در کتابهایش تکرار کرده است، چنان که فقط در فی ظلال آن را / ۱۷۴۰ / مرتبه به کار برده و من در یک صفحه نه مرتبه آن را برشمردم در حالی که کلمۀ نور در فی ظلال / ۴۳۵ / مرتبه تکرار شده است و این یک شاخص ریشه ای به حساب می آید، هر چند که به چیزی دلالت ندارد، اما نمی توان با این همه اصرار و حضور فاحش که در عقلانیت وی جای گرفته و آن را طرح ریزی می کند، گذشت به طوری که بین اعتقاد یگانگی الله نسبت به حکم بر بشریت و بین جریان احکام فقهی موجود و احکام فقهی از قبیل خطاب تکلیف که مرتبط به خطاب وضع می باشند، دچار خلط و التباس شده است. به طوری که در این موارد نیاز به جستجوی اسباب، شروط و موانع هست و تبدیل کردن این امر به یک مسأله اعتقادی و کوتاهی کردن در اجرای احکام عیب در اعتقاد به حساب شده و منجر به تکفیر شود، از اشتباهات بزرگی است که سیدقطب در دام آن گرفتار آمده است؛ زیرا وی برخی باورهای شگفت انگیز دارد و در اصول ایمان سخت به خطا رفته است، چون اعمال و فروع را در مسائل اصولی و اعتقادی داخل کرده و این همان دیدگاه خوارج است که عمل را جزئی از ایمان می دانند و مرتکب گناه کافر می شمارند و باور دیگر وی این است که دین به طوری کلی رخت بر بسته و - بر حسب تعبیر وی - بین مؤمنان و امتهای دیگری وقوع نبرد قطعی است.

اینک به تفصیل این موارد دقت فرمایید:

۱- خلط در میان مسائل اعتقادی و فروعی: وی در فی ظلال می گوید: «حدود و ثغور عقیده بسی فراختر و بالاتر از اعتقاد محض و راکد است... حدود و ثغور عقیده وسعت می گیرد و فراخی می پذیرد تا بدانجا که شامل هر گوشه و کناری از گوشه ها و کنارهای زندگی می شود... مساله حاکمیت در اسلام با تمام شاخه ها و برگهائی که دارد، یک مساله عقیدتی است. همچنین مساله اخلاق با تمام جوانب و زوایائی که دارد، یک مساله عقیدتی است.»^۱

این اشتباه بزرگی است؛ زیرا وارد کردن اخلاق در حوزه اعتقاد و اصول درست نیست و مسلماً منجر به تکفیر افرادی خواهد شد که در زمینه اخلاق نقص دارند و اهل سنت والجماعت بر این باور هستند که عقیده مربوط به قلب است و عمل خارج از ماهیت آن است و این خلط عجیبی از سیدقطب بوده است که عمل را به اصول ایمان ربط داده است.

۲- افزودن به اصول ایمان؛ به طوری که اعتقاد به یگانه بودن الله تعالی را در امر حاکمیت با اجرای احکام و فروع فقهی موجود خلط نموده و چیزی به نام توحید حاکمیت اختراع نموده و نقطه مقابل آن را شرک حاکمیت قرار داده است. وی در فی ظلال می گوید: «و قضیه تشریع و قانون گذاری همان قضیه حاکمیت است و قضیه حاکمیت قضیه دین و عقیده است.»^۲

۱ - فی ظلال القرآن/۴/۲۱۱۴، چاپ ۴۰: دار الشروق، القاهرة، سنة ۱۴۳۴هـ - ۲۰۱۳م.

۲ - فی ظلال القرآن/۳/۱۲۰۵.

و نیز می گوید: «این بدان جهت است تا ثابت کند که قضیه قانون گزاری و حاکمیت، قضیه دین و عقیده است.»^۱

همه این دیدگاههای سیدقطب نشأت گرفته از یک جمله حسن البنا است که بذر این سردرگمی و خلط را پاشید و گفت: «در کتب فقهی ما احکام اندکی در مورد عقائد و اصول یافته می شود، نه مسائل فقهی و فروعی»^۲

از این رو مسائل حکومتی، تدابیر سیاسی و طرح و برنامه های رسیدن به حکومت جزء عقیده به حساب می آیند تا از این رهگذر فداکاری و جان باختن برای رسیدن به حکومت به وجود می آید؛ زیرا آنچه در عقل کاشته می شود، اعتقاد است، همان گونه که به آسانی تکفیر نمودن مخالفان سیاسی نیز فراهم می شود؛ زیرا از نگاه آنان چنین فردی در یک امر اعتقادی با آنان مخالفت کرده است.

باز در مقابل این سردرگمی به سخنان ائمه اهل سنت و جماعت گوش فرا ده:

امام و محقق میر سید شریف جرجانی و امام فرزانه عضدالدین ایجی در کتاب: (شرح مواقف) می گویند: «بر خلاف شیعه، امامت از اصول دین و عقیده به حساب نمی آید، بلکه در نزد ما از فروع دین است.»^۳

^۱ - فی ظلال القرآن / ۳/ ۱۲۳۵.

^۲ - مجموعة الرسائل للإمام حسن البنا: رسائل المؤتمر الخامس/صفحة ۲۹۷، چاپ: دارالکلمة للنشر والتوزيع، الطبعة الخامسة سنة ۲۰۱۲م.

^۳ - شرح المواقف / ۴/ ۳۴۴، چاپ: دار البصائر، القاهرة، سنة ۱۴۲۹هـ - ۲۰۰۸م.

اما حسن البنا و سیدقطب مسئله حاکمیت را در مسائل اعتقادی داخل کرده اند و آن گاه این معنای بزرگ حاکمیت در ذات خود برخی تدابیر، ابزارها و انتخاباتی را برای خود کشیده و جذب کرده است و از این پس راه تکفیر رُقباً در مسائل سیاسی برای مردم فراهم شده است و سبب این کار اشتباه بزرگی بود که آن را در باب اعتقاد داخل کردند در حالی که این گونه نیست.

و سرانجام حسن البنا می گوید: «نشستن صالحان و مسلمانان نیک از مطالبه حکومت جنایت اسلامی به حساب می آید که کفاره آن جز برخاستن و آزاد کردن نیروی اجرایی از دست کسانی که احکام اسلامی را اجرایی می کنند، نخواهد بود.»^۱

از این رو هدف دین از نگاه وی برخاستن برای مطالبه حکومت است تا جایی که نشستن و دست کشیدن از این امر جنایتی نابخشودنی است و کفاره آن فقط برخاستن برای مطالبه و بلکه آزاد کردن آن است و بس.

اینک به فرازهایی از سخنان سیدقطب در این مورد توجه کن: «توحید الوهیت، توحید ربوبیت، توحید قیومت، توحید حاکمیت، توحید منبع شریعت، توحید برنامه زندگی و توحید جهتی که مردمان به تمام و کمال از آن پیروی می کنند، این چنین توحیدی سزاوار این است که همگی پیغمبران برای آن روانه شوند، و در راه آن این همه تلاشها و کوششها مبذول شود، و برای تحقق بخشیدن و پیاده کردن آن همه این

^۱ - مجموعة الرسائل للإمام حسن البنا: رسائل المؤتمر الخامس / صفحة ۲۹۷.

شکنجه ها و عذابها و دردها و رنجها در طول تاریخ تحمّل گردد... نه بدان خاطر که یزدان سبحان نیازمند بدان است. خداوند متعال بی نیاز از همهٔ جهانیان است.»^۱

و نیز می گوید: «و جز افراد معدودی در مدتهای کوتاهی مبدأ الوهیت را رد نکرده و به طور کلی وجود الله را انکار نمی کردند، بلکه آنان در شناخت حقیقی پروردگار بر حقشان دچار اشتباه بودند یا با الله خدایان دیگری را شریک می کردند، اعم از این که این شرک در اعتقاد و عبادت بود یا در صورت حاکمیت و اتباع، حال آن که هر دو شرک به حساب آمده و مردم را از دین خدا بیرون می آورند.»^۲

بنابراین، وی در اینجا اتباع و مسائل فقهی و عمل را با امور اعتقادی برابر می داند و هر کسی را که در آنها کوتاهی کند، به کفر و شرک متهم می سازد و این اشتباه بزرگی است.

باز در جایی دیگر می گوید: «آن رکن نظری که اسلام در طول تاریخ بشری بر آن پابرجا و استوار می گردد، رکن گواهی: (لا اله الا الله) است. یعنی انحصار الوهیت و ربوبیت و قیمومیت و سلطه و حاکمیت به یزدان سبحان... انحصار آنها به یزدان باید با عقیدهٔ درونی، و پرستش با مراسم و شعائر بیرونی، و برگرفتن قوانین از شریعت یزدان در واقعیت زندگی جهان، نمایان و جلوه گر آید. چه گواهی (لا اله الا الله) عملاً یافته نمی شود و شرعاً موجود به شمار نمی آید، مگر بدین شکل کاملی که به آن وجود

^۱ - فی ظلال القرآن/۳/۱۹۰۲.

^۲ - فی ظلال القرآن/۳/۱۵۵۵.

جدّی و حقیقی می بخشد، وجودی که با توجّه بدان است که گویند: آن مسلمان یا غیر مسلمان شمرده می شود.»^۱

لذا وی در اینجا هیچ ارزشی برای گواهی به توحید الله قائل نمی شود مگر این که با عمل و اقامه شعائر قرین باشد و این باور با منهج و روش عامه مسلمانان تضاد دارد، باور عموم اهل اسلام این است که اعتقاد درست مربوط به قلب بوده و عمل و فروع فقهی اجزای تکمیل کننده و نقص آور آن می باشند و کوتاهی در فروع فقهی ناقض باورهای انسان در مورد یگانه دانستن الله در الوهیت و تسلیم نمی شود.

باز در جایی دیگر می گوید: «کسانی که در هر زمانی و در هر مکانی حاکمیت را تنها خاصّ یزدان نمی دانند قطعاً مشرک هستند. از این شرک ایشان را بیرون نمی آورد این که معتقد باشند جز خدا خدائی نیست - تنها معتقد باشند و بس - و این که شعائر و مراسم دینی را جز برای خداوند یگانه انجام ندهند... تا اینجا همسان حنفا خواهند بود، آن افرادی که کسی ایشان را مسلمان بشمار نیاورده است. بلکه مردمان وقتی مسلمان بشمار می آیند که حلقه های زنجیره را تکمیل کنند و اتمام بخشند. یعنی وقتی آنان مسلمان بشمار می آیند که گذشته از اعتقاد و شعائر و مراسم دینی، حاکمیت را نیز خاصّ خدا بدانند، و حکم و فرمانی، یا قاعده و قانونی، یا حال و وضعی، یا معیار و ارزشی، و یا آداب و مراسمی را معتبر نشمارند مگر از سوی یزدان یگانه صادر شود... اسلام این است و بس.»^۲

^۱ - فی ظلال القرآن/۳/۱۵۵۶.

^۲ - فی ظلال القرآن/۳/۱۴۹۲.

باز هم در جایی دیگر می گوید: «چه عقیده در اسلام بر بنیاد گواهی: لا اله الا الله قرار دارد. با این گواهی، مسلمان الوهیت هر کسی از بندگان را از سراجۀ دل بیرون می کند، و الوهیت را به خدا اختصاص می دهد و بس. با توجّه بدین مطلب، حاکمیت را از دست هر کسی بیرون می کشد و حاکمیت را نیز به طور کلی به یزدان اختصاص می دهد و بس... قانونگذاری برای کار جزئی همچون قانونگذاری برای کار بزرگ، به دست گرفتن حقّ حاکمیت بشمار است. چون این کار، به دست گرفتن حقّ الوهیت بشمار است، مسلمان از آن سرباز می زند. چرا که الوهیت را از آن خدا می داند و بس... دین در اسلام، اطاعت بندگان از یزدان هم در زندگی واقعی عملی ایشان، و هم در کرنش درونی آنان در عقیده قلبی است. بلی دین در اسلام اطاعت از الوهیت یگانه است که الوهیت یزدان جهان است و بس. و ترک هر نوع اطاعت و کرنشی در واقعیت زندگی از بندگانی است که خویشان را خدا و خداگونه قلمداد می کنند... از اینجاست که این همه در قرآن توجّه می گردد و اهمیت داده می شود به بیان این اصول اعتقادی، و این همه تکیه می شود بر این اصول اعتقادی، بدین شیوه ای که صورتی از آن را در روند این سوره مکّی می بینیم. قانونگذاری به دست گرفتن الوهیت است. کرنش و فروتنی در برابر قانونگذاری دیگران، فرمانبرداری از این گونه الوهیت و پرستش آن است... از اینجا است که مسلمان در این مورد نیز فرمانبرداری و پرستش خود را به یزدان اختصاص می دهد و بس، و فرمانبرداری و پرستش بندگان را نمی پذیرد که خویشان را خدا و خداگونه معرفی می کنند.»^۱

^۱ - فی ظلال القرآن/۳/۱۲۱۱.

و نیز می گوید: «حتّی کار بدانجا کشیده است که در حس و شعور سرسخت ترین طرفداران این آئین نیز حاکمیت و دین از همدیگر جدا بشمار آید! این همان مسأله ای است که به خاطر آن این سوره با وجود این که موضوع آن نظم و نظام مملکت، و شریعت و قانون نیست، بلکه موضوع آن عقیده است، این همه آیات را متوجّه مسأله حاکمیت می سازد، و این همه انگیزه و این همه بیان را پیرامون آن گرد می آورد، بدان هنگام که حتّی دربارهٔ یک کار جزئی از آداب و رسوم زندگی اجتماعی سخن می گوید. این بدان خاطر است که این کار جزئی به اصل بزرگ حاکمیت و فرمانروائی پیوند دارد، و اصل بزرگ حاکمیت و فرمانروائی هم متّصل به پایه و اساس این آئین و بلکه به وجود حقیقی آن است. کسانی که بت پرست را مشرک می دانند، ولی کسی را مشرک نمی دانند که از طاغوت حکومت و داوری می طلبد، از نسبت شرک بدین یکی خودداری می کنند، امّا از نسبت شرک بدان یکی خودداری نمی کنند، این چنین کسانی قرآن را نمی خوانند، و سرشت این آئین را نمی دانند... بهتر است قرآن را آن چنان بخوانند که یزدان آن را برای مردمان نازل فرموده است، و دست کم این فرموده یزدان جهان را پیش چشم دارند و با دقّت لازم بخوانند و معنی آن را بدانند: (وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ)^۱. اگر از آنان اطاعت کنید بی گمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

برخی از مشتاقان این آئین، دل خود را و دل مردمان را سرگرم این می کنند: اگر این قانون، یا این پروژّه، یا این سخن، منطبق با شریعت خدا یا غیرمنطبق باشد... و... گاهی هم در برابر برخی از مخالفات، غیرت ایشان به جوش و خروش درمی آید، و در

^۱ - سورة الأنعام، الآية ۱۲۱.

اینجا و آنجا از این که فلان چیز مخالف با آئین اسلام یا ناهماهنگ با آن است، امواج طوفان خشم، آنان را فرا می گیرد... انگار اسلام به تمام و کمال پیاده شده است و قوانین آن یکسره بر جامعه فرمانروا و حکومت آن در میان مردمان پابرجا است. تنها چیزی که از وجود و کمال و استواری آن می کاهد، این است که چنین مخالفاتی از میان برود، و این گفتار و آن کردار در میان مردمان و در میان جامعه مسلمانان گفته و کرده نشود! این مشتاقان سخت عاشق این آئین، بدون این که خودشان بدانند، این آئین را می آزارند و رنجیده خاطر می دارند. بلکه با این گونه تلاشهای حاشیه ای ناچیز، بر پیکر اسلام ضربه کاری خود را فرود می آورند... این گونه مردمان پر حرارت جانبدار اسلام، بر حقانیت این اوضاع جاهلی گواهی ضمنی می دهند، و ناخودآگاه شهادت می دهند که آئین اسلام در چنین جامعه ای حاکم است و قوانین و مقررات آن اجراء می گردد. تنها کم و کاست این آئین این است که چنین چیزهای مخالفی تصحیح شود و بسا در صورتی که این آئین کاملاً از «وجود» و حضور در جامعه، دور نگاه داشته شده است و مطرود گشته است. چرا که اسلام دور و مطرود خواهد بود مادام که در یک نظام و سیستم حکومتی، و در اوضاع و احوال مردمان، مجسم و پدیدار نباشد. حکومت و اوضاع و احوالی که حاکمیت در آن تنها متعلق به یزدان باشد نه به بندگان. وجود این آئین، وجود حاکمیت یزدان است. اگر حاکمیت یزدان در جامعه منتفی شد، وجود این آئین هم منتفی است.»^۱

بنابراین وی در اینجا حاکمیت را جدا از عقیده نمی داند و بیرون رفتن از آن را خروج از دین می شمارد و وی با این حکم و داوری عامه مسلمانان را تکفیر نموده و با

۱ - فی ظلال القرآن/ ۳/ ۱۲۱۶، ط ۴۰: دار الشروق، القاهرة، سنة ۱۴۳۴هـ - ۲۰۱۳م.

کوتاهیشان در احکام شرعی آنان را با بت پرستان مساوی می دانند، با وجود این که او باور ثابت و قلبی آنان را در مورد ایمان به الله لمس نمی کند و به تعبیر قرضاوی این سبب گردید تا تکفیر از کتابش: (فی ضلال القرآن) تراوش کند.

چنان که در جایی دیگر می گوید: «آن در صفحات پیشین گفتیم پیش چشم داریم، تا بفهمیم روند قرآنی در اینجا چه منظور و مقصودی از شرکی دارد که پیش از هر چیز دیگران را از آن نهی می کند و باز می دارد... مراد آن شرک در اعتقاد، و همچنین شرک در حاکمیت است. روند قرآنی حاضر و دم دست است و مناسبت آن هم حاضر و دم دست.

ما نیازمند این یاد و یادآوری مستمر و پیایی هستیم. چه تلاشها و کوششهای شیاطین برای بدور داشتن این آئین از مفاهیم اساسی خود متأسفانه نتایج خود را داده است، و کار را بدانجا کشانده است که مسئله حاکمیت از مکان عقیده دور می گردد، و در حسّ و شعور از اصل اعتقادی خود جدا می شود و می گسلد! از اینجا است که می بینیم حتی کسانی که شیفتگان اسلام هم هستند، از تصحیح شعائر عبادی صحبت می کنند، یا از فروپاشی اخلاق سخن می رانند، و یا از مخالفت قوانین با اسلام دم می زنند، اما با این وجود در باره اصل حاکمیت و جایگاه آن در عقیده اسلامی چیزی نمی گویند! نارضایتی خود را در باره مسائل فرعی و جانبی اظهار می دارند، ولی نارضایتی خود را در باره بزرگ ترین چیز زشت و پلشت اظهار نمی کنند. این ناپسندترین و

بدترین چیز، استوار شدن بر پایه غیر توحید است! یعنی استوار شدن زندگی بر عدم اختصاص یزدان سبحان به حاکمیت جهان است.»^۱

۳- جاهلیت از نگاه سیدقطب مربوط به دوران گذشته نیست، بلکه یک منهج دنباله دار در طول تاریخ قبل از اسلام و بعد از آن به شمار می آید، لذا ممکن است مردم به جاهلیت نخستین باز گردند و تمام کفریات و شرکیات و اضطراب در ارزشهای اجتماعی را احیا کنند.

اما باور عامه مسلمانان این است که اهل اسلام هرگز به کفر باز نخواهند گشت و مخالفت‌های شرعی ای که در رفتار آنان پدید می آید، معصیت و مخالفت صرف بشمار آمده و از قبیل کفر و ارتداد نیست. چرا که رسول خدا ﷺ با صراحت این مطلب را روشن ساخته است.

عقبه بن عامر رضی الله عنه از آن حضرت ﷺ روایت می کند که فرمود: «من از شما نمی ترسم که به شرک مبتلا شوید و مشرک گردید، بلکه بیم من برای شما از دنیاست که برای آن به رقابت بپردازید.»

اما سیدقطب معتقد است که امت اسلامی به جاهلیتی باز گشته است که قبل از وجود پیامبر ﷺ بوده و آنها را به کفر و شرک قبل از اسلام متهم می کند.

وی در فی ظلال می گوید: «جاهلیت تنها مرحله گذشته ای از مراحل تاریخ نیست. بلکه جاهلیت عبارت است از هر برنامه ای که در آن بندگی انسان در برابر انسان مجسم

^۱ - فی ظلال القرآن/ ۳.

و جلوه گر شود. پیدا است که این ویژگی، امروز در همه برنامه های زمین، بدون استثناء موجود است. چرا که در همه برنامه هائی که امروزه بدانها گردن نهاده اند، انسانها از انسانهای همچون خود، جهان بینیا و اصول زیست، معیارها و ارزشها، قوانین و مقررات، و آداب و رسوم، دریافت می دارند، و این خود جاهلیت به تمام معنی است. جاهلیتی است که در آن بندگی بشر در برابر بشر جلوه گر و هویدا است؛ زیرا برخی، بر خی را به جای خدا می پرستند. اسلام یگانه برنامه زندگی است که در آن انسان از بندگی انسان آزاد می گردد. چرا که انسانها در اسلام، جهان بینیا و اصول زیست، معیارها و ارزشها، قوانین و مقررات، و آداب و رسوم را تنها از دست خداوند پاک دریافت می دارند.^۱

و نیز می گوید: «جاهلیت تنها دوره ای از تاریخ نیست و بس. بلکه جاهلیت حالتی است که پیدا می گردد هر زمان که ارکان و اصول آن در وضعی یا در نظامی پیدا شود. جاهلیت، در حقیقت فرمانروائی و قانونگذاری را برگشت دادن و حواله کردن به هواها و هوسهای انسانها است.»^۲

باز می گوید: «در پرتو این نص، جاهلیت تنها دوره ای از زمان نیست. بلکه جاهلیت وضعی از اوضاع است. این وضع، دیروز بوده است، و امروز هم هست و فردا نیز یافته می شود. این وضع، صفت جاهلیت به خود می گیرد و در برابر اسلام واقع است و متضاد و متناقض با اسلام می باشد.»^۳

۱ - فی ظلال القرآن/ ۱/ ۵۵۷/ ط ۴۰: دار الشروق، القاهرة، سنة ۱۴۳۴هـ - ۲۰۱۳م.

۲ - فی ظلال القرآن/ ۲/ ۸۹۰.

۳ - فی ظلال القرآن/ ۲/ ۹۰۴.

باز هم می گوید: «جاهلیت مربوط به بخشی از زمان نیست، بلکه یک وضعیت و حالتی است که در شکل‌های گوناگون در مدار تاریخ ظاهر می شود.»^۱

سخت‌تر و دشوارتر از همه این است که می گوید: «دین و زندگی واقعی مادی هرگز از هم جدا نیستند، چیزی که در اوضاع جاهلی کنونی در کره زمین مشاهده می شود.»^۲

بنابراین، این چه دشمنی بزرگی بر این امت مرحوم و به طور کلی علیه دین اسلام انجام گرفته است به شیوه ای که گمان می برد کاملاً از دنیا رخت بسته و جاهلیت به مفهوم مفر و شرک همه کره زمین را فرا گرفته است؟!

وی می گوید: «و با این جاهلیتی که سراسر زمین را فرا گرفته است بجنگد، و در دل، و در کوشش، و در جنبش، پیکار با جاهلیت را بیاغازد و ادامه دهد. اسلام را در درون خود و در درون مردمان، و در زندگی خویش و در زندگی دیگران، بار دیگر برای مبارزه با این جاهلیت (ایجاد و پدیدار) سازد. با جاهلیت بجنگد و به پیکار برخیزد، با همه بینشها و اندیشه ها و تلاشها و آداب و رسوم و شعائری که دارد. با همه واقعیتهای عملی، با تمام فشارهایی که بر اسلام وارد می آورد و جنگهایی که بر ضد آن به راه می اندازد، و همه نهضتها و جنبشهایی که برای پیکار و نبرد با عقیده ربّانی و برنامه صمدانی اسلام به راه می اندازد.»^۳

۱ - فی ظلال القرآن / ۲ / ۹۹۰.

۲ - فی ظلال القرآن / ۲ / ۹۳۳.

۳ - فی ظلال القرآن / ۲ / ۱۰۱۷.

و نیز می گوید: «نگاهی هم به پیرامون خود می اندازد و کسانی را می بیند که خود را مسلمان می نامند. نه کسی بشمارند و نه قدرتی دارند! زیرا آنان قوانین و احکام کتابی را اجراء و پیاده نمی کنند که از سوی خداوند جهان برایشان نازل شده است. در اینجا است که کار بر او دشوار می گردد، و این را بسی بالاتر از شأن خود می داند که با همه انسانهای گمراه رویاروی شود و به همگان سخن حق را بگوید، سخنی که درست و نادرست را از یکدیگر جدا می سازد. او می بیند که فائده ای ندارد همگان را فریاد دارد و بدیشان بگوید: شما بر چیزی پای بند و استوار نیستید! و این که برایشان « دین » حق را تبیین و توضیح دهد! اما باید دانست راه این نیست و چنین دیدگاهی خطا است... چرا که جاهلیت هر چند که جملگی مردمان کره زمین را در بر گرفته باشد، جاهلیت است. واقعیت زندگی مردمان نیز چیزی بشمار نمی آید، مادام که بر آئین راستین خدا پابرجا و استوار نباشد. وظیفه دعوت کننده نیز وظیفه است. شماره فراوان گمراهان، و انبوه ستمگر باطل، وظیفه را تغییر نمی دهد... باطل توده رویهم انباشته ای است. دعوت همانگونه که روز نخست با تبلیغ پیام به جملگی جهانیان آغاز شده است و بدیشان گفته شده است: آنان بر چیزی پابرجا و استوار نمی باشند، به همین منوال دوباره باید از سر گرفته شود و آغاز گردد... زمان چرخیده است و سیمای همان روزی را پیدا کرده است که خدا پیغمبر ﷺ خود را برانگیخت.»^۱

۴- دین از مدت‌ها پیش از جهان رخت بسته و توقف کرده است و اینک در کره خاکی وجود ندارد. سید قطب در این تصور تاریک فرو رفته و در گره درونی غرق شده و معتقد است که همه مردم دنیا به شرک مبتلا هستند و امت اسلامی، اسلام را

^۱ - فی ظلال القرآن / ۲/ ۹۴۱.

نقض کرده اند و جهان در جاهلیت و کفر غرق شده است. پیوسته این تصور تاریک در وی موج می زند تا این که به صراحت شگفت انگیز و وحشتناکی اذعان می دارد که از دوران گذشته وجود آن از کره زمین رخت بر بسته است.

چنان که در کتاب عدالت اجتماعی می گوید: «وقتی ما در پرتو این فرموده الهی از مفهوم دین و اسلام نگاهی به همه کره زمین می اندازیم، وجودی برای این دین نمی یابیم و وجود آن از زمانی که آخرین دسته از مسلمانان که حاکمیت الله را در زندگی بشر یگانه می دانستند، پشت کردند، متوقف شده است.»^۱

باز در کتاب: (چراغی بر فراز راه) می گوید: «وجود امت اسلامی از قرنهای بسیار دوری رخت بسته و منقطع شده است.»^۲

بنابراین، این دشمنی آشکاری بر امت محمدی ﷺ است که به عنوان بهترین امت برای مردم بیرون آمده است و وی آن را به کفر و شرک متهم می سازد، حال آن که هر کس بگوید: مردم هلاک شده اند، او هلاکترین آنها است.

وی در فی ظلال می گوید: «انسانها به پرستش بندگان برگشته اند و به ستمگری ادیان گردن نهاده اند. از لاله الله سرباز زده اند، و از یگانه پرستی به چندگانه پرستی گرائیده اند، هر چند که گروهی از مناره ها ندای «لا اله الا الله» را سر می دهند، بدون این که مفهوم آن را بفهمند، و بدون این که مفهوم آن به زندگی ایشان معنی و مسیری

^۱ - العدالة الاجتماعية فی الإسلام / ص ۱۸۳ / ط: دار الشروق، القاهرة، سنة ۱۴۱۵هـ -

1995م.

^۲ - معالم فی الطريق / ص ۸.

دهد. آنان مشروعیت (فرماندهی) و حاکمیتی را مردود نمی شمارند که بندگان مدعی آن برای خود هستند. در صورتی که همچون حاکمیتی مترادف با الوهیت است، خواه آنان تحت عنوان افرادی، یا به نام مؤسسات قانونگذاری، و یا به اسم ملت‌های آن را ادعا کنند. چه افراد، همچون مؤسسات، و بسان ملت‌ها، هیچ کدام خدا نیستند و بدین سبب حق حاکمیت را ندارند... اما انسان‌ها به سوی جاهلیت برگشته اند، و از لاله الا الله دست کشیده اند، این است که بدین بندگان ویژگی‌های الوهیت داده اند، و خدای را به یگانگی پرسیدن و تنها او را به سرپرستی گرفتن فراموش کرده اند!

انسان‌ها هم باید متوجه این امر باشند، بویژه آنان که بر بالای مناره ها، یا به وسیله بلندگوها، در خاور و باختر و همه نواحی کره زمین، واژه های: « لاله الا الله » را بدون مدلول و مفهوم، و بدون واقعیت داشتن در زندگی عملی ایشان و پیاده کردن در روابط اجتماعی خودشان، سر می دهند و طنین انداز می کنند. البته اینان در روز قیامت جرمشان سنگینتر و عذابشان سختتر است، چرا که ایشان بعد از روشن شدن هدایت و رهنمود آسمان، و پس از گرویدن به آئین یزدان جهان، به پرستش بندگان برگشته اند! امروزه گروه مسلمانان بسیار نیازمند این هستند که در برابر این آیات روشن و روشنگر بایستند و ببندیشند! بسی نیازمندند که در برابر این آیه سرپرستی بایستند و ببندیشند.»^۱

بنابراین، وی در این مطلب با صراحت اذعان دارد که همه امت مرتد شده است، حتی کسانی که در مساجد اذان می گویند و بلکه عذاب و گناه آنان در روز قیامت سختتر و شدیدتر خواهد بود و هیچ کسی را مستثنی نمی کند، با وجودی که از دسته ای

۱ - فی ظلال القرآن/ ۲/ ۱۰۵۷.

از مؤمنان سخن می گوید. در جایی می گوید: «گروه مؤمنان باید امروزه در برابر این درس یزدانی بسی بایستند و با دقت آن را واریسی کنند»^۱

گروه مؤمنان ، امروزه با جاهلیت فراگیری در کره زمین روبرو می شوند، همان جاهلیتی که گروه مؤمنانی با آن روبرو شدند که این آیات بر آنان نازل می گردید.

و نیز می گوید: «لازم است که گروه مسلمانان در کره زمین، در برابر جاهلیتی بایستد و برزمد که سراسر زمین را فرا گرفته است»^۲

صالح سریه در کتاب: «رسالة الایمان» می گوید: «همه قوانین کشور که مخالف اسلام هستند، قوانین کفری بوده و هر کسی که آنها را تدوین نموده و یا در تدوین آنها سهیم بوده و یا به آنها رنگ قانونی داده است، و هر کسی که آنها را بدون اعتراض و انکار عملیاتی کرده و پیاده نموده، کافر است. از این رو همه اعضای انجمن از قبیل: مشاورینی که این قوانین را وضع کرده اند و همه افراد پارلمانی که آنها را مورد تایید قرار داده اند و همه اعضای هیئت دولت، و رئیس که آنها را امضا کرده و قضات، نمایندگان، کارشناسان پلیس و پژوهشگرانی که در این زمینه تحقیق کرده اند، و در این زمینه انکاری از آنها صورت نگرفته و با اخلاص در کارشان تلاش کرده اند و همه افراد جامعه که اعلام رضایت نموده و یا انکار نکرده اند و یا موضع بی طرفانه ای داشته اند، کافرنند؛ چون همه اینها شریعت و قانون بشر را بر شریعت الله ترجیح داده اند و این کفر است؛ زیرا به غیر از الله خدایانی را برگزیده اند و به غیر ما انزل الله حکم کرده اند.»

^۱ - فی ظلال القرآن/۲/۱۰۵۷.

^۲ - فی ظلال القرآن/۲/۱۰۵۷.

۵- نبرد با همهٔ مردم جهان قطعی است، به طوری که همهٔ موارد گذشته سید قطب را به تصور شگفتی سوق داده اند و آن این که رابطهٔ مسلمان با دیگر اصحاب ادیان رابطهٔ نبرد و کشمکش است. وی می گوید: «قطعاً این آئین چاره ای جز این ندارد که در برابر مهاجمان به دفاع از خود پردازد. چه تنها موجودیت این آئین در شکل اعلان همگانی ربوبیت یزدان بر جهانیان، و آزادی انسان از بندگی غیر یزدان، و مجسم شدن این موجودیت در یک مجموعهٔ منظم پویا، تحت رهبری نوینی که جدای از رهبریهایی جاهلیت است، و توکد جامعهٔ مستقل ممتازی که حاکمیت فردی از افراد بشری را نمی پذیرد، چون حاکمیت در آن از آن یزدان یکتای جهان است و بس، بلی تنها موجودیت این آئین بدین شکل و شیوه ای که گفته شد، به ناچار باید که جامعه های جاهلی پیرامون خود را به گونه ای سرکوب کند که نتوانند در اندیشهٔ نابودی این آئین برآیند، و به دفاع از خویشتن پردازند. قطعاً همچون جامعهٔ نوینی باید برای دفاع از خود بجنبد و به تلاش برخیزد. اینها شرائط و ظروفی است که باید در مد نظر باشد. این شرائط و ظروف با توکد خود اسلام پدیدار می گردد و در صحنهٔ روزگار حضور خود را اعلام می دارد. این پیکار نیز کاملاً بر اسلام واجب بوده، و اختیاری در شرکت در آن و فرو رفتن بدان نیست. این نبرد و پیکار سرشتی میان دو وجودی است که با همدیگر سازش و همزیستی مسالمت آمیز چندانی ندارند و خیلی با یکدیگر نمی مانند.»^۱

و نیز می گوید: «همچنین می دانند که خودشان به چه بطالت و ضلالتی افتاده اند! و کاملاً می دانند که جاهلیتی که خود بدان گرائیده اند، و اوضاع قوم ایشان و اخلاق آنان و نظامهای حکومتیشان به سوی آن رفته اند و بدان افتاده اند، هرگز ممکن نیست که این

^۱ - فی ظلال القرآن/۳/۱۴۴۱.

آئین با آن سازش کند، یا آن را بر جای گذارد. بدین خاطر، پیکار و نبرد این آئین با چنین جاهلیتی همیشه برقرار بوده و آشتی ناپذیر است، تا آن زمان که جاهلیت از کره زمین برخیزد، و این آئین برتری گیرد و دین و پرستش همه خاص خدا باشد. یعنی قدرت همه در زمین از آن خدا باشد، و کسانی که بر سلطه و قدرت می شورند، از سطح زمین رانده شوند. بدین وسیله دین و پرستش همه از آن خدا می گردد.^۱

بنابراین، آیا رابطه امت اسلامی با دیگر امتهای بر نبرد و نیستی و نابودی استوار شده است؟ پس تفاوت اندیشه سیدقطب با نظریه نبرد تمدنها از دیدگاه صامویل هانتکتون در چیست؟ و مصداق و مفهوم این فرموده الله چیست که فرموده است: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)^۲، یعنی: «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریده ایم و شما را گروه ها و قبیله هایی گردانده ایم تا همدیگر را بشناسید. گرامی ترینتان در نزد خداوند پرهیزگارترینتان است. بی گمان خداوند دانا [و] آگاه است.»

و نیز الله تعالی فرموده است: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)^۳، یعنی: «و تو را جز مایه رحمت برای جهانیان نفرستاده ایم.»

خلاصه این که نظریه جاهلیت از نگاه وی بر اساس برخی فرضیه های اشتباه و در هم آمیخته استوار است، از جمله این که وی اموری را بر اصول ایمان افزوده و عقیده را

^۱ - فی ظلال القرآن/ ۲/ ۱۰۶۱.

^۲ - سورة الحجرات، الآیة ۱۳.

^۳ - سورة الانبیاء، الآیة ۱۰.

با عمل و فروعات فقهی خلط نموده و همه نظریات و مبادی اصولیها از نگاه وی پنهان مانده اند و وی چیزی به نام توحید حاکمیت اختراع کرده است و آن گاه به این باور رسیده است که همه اهل زمین در جاهلیت کفر و شرک فرو رفته اند و امت محمدی مرتد شده و دین متوقف گشته و نبرد قطعی است.

کسی که با دقت کتاب فی ظلال وی را مورد مطالعه قرار دهد به این موارد مواجه می گردد. بنابراین، مزاج و برداشت وی دچار انحراف شده و به امت و جهان پیرامون خود با نگاهی تاریک و حشتناک می نگرد و اندیشه نبرد و کشمکش در وجودش موج می زند و از آن تکفیر تراوش می کند.

۶- شگفت اینجاست که او مردم را با مخالفان اسلام در زمینه اعتقاد به تسامح و چشم پوشی دعوت می دهد، اما این تسامح هرگز با مسلمانانی که آنان را تکفیر می کند و علیه آنان جرأت کرده است، یافته نمی شود تا این که کار به دست داعش افتاده و هیچ گاه با هیچ کسی مدارا و تسامحی به خرج نداده و گردنها را می زند و جهان را به عصر بردگی و بندگی باز می گرداند.

وی می گوید: «اسلام با مخالفان خود آشکارا در روز روشن، از لحاظ عقیده و باور، این چنین بزرگوارانه عمل می کند. ولی کسانی را از الطاف کریمانه خود بهره مند نمی سازد و بدیشان اجازه نمی دهد که زبانشان واژه اسلام را بگویند، ولی کردارشان آن را تکذیب دارد. همچنین چنین بزرگواری و مرحمتی را به کسانی مبذول نمی دارد که به زبان بگویند: خدا یکتاست، و جز خدا، خدائی نیست، اما از ویژگیهای

الوهیت و خداوندگاری، ویژگی و خاصیتی را برای غیر خدا قائل شوند. مثلاً حقّ حاکمیت و قانونگذاری را به انسانها دهند.^۱

این تصور و برداشتی عجیب است که در طول تاریخ مجال را برای حرکتها و جریانهای افراطی فراهم ساخته تا علیه مسلمانان بشورند و خون آنها را بریزند و جنگ و نبرد را علیه مسلمانان آغاز نمایند و آنان را به سختترین شکنجه و عذاب گرفتار کنند بدون این که خود را به دیگر ملتها و تمدنهای اطرافمان مشغول داشته و آنان را مخاطب خویش سازند، حال آن که این دین سراسر مایه هدایت و برخورداری از علوم، معارف و سرشار از تمدن است، لذا دین به وسیله آنان چهره ای وارونه به خود گرفته و مقاصد و اهداف رسالت محمدی در نزد آنان معکوس شده است، حال آن که این امت، امتی می شد که بین امتهای دیگر در جایگاه هدایت، بیان و دعوت الی الله می ایستاد و به نشر منظومه ای از ارزشهای نشأت گرفته از محاسن این شریعت می پرداخت. خیر، بلکه آنان به مسمانان روی آورده و آنان را تکه و پاره نموده و خونشان را ریخته اند.

تا جایی که حافظ بن کثیر در (البدایة والنهایة) می گوید: این نوع مردم از شگفت انگیزترین افراد فرزندان آدم هستند، پاک است ذاتی که آفریدگانش متنوع بوده و تقدیر بزرگش سبقت برده است. برخی از بزرگان سلف چه زیبا در مورد خوارج گفته اند: صفت آنان در این آیه مذکور است: (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا)،^۲ یعنی: «بگو: آیا شما را از

۱ - فی ظلال القرآن/۲/۷۳۲.

۲ - سورة الکهف، الآيات ۱۰۳ إلى ۱.

زیانکارترین [مردم] در عمل خبر دهم؟ * کسانی که کوشششان در زندگانی دنیا بر باد رفت و آنان گمان می برند که در عمل خودشان نیکی می کنند * اینان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کفر ورزیدند، پس [حاصل] کارشان تباه شده است، در نتیجه روز قیامت هیچ وزنی برایشان بر پا نخواهیم داشت.»

منظور این است که اینها نادان و گمراه اند و در گفتار و کردار بدبخت و زیانبارند، اتفاق نظرشان بر این شده تا علیه مسلمانان برخیزند و برای رفتن به سمت مدائن هماهنگ شده اند تا آن را از دست مردم بگیرند و آن را تصرف نموده و در آن تحصن کنند و آن گاه افرادی را به سمت برادران و هوادارانسان و هم فکran و هم مشربانشان از اهل بصره اعزام نمایند تا به آنان پیوندند و برای این هدف گردهم آیند.^۱

^۱ - البدایة والنهاية ۷/۲۸۶.

(۳)

مفهوم دیار کفر و دیار اسلام

قضیه دیار کفر و دیار اسلام

فقه‌های اسلامی جهان را به قسمت؛ دیار اسلام و دیار کفر تقسیم بندی کرده اند و انگیزه آنان از این کار تحقیق در قلمروی است که در آن احکام شرعی به صورت استوار و ثابت بوده و در قلمروی دیگر که جریان احکام شرعی که در آن احکام فقهی استثنایی جریان پیدا می کند و این امر بدان جهت است که فرد مسلمان قطعا به سفر می رود و با جهان علی رغم اختلاف فلسفه ها و باورهای آن ارتباط برقرار می کند و در آنجا رحل اقامت می افکند، لذا اگر سفر وی در کشور اسلامی انجام پذیرفت و در آن احکام شرعی در عبادات و معاملات اجرا گردید، در این امر اشکال و مضایقه ای وجود ندارد.

به طور مثال ابن بطوطه از طنجه که در دورترین نقطه غرب قرار دارد، تا چین سفر کرده و با وجود اختلاف در اشکال و صورتها در میان جوامع اسلامی به فعالیتهای بشری پرداخته و به راحتی به احکام و قوانین شرعی عمل کرده و نیازی به اندیشه در مورد انتقال از یک حکم ثابت به حکم استثنایی پیدا نکرده است.

در مقابل حتما فرد مسلمان به اکناف جهان سفر می کند و از یک سرزمین به سرزمین دیگری کوچ می کند و در میان غیر مسلمانان و جوامع غیر اسلامی رحل اقامت می افکند و در میان آنان به تلاش و تکاپو می پردازد و خرید و فروش نموده و ازدواج می کند و از در ارث و میراث آنان سهم می شود و به دنبال آن روابط اجتماعی صورت می گیرد، از این رو سواهای فراوانی در مورد کیفیت اقامه احکام شرعی در میان غیر مسلمانان و در قوانین، مقررات، عرفها و فرهنگهای آنان ایجاد می شود.

لذا لازم است تا فقیه مسلمان در این دو قلمرو متفاوت جامعه اسلامی و غیر اسلامی - دارالکفر و دارالاسلام - با انگیزه پاسخهای تفصیلی مسائل شرعی راه حلهایی پیدا

نماید، راه حل‌هایی که نشأت گرفته از وحی شریف هستند و فرد مسلمان و ملکف به اجرای شریعت به هنگام مواجهه با آن در سطح جهانی بدان نیاز پیدا می‌کند. از این رو لزوماً مناطق و کشورها و ملت‌های غیر اسلامی ای وجود خواهد داشت و فرد مسلمان در میان آنان زندگی خواهد کرد و زندگی طبیعی خود را تجربه نموده و در میان آنان به معامله، حرکت و تکاپو، تحقیق و پژوهش علمی، آموزش و... خواهد پرداخت. و مسلمان وی دارای شرایط خاصی در معیشت داشته و این امر متقاضی احکام خاصی خواهد بود که به طور کلی با احکام ثابت که در دیار اسلامی قابلیت اجرایی را دارند، متفاوت خواهند بود.

بدینسان در میان فقها در مشخص نمودن مسائل بنیادی که از خلال آن به توان دو سرزمین را از هم جدا نمود، اختلاف روی داده است، مسائلی که برای تحقیق در مورد آثار مترتبه در مسیر زندگی انسان و چاره اندیشی برای پاسخ به پرسشهای مطرح شده ای که در خلال سفر و زمان اقامت برایش به وجود می‌آیند.

لذا در این صورت تعبیر فقها به دیار کفر و دیار اسلام، یک تعبیر ثابت هست و هیچ ارتباطی با استدلال جریانهای افراطی که از آن یک سابه سلبی و مفهومی منفی و معکوس در فرهنگ معاصر ارائه کرده اند، ندارد.

زیرا هدف فقه‌های اسلامی از این تقسیم بندی جهان به دیار کفر و دیار اسلام کشف و تحقیق در احکام و مسائل فقهی ثابت و متغیر و استثنایی بوده و هرگز هدف آنان تحقیق در مورد طبیعت روابط جدا کننده بین دو سرزمین و دو دیار نبوده است؛ زیرا رابطه مسلمانان با غیر مسلمانان یک رابطه وسیع و گسترده و متقابل بوده و بر مدخل فقهی تکیه داشته و بر پایه ارزشهای اخلاقی، سنتهای الهی که مربوط به اجتماع بشری

بوده و با انگیزه هدایت استوار است که موجب گسترش روابط جوامع اسلامی و غیر اسلامی می شود.

اساس این روابط بر پایه هدایت، دعوت و اخلاق قرار دارد و انگیزه های دیگر اموری عارضی هستند که پدید آمده و از بین می روند و اصل کلی که همان هدایت و اخلاق است، باقی می ماند.

علامه تقی الدین سبکی در (الفتاوی) می نویسد: آن حضرت ﷺ فرمود: «ای علی! اگر خداوند یک نفر را به وسیله تو هدایت کند، از شتران سرخ رنگ برایت بهتر است.» لذا عدم اختلاط غیر مسلمانان با مسلمانان، سبب دوری آنان از شناخت محاسن اسلام می شود، مگر نمی بینی که از زمان هجرت تا زمان حدیثیه جز افراد اندکی وارد اسلام نشدند و پس از صلح حدیثیه حدود ده هزار نفر وارد اسلام گردید و این در نتیجه اختلاط آنان با مسلمانان در زمان صلحی بود که بین آنان روی داد. و این امر سبب مشروعیت عقد و معامله با اهل ذمه است.^۱

دقیقا این اندیشه با تقسیم کره زمین به مناطق گوناگون شباهت دارد که در تقسیم زمانی با هم متفاوت هستند و با هدف شناخت احکام فقهی ثابت و احکام استثنایی و متغیر صورت گرفته است.

معنای این مطلب این است که در جهان مناطقی وجود دارد که احکام شرعی در آنها ثابت است، از قبیل: برنامه طلوع و غروب خورشید، تا ما اوقات نماز را بدانیم و ظهور ماه تا به آغاز و پایان ماه رمضان و تنظیم وقت افطار آگاهی باشیم.

لذا در نقشه جهان می بینیم که از خط عرضی صفر تا خط عرضی ۴۲ علائم جهانی ثابت هستند و از خط عرضی ۴۲ تا ۶۲ علائم اوقات و اسباب دچار اختلال می شود و در

^۱ - فتاوی السبکی ۲/۴۰۴، چاپ: دار الفکر، بیروت.

آن مناطق شب چهار یا پنج ساعت بوده و نوزده و بیست ساعت دیگر به روز اختصاص دارد. و به همین تناسب شب و روز دراز و کوتاه می شوند، لذا مسلمانی که در این مناطق سکونت دارد، روزه و افطارش را چگونه انجام دهد؟

بنابراین، به احکام فقهی ویژه ای نیاز هست، زیرا شریعت مبارک گسترده است و به همه نیازهای انسان علی رغم مناطق مختلف و متعدد در گستره کره خاکی پاسخ می دهد، همان گونه که از خط عرضی ۶۲ تا قطب از مناطق قطبی در کشورهای اسکندناوی از قبیل: سوئد و نورژ علائم شرعی منعدم است و ساکنان این کشورها شش ماه خورشید را در آسمان می بینند که اصلا غروب نمی کند، لذا در این حالت چگونه نماز فجر را بخوانند و چگونه روزه بگیرند و افطار نمایند؟ از این رو علائم شرعی در این کشورها وجود ندارد و فرد مسلمان در این شرایط چگونه به تکالیف شرعی عمل نماید؟

این است فلسفه و نظریه کلی که فقهای اسلامی جهان را به مناطقی تقسیم کرده اند که دارای احکامی ثابت بوده و مناطق دیگری که علائم آن دچار اختلال و مناطقی که اصلا در آنها علائم شرعی معدوم است و هدف فقها کمک به مسلمانی است بتواند بر دین و احکام شرعی در این مناطق عمل نماید.

همین وضعیت را دارد مناطقی که می توانیم بگوییم: در آنجا سرزمینهایی وجود دارد که احکام و قوانین اسلامی در آنها اجرا می شود و مناطق دیگر غیر اسلامی ای یافته می شود که مسلمانان در آنجا سکونت داشته و به تکنسینهای ویژه ای نیاز دارند تا بتوانند در میان خود احکام اسلامی را اجرا کنند.

از این جهت در آغاز بزرگان احناف در جواز معامله فاسد در دیار کفر و جواز توارث و عدم آن فتوا داده اند.

از خلال عقلانیت امام ابوحنیفه و ائمه مذهب وی چون امام سرخسی صاحب کتاب: (المبسوط) و امام کاسانی صاحب کتاب: (بدائع الصنائع) و نیز از خلال عقلانیت امام شافعی و بزرگان مذهب وی در می یابیم که این تقسیم بندی برای مساحت و مناطق جغرافیایی هستند که در آنها احکام ثابت و دیگر مناطق احکام شرعی مختل می شوند تا ما بیندیشیم که چگونه انسان می تواند در آن مناطق سکونت کند و در عین حال بر احکام شرعی نیز عمل نماید.

بنابراین، فلسفه بزرگی که موجب گشته تا اندیشه دیار اسلام و دیار کفر به وجود بیاید، فلسفه زندگی است نه فلسفه مرگ و کشتار و دشمنی و نبرد.

اینک ملاحظه کنید که چگونه این جریانها افراتی از حدود هشتاد سال گذشته دچار انحراف شده و قضیه دیار کفر و دیار اسلام را از قلمرو آن بیرون آورده و آن را از فلسفه حیات به فلسفه مرگ، نابودی و خونریزی تبدیل کرده اند، تا جایی که این اندیشه دروازه ای برای بدبختی مسلمانان و جامعه بشری گشته و مردم نسبت به خرد فقههای اسلامی و بلکه نسبت به خود اسلام بدگمان شده اند. تا جایی که قضیه دیار کفر و دیار اسلام در نزد سیدقطب و کسانی که از وی متأثر شده اند مانند صالح سریه در کتابش: «رسالة الایمان» و شکری مصطفی و محمد عبدالسلام فرج در کتابش: «الفريضة الغائبة» و در نهایت به سازمان داعش به مفهومی ناموزون و فلسفه ای اختلاف برانگیز و وارونه تبدیل شده است.

سیدقطب در فی ظلال می گوید: «جهان از دیدگاه اسلام و از نظر مسلمان ، دو بخش بیش نیست ، و سومین بخشی در میان نیست: نخستین بخش: سرزمین اسلامی است. سرزمین اسلامی شامل هر ناحیه و جایی است که احکام آئین اسلام در آن پیاده می گردد و شریعت آئین اسلام بر آن فرمانروائی می نماید، چه همه ساکنان آنجا

مسلمان باشند، و چه ساکنان آنجا بخشی مسلمان و بخشی غیرمسلمان تحت سیطره فرماندهی مسلمانان باشند، و یا این که همه ساکنان آنجا غیر مسلمان بوده ولی تحت سیطره فرماندهی حاکمان مسلمان بسر برند و فرماندهان مسلمان در آنجا احکام اسلام را پیاده کنند و شریعت اسلام را فرمانروائی و چیرگی دهند یا این که مسلمانان، و یا مسلمانان و ذمیان در یک کشور بسر می برند، ولی جنگجویان بیگانه بر کشورشان چیره گشته اند. با این وجود احکام اسلام را اجراء می نمایند و طبق شریعت اسلام با یکدیگر رفتار می کنند... چنین کشوری هم سرزمین اسلامی به شمار می آید و باید احکام اسلام را در آنجا پیاده، و حکم اسلام را اجراء نمود.

دوم : سرزمین جنگ، چنین سرزمینی ، به همه نواحی و جوانب و شهرها و کشورهایی گفته می شود که در آنجا احکام اسلامی پیاده نمی گردد و شریعت اسلامی اجراء نمی شود، حال ساکنان آنجا هر کس و هر عقیده ای که دارند. فرق نمی کند مسلمان باشند، یا اهل کتاب، و یا کافر... اصل کلی در این که جائی را «سرزمین جنگ» به شمار آورند این است که در چنین مکانی احکام اسلامی پیاده نگردد، و شریعت اسلامی در آنجا اجراء نشود و حکمفرما نباشد. این چنین ناحیه ای نسبت به فرد مسلمان و گروه مسلمانان «سرزمین جنگ» محسوب می گردد.

جامعه اسلامی هم جامعه ای است که در سرزمین اسلامی - برابر تعریفی که گذشت - اقامت گزینند و زندگی کنند.

این چنین جامعه ای که در راستای برنامه الهی گام بر می دارد، و فرمانبردار شریعت اسلامی است، سزاوار است که در آن، خونها مصون، و دارائیها محفوظ، و نظم عمومی مراعات گردد، و در آن عقوبتها و کیفرهایی که شریعت اسلامی در این درس و در درسهای جز این درس، با نص بیان می فرماید، در حق اخلا لگران امنیت و تعدی

کنندگان به جان و مال چنین جامعه ای، به مرحله اجرا درآید، و بزهکاران را برابر احکام اسلام به سزای اعمال ننگیشان برسانند... زیرا جامعه اسلامی جامعه والا و بالائی، و آزاد و دادگری است که در آن تضمین عمل، و تضمین نشان دادن شایستگی برای همه کسانی است که توانا و یا ناتوان باشند. و بالاخره جامعه ای است که در آن از هر لحاظ انگیزه های خوبی و نیکی فراوان است، و انگیزه های بدی و پلشتی کم است. پس در این صورت بر همه کسانی که در داخل آن زندگی می کنند واجب است نعمتی را پاس بدارند که چنین نظامی آن را بدیشان ارمغان داشته است و بر کشور حکمفرما کرده است، و حقوق جانی و مالی و ناموسی و اخلاقی دیگران را مراعات نمایند، و در راه حفظ سلامت و امنیت «سرزمین اسلامی» بکوشند و به تک ایستند، سرزمین اسلامی ای که خودشان در آنجا در امن و امان بسر می برند، و سالم و آسوده خاطر می زیند، و حقوق همگان در آن تضمین گشته است، و همه ویژگیهای انسانیت ایشان و هر نوع حقوق اجتماعی آنان به رسمیت شناخته شده است. لذا آنان مکلف هستند که از این ویژگیها و حقها حمایت و حفاظت کنند. با عنایت بدین امور، هر که بر نظام حکومتی سرزمین اسلامی بشورد، او متجاوز بزهکار شروری است. سزاوار است به اشد مجازات برسد، و با سخت ترین شکنجه جلو دست او گرفته شود. البته در اجرای مجازات و انجام شکنجه، باید کاملاً تضمین شود. که کسی را از روی حدس و گمان گرفتار نکند و به کیفر نرسانند، و تا آنجا که می توانند احکام قصاص و تعزیرات و تنبیهات را با بودن شبهه ها، در حق متهمان اجراء نکنند و بلکه حذف و برطرف گردانند.

اما «سرزمین جنگ» - با تعریفی که گذشت - نه خود و نه ساکنان آن سزاوار این نیستند که از تضمینهای برخوردار گردند که در پرتو تعزیرات و تنبیهات شریعت اسلامی حاصل می آیند. چرا که پیش از هر چیز، سرزمین جنگ شریعت اسلامی را

پیاده و اجراء نمی گرداند، و حاکمیت اسلام را نمی پذیرد و از آن فرمان نمی برد. چنین سرزمینی نسبت به مسلمانانی که در سرزمین اسلامی زندگی می کنند و شریعت اسلامی را در زندگانی خویش پیاده و اجراء می نمایند، قُرُق قدغنی بشمار نمی آید. لذا جان و مال آنجا مباح است و از نظر اسلام دارای ممنوعیت و حرمت نیست. مگر زمانی که با مسلمانان پیمان بسته باشد، و میان سرزمین اسلامی و سرزمین جنگ معاهده هائی بر قرار شده باشد. هنگامی که افراد بیگانه سرزمین جنگ از آنجا به سرزمین اسلامی بیایند و پیمان امن و امان ببندند، در طول مدت پیمان امن و امان، شریعت اسلامی همه این تضمینها را به چنین اشخاصی عطا می کند، و در تمام گوشه و کنار کشور تحت فرماندهی فرمانروای مسلمان، این تضمینها برقرار است. فرمانروای مسلمان هم به کسی گفته می شود که شریعت اسلامی را پیاده و اجراء می سازد.^۱

این سخن بسیار خطرناک است و همه تطبیقات سازمانهای تکفیری افراطی ای که خاری در پشت مسلمانان قرار گرفته و خون آنها را ریخته و زیانشان فقط عائد جهان اسلام شده و آنان را می کشند و تکفیر می کنند از آن نشأت می گیرند، لذا همه قوانین داعش، القاعده و... از این متن و امثال آن سرچشمه می گیرند.

تا جایی که سید قطب همه جهان پیرامون ما را به سرزمین کفر و سرزمین اسلام تقسیم نموده و معتقد است که دیار دیگری وجود ندارد، لذا هیچ مجالی برای راه دیگری وجود ندارد که مسلمانان با دیگران به تعامل بپردازند.

و در عین حال دیار کفر از روزنه فکر سید قطب عموم دولتهای اسلامی ای هست با تکفیر بر آنان تاخته و آنان را اهل جاهلیتی قرار داده است که به مفهوم کفر و ارتداد است

۱ - فی ظلال القرآن / ۲ / ۸۷۳.

از این رو دیاری برای اسلام باقی نمانده است، مگر این که عده اندکی در یک منطقه یا اقلیمی وجود داشته باشند و ادعا کنند که این دیار اسلام است و این روابط بین خودشان را دیار اسلام بنامند و دیگر مناطق را که بر آنان هجوم برده و تکفیرشان می کنند دیار کفر بنامند و پیوسته جنگ بی امان در میان آنان وجود داشته باشد. و دیار اسلام از نگاه آنان منطقه ای است که از نعمت امنیت برخوردار باشد و فقط در آنجا خونها، اموال و نظم عمومی محفوظ بماند و سرزمین جنگ – که در اینجا به مفهوم بلاد اسلامی ای است که آنان را تکفیر نموده و اهل جاهلیت نامیده است – و اهل آن حق امنیت ندارد، زیرا ریختن خون آنها مباح است و هیچ مصونیتی ندارند!

این برداشت تاریک و پیچیده و از نظر روانی در عذاب بوده و مملو از تشنج و تأسف و درد است و اگر ما واژگان و ساختارهای آن را گردآوری نموده و دستورالعملهای آن را بر روی زمین بسنجیم، مسلماً آنها را در سازمان داعش یا سازمان القاعده و یا دیگر سازمانهای جنایتکار تروریستی می بینیم که به صورت کامل در جلو ما مجسم خواهند شد.

امام مسلم از رسول خدا ﷺ روایت کرده است فرمود: «هرکس بر علیه امتم خارج شود و خوب و بدش را بزند و به مؤمنان آن اهمیت ندهد و پیمان صاحبان عهد را رعایت نکند چنین کسانی از من نیستند و من هم از آنها نیستم»^۱

پس یا رسول الله! چه خواهد شد حال کسی که بر امتت خارج شده و آنان را به کفر و شرک متهم نموده و بر آنان غلبه می کند و یک گروه خود را از مجموعه آنان جدا می کند و نیکوکار و بدکار آنان را گردن می زند و به مؤمنان آنان اهمیت نمی دهد و

^۱ - صحیح مسلم ۲۱/۶، کتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذیر الدعاة إلى الکفر، ط: دار النوادر، دمشق، سنة ۱۴۳۳هـ - ۲۰۱۲م.

تکفیرشان می کند و عهد و پیمان را می شکند و آن گاه مدعی می شود که فقط او مسلمان است و دین و شریعت تو که مایه رحمت برای همه جهانیان است، به دست آنان برای مردم جهان مایه بدبختی و رنج شده است؟!

سید قطب در فی ظلال می گوید: «قطعاً این آئین چاره ای جز این ندارد که در برابر مهاجمان به دفاع از خود پردازد. چه تنها موجودیت این آئین در شکل اعلان همگانی ربوبیت یزدان بر جهانیان، و آزادی انسان از بندگی غیر یزدان، و مجسم شدن این موجودیت در یک مجموعه منظم پویا، تحت رهبری نوینی که جدای از رهبریهای جاهلیت است، و تولد جامعه مستقل ممتازی که حاکمیت فردی از افراد بشری را نمی پذیرد، چون حاکمیت در آن از آن یزدان یکتای جهان است و بس، بلی تنها موجودیت این آئین بدین شکل و شیوه ای که گفته شد، به ناچار باید که جامعه های جاهلی پیرامون خود را به گونه ای سرکوب کند که نتوانند در اندیشه نابودی این آئین برآیند، و به دفاع از خویشتن پردازند. قطعاً همچون جامعه نوینی باید برای دفاع از خود بجنبد و به تلاش برخیزد. اینها شرائط و ظروفی است که باید در مد نظر باشد. این شرائط و ظروف با تولد خود اسلام پدیدار می گردد و در صحنه روزگار حضور خود را اعلام می دارد. این پیکار نیز کاملاً بر اسلام واجب بوده، و اختیاری در شرکت در آن و فرو رفتن بدان نیست. این نبرد و پیکار سرشتی میان دو وجودی است که با همدیگر سازش و همزیستی مسالمت آمیز چندانی ندارند و خیلی با یکدیگر نمی مانند.»^۱

و نیز می گوید: «و کاملاً می دانند که جاهلیتی که خود بدان گرائیده اند، و اوضاع قوم ایشان و اخلاق آنان و نظامهای حکومتیشان به سوی آن رفته اند و بدان افتاده اند، هرگز ممکن نیست که این آئین با آن سازش کند، یا آن را بر جای گذارد. بدین خاطر،

۱ - فی ظلال القرآن/۳/۱۴۴۱.

پیکار و نبرد این آئین با چنین جاهلیتی همیشه برقرار بوده و آشتی ناپذیر است، تا آن زمان که جاهلیت از کره زمین برخیزد، و این آئین برتری گیرد و دین و پرستش همه خاص خدا باشد. یعنی قدرت همه در زمین از آن خدا باشد، و کسانی که بر سلطه و قدرت می شورند، از سطح زمین رانده شوند. بدین وسیله دین و پرستش همه از آن خدا می گردد.^۱

و باز در جایی می گوید: «یزدان سبحان با این نصوص و آیات قطعی، وحدت هدف همگی اردوگاه های جاهلیت را در مقابل اسلام و مسلمانان اعلان می فرماید، و آشکار می دارد که چه اندازه پافشاری می کنند بر این هدف و امتداد آن در گذر زمان، و بر این هدف و این یکپارچگی ای که مقید به شرائطی، و محدود به زمانهائی نیست! بدون فهم و درک این قانون قطعی و حتمی موجود در سرشت روابط میان مجموعه اسلامی و مجموعه های جاهلیت، و بدون تفسیر پدیده هائی که از آن قانون در طول تاریخ با مراجعه بدان پدیدار و آشکار می گردد، فهم و درک سرشت جهاد در اسلام، و سرشت مبارزه های طولانی میان اردوگاههای جاهلیت و اردوگاه اسلامی ناممکن است. همچنین بدون این کار ممکن نیست موجه انگیزه های مجاهدان اوائل و پیشگامان اسلام گردید، و اسرار و رموز فتوحات اسلامی را درک کرد، و به اسرار و رموز جنگهای بت پرستان و مسیحیان پی برد که در طول چهارده قرن هرگز شعله های آن جنگها فروکش نکرده است و خاموش نگشته است، و همیشه هم آتش این جنگها بر ضد زادگان مسلمانان برافروخته و فروزان است - هر چند هم بدبختانه این فرزندان از حقیقت اسلام دست کشیده باشند و برایشان از اسلام جز عنوان و نام نمانده باشد - آتش این جنگها بر ضد زادگان مسلمانان برافروخته و فروزان نگاه داشته می شود در همه اردوگاه های

^۱ - فی ظلال القرآن/۲/۱۰۶۱.

کمونیستی و صلیبی و مسیحیگری: در روسیه، چین، یوگسلاوی، آلبانی، هند، کشمیر، حبشه، زنگبار، قبرس، گینه، جنوب آفریقا، و ایالات متحده آمریکا، و...

گذشته از این، پیوسته عملیات نابودی وحشیگرانه ددمنشانه زشت و پلشتی که در حقّ طلایه داران و پیشگامان اسلامی در هر مکانی در جهان اسلام - یا به تعبیر دقیق تر، پیشقراولان و پیشاهنگانی که اسلامی بوده اند - انجام پذیرفته است، و همکاریها و همیاریهای کمونیستی و بت پرستی و مسیحیگری، همیشه به سوی سیستمها و رژیمهای سرازیر گردیده است که عهده دار نابودی این چنین پیشگامان و پیشتازان اسلامی شده اند! کمونیستها و بت پرستها و مسیحیان، پیوسته دست دوستی به سوی همچون سیستمها و رژیمهای ستمگری دراز کرده اند، و با کمکها و مددسانیهای خودشان بدانان، می توان گفت عملاً ارزاق و تجهیزات جنگی همچون رژیمهای را تهیه و تضمین کرده اند، و سرپرستی ایشان را بر عهده گرفته اند، و پرده ای از سکوت به پیش ایشان داشته اند و بر پیرامونشان تنیده اند و کشیده اند، بدان هنگام که این رژیمها و سیستمهای جنایتکار همدست ایشان، در پشت این پرده، سرگرم نابودی طلایه داران و پیشقراولان گرامی و بزرگوار مسلمان شده اند!^۱

بنابراین، وقتی ما گفتار علمای بزرگ را از مفهوم دو دیار و سرزمین ارزیابی می کنیم و به تفاوت و احکام آنان می نگریم و آن گاه ملاحظه می کنیم که چگونه نسل معاصر از آن برداشت کرده اند، تفاوت بزرگی در بین منهج علمی دقیق مشاهده می کنیم که دین الله را از رحمت و آسایش به یک وضعیت می کشاند که منهج علمی خود را از دست داد و مقاصد شریعت را به صورت معکوس و وارونه جلوه داده و چهره آن را نازیبا کرده و به نبرد و کشمکش انجامیده است.

^۱ - فی ظلال القرآن/۳/۱۵۹۲.

این تعبیر دیار اسلام و دیار کفر در قرن سوم و چهارم هجری پا به عرصه گذاشت و یک تعبیری روان و ثابت شده و بدون عیب بود و هیچ کس از آن احساس خطر نمی کرد و با پیشرفت اندیشه بشری تبدیل به تعبیری عمومی تر گردید که الان به آن روابط بین الملل یا قانون بین المللی اطلاق می شود.

بنابراین، ابوحنیفه و کبار فقها گذشته، حدوداً هزار و سیصد سال قبل از انتخاب عنوان دیار کفر و دیار اسلام چه هدفی را دنبال کرده اند که امروزه به یک علمی جامع و دارای اصول و قوانین و فلسفه خاص و کارشناسان ویژه ای قرار گرفته و به علم روابط بین الملل معرفی شده است که قوانین بین المللی از خلال آن بیرون می آیند؟!

روابط بین المللی که بر مبنای معاهدات و مکاتبات و پروتکل‌ها و صلح و شروط قرار دارد و این چیزی است که امام ابوحنیفه در مورد آن تحقیق نموده و آن را دیار کفر و دیار اسلام نامیده است.

وقتی تعدادی از پژوهشگران معاصر به تحقیق کتاب: «السير الكبير» امام محمد بن حسن شیبانی پرداختند، متوجه شدند که این کتاب رویدادهای صدر اول اسلام، عصر نبوت و پس از آن را کاملاً به تصویر کشیده و از غزوات، سریه ها، جنگها، معاهدات، شروط، صلح و آشتی و... پرده برداشته است و آنان به این نتیجه رسیدند که این کتاب نخستین کتابی است که در مورد روابط بین الملل تدوین شده است، تا جایی که یک سازمان قانون گذاری در پاریس در سال ۱۹۶۸ م اسم سازمان خود را انجمن شیبانی نام نهاد، سازمانی که در مورد این امام و کتاب مذکور تحقیق و تفحص می کرد و این کتاب در تاریخ اروپا پس از شش قرن نخستین کتابی است که شیعه آن درست شده است.

از این رو برخی از پژوهشگران معاصر برآن شدند تا در مورد نظریات و دیدگاههای این فقیه گذشته در پرتو علوم عصر حاضر تجدید نظر کنند که در نتیجه آن یک دایره

المعارف جهانی در اندیشه اسلامی در دوازده جلد به نام: (موسوعة العلاقات الدولية فی الإسلام) به دست آمد که از اندیشه و تراوشات فکری این فقیه صدر اسلام در مورد روابط بین الملل سخن می گوید و تقسیم جهان به دیار کفر و دیار اسلام نیاز به تکمله و تتمه دارد که این بخش تکمیل کننده در بخش سوم آن تحت مطلبی به عنوان: «دار العهد» کاملاً نمایان و مشهود است.

استاد عابد سفیانی یکی از پژوهشگران معاصر نیز پایان نامه اش را در تقسیم جهان به دیار اسلام و دیار کفر قرار داده و در آنجا مدعی شده است که علما اجماع دارند که از جهان از دیدگاه فقههای گذشته به دو دیار کفر و اسلام تقسیم بوده و دیار سومی وجود نداشته است.

اما در مقابل دکتر اسماعیل فطانی تحقیقی دیگر و جامعتر از یک پایان نامه دانشگاهی انجام داده و به این نتیجه رسیده است در این مورد اجماعی صورت نگرفته و ما نمی توانیم امروز آن را اجماع بنامیم.

همچنین با گسترش مسلمانان همراه با امکان انجام شاعر دینی در سطح جهان، تقسیم بندی گذشته را می توان دارالعهد نامید و این در اثر تراکم طبیعی اندیشه است که در طول قرنهای گذشته، علی رغم تحول در اصول و مبادی سیاسی، با تغییر عرفها و شیوه های زندگی و نظم اداره امور متبلور شده است.

در عین حال دکتر محی الدین احمد قاسم پایان نامه دکترای خودش را در دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه قاهره تحت عنوان: «تقسیم بندی اسلامی از جهان» ارائه نموده و آن را با گروه بین المللی معاصر تطبیق داده است و تحقیق وی در تأیید همه گفته های ماست و این اندیشه را تأکید می کند که هدف فقههای گذشته از تقسیم جهان به دیار کفر و دیار اسلام در جهت سهل کردن زندگی انسان در هر گوشه ای از کره

خاکی بوده و این که چگونه اسلام در میان غیر مسلمانان ادامه حیات دهد و فرد مسلمان از دین خدا در جلو جهانیان محافظت نماید تا مردم از این طریق با محاسن اسلام آشنا باشند و بدانند که اسلام دین هدایت و اخلاق است و اینک جریانهای افراطی از حدود هشتاد سال گذشته تا به حال چه چهره معکوسی از آن ارائه کرده اند.

در آن حال که فقهای گذشته برای اجرایی نمودن احکام شرعی تلاش کرده و این امر را به قضیه ای برای ایجاد روابط بین ملل جهان تبدیل کرده اند، آن گاه عقلانیت سید قطب و محمد عبدالسلام فرج و صالح سریه و سازمان داعش آن را به مفهومی تبدیل کرده اند که بین دیار کفر و دیار اسلام کشمکش و نبرد مسلحانه روی دهد و در آن خونها ریخته شود و بدتر از آن این است که این مفهوم و برداشت نادرست را در داخل دیار اسلامی – پس از آن که آن را تکفیر کرده اند – کشانده اند. از این رو مصر را سرزمین کفر و دیگر کشورهای عربی و اسلامی را دیار کفر قلمداد کرده اند و آن گاه با این کشورها با شیوه کشتار و نبرد مسلحانه و خونریزی اقدام نموده و باز این جنایتها را جهاد نامیده اند؟!

بنابراین، چقدر از مفاهیم شرعی صحیح و درست مورد اهانت قرار گرفته و چقدر از مبادی نورانی را که خداوند آنها را به عنوان حیات و رحمت و هدایت، فرود آورده است و حکمت شرع در آنها نمایان است، به شدت مورد تحریف و تشویه و ادعای باطل تبدیل شده و جاهلانه مورد تاویل قرار گرفته اند.

باز هم این قضیه در نزد جریانهای افراطی با وجود ارتقای اندیشه روابط بین الملل و ریشه های آن در اندیشه فقهی قدیم، به عنوان یک قضیه ای که از خلال آن باید احکام اسلامی در نزد غیر مسلمانان اجرای شود، به حساب نمی آید، بلکه آنان این قضیه را به دیار اسلام و به مصر، سرزمین علم و دین و ازهر و اسلام مرتبط دانسته و آن را به دیار

کفر تبدیل کرده اند و این اندیشه مشوش و غلط را که - از نگاه خودشان - با دیار کفر تعامل می کردند، با این سرزمین ها از در ستیز و کشمکش و حمل اسلحه و دشمنی برخاسته اند و باز آن را جهاد می نامند؟!

سپس ابن تیمیه اندیشه دیگری را به میز مناقشه کشیده و آن فرضیه ویژه اش که یک دیار مختلط یا مشتهب دیگری نیز وجود دارد که نه تعریف دیار اسلام بر آن مصداق پیدا می کند و نه دیار کفر. و مثال آن یکی از سرزمینهای اسلامی است که یک حاکم غیر مسلمان بر آن غلبه می کند همان گونه که این اتفاق در حمله مغولها و تاتاریان به سرزمینهای شام پدید آمد، لذا ملت این دیار مسلمان و حاکم آن غیر مسلمان است و به این سرزمین «دیار مرکب» می نامند و این سرزمین حالت خاص خودش را دارد و ابن تیمیه نوشته ای تحت عنوان: «فتاوی ماردینیه» دارد و ماردین منطقه ای است که وی در آن به دنیا آمده و رشد کرد و در دوران کودکی پس از ورود تاتار از آنجا بیرون رفت. ابن تیمیه می گوید: این سرزمین قانون ویژه ای دارد که خلاصه آن عبارت است از این که مسلمان به همان شیوه ای که شایسته این سرزمین است برخورد نموده و در آن با هر کسی که از شریعت بیرون رود، طبق شایستگی آن قتال کند.

از این رو کلمه (یقاتل) مبنای اندیشه جریانهای جهادی و تکفیری را شکل می دهد، اما در اینجا ایرادات فراوانی وجود دارد، زیرا عبارتهای این این فتوا گسترده است، چون مفهوم خروج از شریعت چیست؟ این مطلب یک مفهوم وسیعی را دربر می گیرد و شامل هر فردی می گردد که مرتکب گناهان صغیره شده و نیز کسی که برای نابودی جامعه تلاش می کند. از این رو این مطلب دارای قلمرو وسیع و نامحدودی است و نیز این عبارات از استحکام کافی برخوردار نیست.

سپس نسبت به کلمه (یقاتل) پرسیده می شود که چه کسی به جنگ و نبرد پردازد؟ جریانهای افراطی می گویند: ما به این مهم اقدام می کنیم، در حالی که این سخن اشتباه بزرگی است، زیرا افراد و عامه مردم حق ندارند به غارت و چپاول و تجاوز به پردازند، بلکه این وظیفه مؤسسات یا نظامهای اداری ثابتی است که برای گسترش امنیت و مبارزه با فساد تاسیس گردند، همان گونه که همه ملل با احترام و برخورداری از قانون این گونه عمل می کنند.

بنابراین، محمد عبدالسلام فرج از کلمه (یقاتل) استدلال گرفت و موضع باطل و تکفیری خون آشام و تجاوزگرانه اش را بر کشورها و مردم در کتاب: (الفريضة الغائبة) اظهار داشت که اندیشمند و فقیه آگاه شیخ عطیه صقر در رد وی کتابی تحت عنوان: «نقض کتاب الفريضة الغائبة» به نگارش در آورد.

آن گاه تعدادی از علمای معاصر به تحقیق این فتوا از منابع دیگر پرداختند و تاکید نموده و اظهار داشتند که در این کلمه التباس پیش آمده و اصل آن: (يعامل) بوده است نه (يقاتل) به ویژه این که بحث ابن تیمیه از زاویه تعامل و برخورد است. لذا علما دریافتند که ابن مفلح که تحریرگر مذهب حنابله است و در نقل مذهب حنبلی تبهر دارد و عبارات ابن تیمیه را نقل می کند، عین فتوا را نقل کرده و در آن آمده است که: (فرد مسلمان به همان شیوه ای که سزاوار است تعامل نماید و با کسی که از چارچوب شریعت خارج است، بر حسب شایستگی آن برخورد نماید).

لذا تفاوت بزرگی بین کلمه (یقاتل) و (يعامل) وجود دارد. چنان که کلمه (يعامل) به معنای تحقیق در مورد اوضاع اجتماعی، قانونی و ترکیبات فرهنگی و فکری آن کشور و مراعات نمودن عرفها و آداب و رسوم آن و این تعریف از کلمه (يعامل) به طور کلی با کلمه (یقاتل) تفاوت دارد.

شیخ رشید رضا این مطلب را به صورت صحیح در مجله المنار نقل کرده است، اما این اشتباه برای نخستین بار در فتاوی ابن تیمیه با تخریج فرج الله الکردی در سال ۱۳۲۷ هـ روی داده و به دنبال آن عبدالرحمن القاسم در مجموع الفتاوی، ج ۲۸ ص ۲۴۸ از وی تبعیت کرده است و در نتیجه این مطلب تحریف شده مشهور و متداول گشته است و مسلماً نبود تحقیق و عدم قواعد علمی فاجعه می آفریند و نصف علم خطرناکتر از بی علمی است؛ زیرا نبود تحقیق کافی در این فتوا به چنان تحریفی انجامید که منجر به ریختن خون مسلمانان و غیر مسلمانان گردیده و مقاصد و اهداف شریعت متحمل زیان و خسارت گردیدند و چهره نازیبایی از اسلام و مسلمانان به نمایش گذاشته شد به ویژه زمانی که این فتوا به زبان انگلیسی و فرانسوی ترجمه شد آن هم وقتی که در ترجمه بر متن تحریف شده اعتماد شده بود.

علامه بزرگ شیخ عبدالله بن بیه با استعانت از تعدادی از کارشناسان برای دسترسی به نسخه خطی این فتوا ابن تیمیه در مکتبه ظاهریه دمشق با شماره ۲۷۵۷ (مکتبه الاسد) به یک کار علمی دقیق اقدام نمود و متوجه شد که اصل کلمه (يعامل) است نه (يقاتل). آن گاه کنفرانسی در شهر ماردین ترکیه در تاریخ ربیع الثانی سال ۱۴۳۱ هـ با حضور تعدادی از فقها و دانشمندان برگزار کرد و بیانیه ای در تشریح این مطلب صادر کرد و ازهر شریف نیز برای تحقیق و بررسی علمی این مطلب و بحث علمی ای که مفتی مصر، علامه بزرگ، علی جمعه مهیا کرده و در ضمن مبانی و ستونهای کنفرانس ماردین به تحقیق آن پرداخته بود، در این کنفرانس مشارکت نمود.

بنابراین، نیازی به اعتماد کردن به نوشته های افراد داغ و پر هیجان و شورانگیز نیست که فقط بر ملکه ادبی یا حماسی تکیه دارند و آن گاه وارد احکام باریک و دقیق و

بسیار دشوار علمی می شوند و با برداشتهای غلط و تاویلات منحرف دین الهی را در جلو بندگان مایه بدبختی و خسارت جلوه می دهند.

خداوند می فرماید: (وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)^۱، یعنی: «و اگر آن را به رسول [خدا] و صاحبان امرشان باز می گردانند، کسانی از آنان که آن را در می یابند، [مصلحت] آن را می شناختند».

بنابراین، به هنگام تحقیق در مورد روابط دیار کفر و دیار اسلام فقط اکتفا نمودن به جنبه فقهی اشتباه بزرگی است؛ زیرا تحقیق در این مورد جنبه های دیگری از قبیل جنبه اخلاقی و ارزشهای دیگری وجود دارد و وقتی ما جنبه فقهی را در کنار جنبه ارزشها قرار می دهیم و سنتهای الهی را نسبت به جامعه و مقاصد شریعت را با مدخل هدایت عمومی به آن می افزاییم، آن گاه دیدگاه کامل و جامع برای ما نمایان می گردد که از خلال آن عقلانیت فرد مسلمان در فهم طبیعت روابط مسلمانان به دیگر ملتها، تمدنها و جوامع بشری به تکامل می رسد و توسعه پیدا می کند.

باز در کنار مدخل فقهی در فهم این قضیه، مدخل ارزشمند دیگری وجود دارد که می گوید: ما به جهان اطرافمان از خلال شبکه روابط بین قدرتهای موجود در جهان اعم از مسلمانان یا دیگران می نگریم، بنابراین این امر فقط به جنبه فقهی و بر اساس حلال و حرام و درست و نادرست و انعقاد و عدم آن تعلق ندارد، بلکه ما به از افق های وسیعتر دیگری که علم (سنت الهی) نام دارد، نگاه می کنیم و به تحقیق سنت های الهی در مورد بندگان می پردازیم. و سنتهای الهی از جمله علوم عمیق قرآنی هستند که قوانین اجرا شده و ثابت و لاینقطع الهی هستند که خداوند هستی را بر آن بنا کرده و آن سنتها قوانین بالا و ارزشمند و تبدیل ناپذیر و غیر مختل به شمار می روند، از جمله سنت های الهی در

^۱ - [النساء: ۸۳].

مورد انسانها و جامعه بشری و در مورد صعود و سقوط تمدنها و سنتهای هستی که می توان از شیفتگان و پیش قرآولان این علم از علمای متاخر از شیخ محمد عبده و رشید رضا در تفسیر المنار و شیخ محمد صادق عرجون از کبار علمای ازهر نام برد و اخیراً دکتر مصطفی شেকে و دکتر مجدی عاشور در این مورد قلمفرسایی کرده اند و در نهایت دانش آموزان مصطفی شেকে از کشورهای مغرب و الجزائر در مورد این علم با شکوه، علم سنت های الهی کتابهای فراوانی را نوشته اند و سپس این دانش در کنفرانس اردن مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت تا جایی که دانشمندان و پژوهشگران به شصت سنت از سنتهای الهی در مورد جانها و ملتها و تمدنها و آفاق در قرآن کریم دسترسی پیدا کردند.

بنابراین، سنتهای الهی مربوط به جامعه و تمدن در فهم سرشت روابط بین مسلمانان و ملل دیگر از اهمیت بالایی برخوردار است و در ساخت اصول فقه تمدن در مقابل اصول فقهی نص در نزد امام شافعی بسیار مهم است.

برخی از سنتهای الهی، سنت تعارف، تکامل، توازن، تدافع و... است و سنت تعارف و آشنایی با دیگران در روابط مسلمانان به اصحاب ادیان دیگر و بلکه در ایجاد روابط با ملتها و اقوام جهان بسیار مهم و حیاتی است. خداوند می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا)، یعنی: «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریده ایم و شما را گروه ها و قبیله هایی گردانده ایم تا همدیگر را بشناسید.» ما این آیه را به صورت فردی به کار می بریم آن گاه که با کسی ملاقات کنیم و بخواهیم بیشتر با او آشنا شویم و آن را به یک تعارف و آشنایی فردی بین دو شخص تبدیل کرده ایم، اما خداوند تعارف و آشنایی را با انقسام بشر به گروهها و قبیله ها قرار داده و این به مفهوم آشنایی بین ملتهاست و این امر ما را وادار می کند تا به اصل روابط

به مفهوم آشنایی بین ملت‌های جهان توجه کنیم نه به مفهوم نبرد و وحشیگری ای که در مقابل دامنه فلسفی جهانی ای قرار دارد که طبیعت روابط بین المللی را به نمایش می‌گذارد که بر اساس کشمکش و نبرد استوار است و باید یکی از این دو از بین برود. و این چیزی است که صامویل هانتنگون در طرح و پروژه اش به نام (نبرد تمدنها) و فوکویاما در (پایان تاریخ) مطرح کرد که این اندیشه عین نظریه سید قطب و جریانهای افراطی را تشکیل می‌دهد که برداشتی تحریف گونه از شریعت دارند و هواها و برداشتهای غلط را به شریعت پاک نسبت می‌دهند به طوری که اگر ما این نامها و ایسمها را برداریم، می‌بینیم که در مقابل یک ایدئولوژی واحد و برداشت یگانه یعنی نبرد و کشمکش قرار داریم که به صورت جریانهای افراطی ظاهر می‌شوند، با این تفاوت که در اینجا رنگ آیات و احادیث و اسلام را با تأویلات منحرف به خود گرفته و در قالب جریانها افراطی نمود پیدا کرده اند و در آنجا به شکل فلسفه و قالب پایان جهان و به شکل هانتنگتون ظاهر شده اند.

پادشاه اسپانیا در سال ۱۹۹۷ با همکاری سید محمد خاتمی و برخی از دانشمندان ایرانی یک حرکت جهانی را آغاز نموده و آن را گفتگوی تمدنها نامیدند، اما این علم عمیق قرآنی از روابط بین مسلمانان و غیر مسلمانان و از روابط بین المللی سخن می‌گوید و این که بر سنت شکوهند الهی یعنی آشنایی با تمدنها قائم است.

پس این مدخل کجاست و چگونه ناپدید گردید و در کنار آن قضیه تکفیر و خونریزی از بین رفت؟

استاد زکی میلاد از تعارف تمدنها مطالبی را نوشته است که در میان انجمنها دور می‌زند تا مفهوم آشنایی با تمدنها را به صورت گسترده پیدا کند، به شیوه ای که باعث تبادل فرهنگی، کنشها و شیوه های شناخت، به هم پیوستگی حیاتی، تخصصها و

کلیدهای دانش و معرفت گردد، همچنان که گاهی شامل امور جنگ نیز می شود و جنگ یک پدیده عارضی و در سایه کنش هایی بروز می کند که در اقیانوس وسیعی غرق شده است و آن هم با انگیزه هدایت و رحمت انجام می گیرد و خداوند به آن تعارف نامیده است.

(٤)

احتکار وعدۀ الهی و غلبۀ بر مردم به وسیلۀ آن
امری که منجر به عقلانیت انکار حقیقت می شود

احتکار وعده الهی

به دنبال قضیه تکفیر جامعه با قضیه حاکمیت و تعمیم آن به همه مسلمانان به صفت جاهلیت - که عبارت است از شرک و ارتداد - دیدگاه دیگری در اوج شگفتی پا به عرصه گذاشت و آن این که این جریانها حق داوری به کفر مردم را ربوده و آن گاه خود را مالک اسلام واقعی به حساب آوردند و به سادگی همه امت را به کفر متهم نمودند و از این رهگذر هر را آیه ای که خداوند مسلمانان را به کمک و نصرت و تمکین وعده داده بود، مصداق خود می دانستند و مدعی بودند که مخاطب این آیات آنها هستند و آن گاه این امر باعث افزایش آنان در غوطه ور شدن در قضیه تکفیر گردیده و به تندخویی و پرخاشگری آنان در خروج بر عموم مسلمانان به بغاوت و دشمنی، قتل و کشتار و خونریزی بیشتری انجامید و هر گاه در مواجهه مسلمانان، ملتها، دولتها، مؤسسات و دفاع مسلمانان از خود قرار می گرفتند، بیشتر در انکار حقایق فرو می رفتند؛ زیرا آنان فقط خود را مالک وعده و نصرت الهی می دانستند، از این رو نمی خواستند این اندیشه و توهم را از خود دور کنند.

بنابراین، ما در مقابل پرونده ای مملو از برداشتهای غلط قرار داریم که برخی بر برخی دیگر مترتب شده و زاینده همدیگر بوده و بسیار به هم پیوسته اند. لذا این برداشتهای فردی، تک رو و ستیزه گر بار آمده اند که علی رغم تصور قطعی بودن نبرد ابدی، هیچ هدفی جز حمله به مسلمانان و حکم به تکفیرشان ندارد و در عین حال این خودباوری سازنده مفهوم دیگری خواهد بود و آن این که هر امر دشواری را حقیر و ناچیز می شمارد و در اثر فرو رفتن در وهم و خیال، هر اندیشه و باوری را رد می کند، چون این اعتقاد غلط در ذهنش ریشه دوانیده و مدعی است که وعده الهی فقط ویژه

اوست، زیرا تنها او شایستگی صفت مسلمان بودن را دارد و بس، لذا از نگاهش هدف از وعده الهی فقط اوست و از او تخلف نمی کند.

از این رو این جریانهای افراطی به ساختار انبوهی از ادبیات، قصائد، پهلوانها و حوادثی که به سبب تعدی و تجاوز آنان بر مسلمانان به وجود آمده اند، اقدام می کنند و آن گاه آن را تاریخی با شکوه در صبر و استقامت به حساب می آورند و باز خود را مصداق آیات مبارکه بی شماری می دانند که از گروه اندکی سخن به میان می آوردند که به یاری خداوند در مقابل گروه بزرگ پیروز شده و غلبه حاصل کرده اند و خود را مخصوص نصرت الهی می دانند.

در عین حال که وی بر حرمت آیات قرآن تعدی نموده و با تأویلات تاریک و تحریف دلالات آن شکوه قرآن را هتک حرمت می کند و بدون ابزارهای فهم و آشنایی با مناهج آن به حریم آن حمله ور می شود و در تکفیر و دشمنی جامعه فرو رفته و علیه آنان بغاوت کرده و دست به سلاح می زند، باز هم تلاش در نابودی مؤسسات و جوامع آنان دارد و قلبها و خردها را تیره و تار می کند، چون از اعماق قلبش یقین دارد که کل جامعه کافر است و او تنها با وعده الهی مورد تایید قرار گرفته است.

آن گاه مبنای این نتیجه خطرناک در اثر اشتباهی که در وجودش ریشه دوانیده است، این امر خواهد بود که او هیچ گونه مناقشه و گفتمانی را نمی پذیرد، چون فقط او مخاطب وعده الهی است و اگر تو او را در اهلیت و استحقاق این وعد دچار شک و تردید نمایی، وی با قاطعیت با آن مقابله می کند، چون او این شک و تردید را به وعده الهی نسبت می دهد و ما با گوشهایمان شنیده ایم که گفته اند: فلانی در فلان قضیه پیروز و یا ناکام مانده است، چون در مورد الله شک و تردید داشته است.

لذا این فرد در بین قوهٔ یقینش و بین مقدار اهلیت، کارآمدی، تخصص، علم و معرفت دچار خلط و التباس شده و قوت یقین را به منزلهٔ عمق تخصص دانسته و گمان می برد که قوت یقینش نقص قدرت و تخصص و مهارتش را جبران می کند و با این شیوه از سنتهای کونی و قوانین الهی در مورد بندگانش بیرون می آید و هر چه مردم عدم درایت و بی کفایتی وی را زیر سوال ببرند، بر آنان غلبه کرده و به تفتیش درون می پردازد و می بیند که او بر یقین تکیه زده و بر وعدهٔ الهی و به تاریخی از ادبیات و حماسه ها استناد می کند. لذا به یقینش افزوده می شود و می بیند که او به صورت کامل ابزارهای موفقیت را در اختیار دارد، در حالی که فاقد آنهاست و در ادعای مالکیت آنها عناد و ستیزه جویی می کند و این ادعا چیزی جز التباس در مفاهیم و ذهنیت غلط نیست که آیات قرآنی را با تاویلات منحرف به عنوان حرفه انتخاب نموده و این امر نمونه ای از یک انسان که برای ویرانی هستی بپاخواسته، پدید آورده است و او گمان می برد که سعی در هدایت آنها دارد.

وی در فی ظلال القرآن می گوید: «وعده کمک کردن و پیروز گرداندن و استقرار بخشیدن است. این وعده قانون و سنتی از قوانین و سنن جهانی خدا است، قانون و سنتی است که جاری و ساری می شود و به راه خود می رود همان گونه که ستارگان و سیارگان در مدارهای منظم خود جاری و ساری می شوند و به راه خود می روند و همان گونه که شبها و روزها در زمین در مدارهای زمان پیاپی می آیند و می روند و همان گونه که حیات در سرزمین مرده سر برمی زند و بر می دمد وقتی که باران بر آن نازل می شود و می بارد... اما پیاده شدن و تحقق یافتن وعده خدا به انبیاء و پیروانشان در گرو تقدیر و تدبیر خداست و هر وقت که خواست آن را پیاده می کند و تحقق می بخشد. این است که گاهی آثار پیاده شدن و تحقق یافتن وعده خدا با توجه به عمر محدود

بشری کندی می پذیرد و دیر سر می رسد و نمودار و پدیدار می گردد، ولی هرچه هست هرگز خلاف وعده نمی شود و زمان آن به تاخیر نمی افتد. گاهی وعده خدا به شکل و صورتی پیاده می شود و تحقق پیدا می کند که انسانها متوجه آن نمی شوند و درک و فهمش نمی کنند. زیرا انسانها دنبال شکلی و صورتی از شکلهای و صورتهای یاری و پیروزی می گردند که معمول و مشهور خودشان باشد. آنان پیاده شدن و تحقق یافتن قانون و سنت یزدان را در شکل و صورت تازه ای که دارد جز بعد از گذشت مدت زمانی درک و فهم کنند!^۱

باز می گوید: «این وعده ای است که در هر پیکاری، صادق و برجا است که در آن کفر و اینان با همدیگر رویاروی و درگیر شوند. هر وقت کافران با مومنان رویاروی گردند، ترس و هراس کافران را بردارد و از مومنان بترسند و وحشت و خوفی که خداوند به دلهایشان افکنده است به جنبش و حرکت در آید. ولی مهم این است که حقیقت ایمان در دلهای مومنان جایگزین شده باشد. مومنان در پرتو این ایمان، تنها به ولایت و سرپرستی خدا معتقد و متوسل باشند، و اطمینان کامل بدین ولایت و سرپرستی داشته و از ته دل و بدون هیچ شک و شبهه ای باور کنند که لشکریان خدا پیروزند، و خداوند بر هر کاری توانا است و اینکه کافران در سراسر زمین نمی توانند خدای را درمانده کنند و بر او پیشی گیرند و او را از انجام کاری باز دارند و جلو دست قدرت او را بگیرند. همیشه برد با این وعده خدا است و چرخ زمان موافق آن در گردش و جنبش

^۱ - فی ظلال القرآن/ ۵/ ۳۰۰.

است، هر چند که ظواهر کارها مخالف آن وانمود شود. چرا که وعده خدا راست تر از آن چیزی است که چشمان مردمان می بیند و خردهای ایشان می سنجند و می اندیشند!^۱

و نیز در جایی می گوید: «مومن به وعده یزدان به عنوان حقیقتی می نگرد که روی می دهد. هرگاه واقعیت کوچکی در نسل محدودی یا در سرزمین محدودی با آن حقیقت مخالف گردید، آن چنان واقعیتی چیز باطل و زوال پذیری است که در زمین به سبب حکمت خاصی یافته می شود. چه بسا این حکمت خاص به جوش و خروش در انداختن ایمان برای محقق ساختن و پیاده کردن وعده خدا در وقت معین خود باشد.

وقتی که امروزه انسان به جنگ هولناکی نگاه می کند که دشمنان ایمان بر ضد مومنان به شکلهای گوناگونش به راه انداخته اند، از قبیل: تاخت و تاز و فشار آوردن و نیرنگ زدن به انواع مختلف در روزگاران دور و دراز، و در برخی از آنها تاخت و تاز بر مومنان به جائی رسیده است که مومنان را کشته اند و پراکنده و تبعیدشان نموده اند و شکنجه شده اند و عذاب دیده اند و ارزاقشان قطع گردیده است و همه انواع اذیت و آزار را بدیشان رسانده اند، ولی با این وجود، ایمان در دلهای مومنان مانده است و ایشان را از فروپاشی و سقوط بازداشته است و نگذاشته است همه دسته ها و گروههای ایشان شخصیت خود را از دست بدهند و هدر روند و در ملتهای مهاجم ذوب شوند و در برابر سرکشان ستمگر و یاغیان یورشگر کرنش بکنند و فرمان ببرند. بلکه چندان نگذشته است که بر سرکشان ستمد و یاغیان یورشگر فرود آمده اند و آنان را درهم شکسته اند... وقتی که انسان به این واقعیت دور و دراز تاریخ نگاهی می اندازد، مصداق فرموده یزدان

^۱ - فی ظلال القرآن / ۴۹۱/۱

بزرگوار را می بیند و می یابد. مصداق فرموده یزدان بزرگوار را در خود این واقعیت بدون نیاز به انتظار طولانی می بیند و می یابد!

به هر حال شک و تردیدی به شخص مومن دست نمی دهد در این که وعده خدا حقیقت موعده است و باید در هستی پدیدار و نمودار گردد و بروز و ظهور پیدا کند، و کسانی که با خدا و پیغمبرش می رزمند و دشمنی می ورزند، آنان خوار و رسوا می گردند و خدا و پیغمبرانش چیره و پیروز می شوند. این چیزی است که هست و قطعاً و حتماً خواهد بود، ظاهر حال هر چند جز این بوده و جز این باشد.^۱

و نیز می گوید: «سختی و رنج حقیقتی دعوت، سختی و رنج شکیبائی در برابر حکم و فرمان خداست. شکیبائی کردن تا موعده حکم و فرمان خدا در می رسد، در آن زمان که برابر حکمتش اراده می فرماید حکم و فرمانش پیاده بشود.

در مسیر راه سختیها و رنجهای بیشماری است. سختیها و رنجهای تکذیب کردن و عذاب دادن، کجرویها و دشمنانگیها، باد به غیغ انداختن باطل، گول خوردن مردمان به ناحق به وسیله باطلی که مستکبرانه و پیروزمندانه خود را به دیدگان مردمان نشان می دهد و پفیده و آماسیده جلوه گر می آید و عامهٔ مردمان را محو تماشای خود می نماید، سختیها و رنجهای خود را در برابر همهٔ این چیزها خشنود و جای و آرام نگاه داشتن و به فرا رسیدن وعدهٔ راستین خدا اطمینان داشتن، سختیها و رنجهای راه هر اندازه که باشد نفس انسان دچار شک و تردید در طریقی نگردد، و همهٔ این سختیها و رنجها شکیبائی می طلبد، و شکیبائی تلاش زیاد و کوشش فراوانی می خواهد، و کمرشکن

^۱ - فی ظلال القرآن/ ۶/ ۳۵۱۳.

است و نیاز به ارادهٔ آهنین و استقامت فولادین و درخواست مدد و یاری و توفیق و پیروزی از خداوند باری است.»^۱

اینک به خطرناک ترین چیزی که در فی ظلال گفته است، گوش فرا دهید: «اسلام بدیشان چنان دیدگاه بلند و علو اندیشه ای داد که با آن دید، انسانها را می نگریستند و می دیدند که چگونه بشریت گمراه و ویلان، همسان گله های سرگشته و حیران در اقطار سرزمینهای جاهلیت گسترده و فراخ کره زمین درهم می لولند و راهی به سوی نجات خویش نمی جویند و نمی پویند. این بود که مسلمانان آن روزی خوب می فهمیدند که خداوند بدیشان چیزی عطاء فرموده است که به کسی از جهانیان نداده است.»^۲

و اینک به ربط استعلا به شیوع جاهلیت در زمین دقت فرمایید: «پروردگار متعال خواست که این قرآن، رهبر زنده ای باشد و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باقی بماند تا پیشوائی نسلها و گروههای این ملت را به عهد بگیرد و آنان را تربیت نماید و برای اجراء نقش پیشوائی مترقیانه ای آماده کند که خداوند توسط قرآن بدیشان وعده داده و گفته است که هرگاه از رهنمود قرآن بهره ور شوند و تحت عنوان آن راه بسپرند و بر عهد و پیمانی که با آن بسته اند ماندگار گردند و بدان چنگ زنند و برنامه زندگیشان را بطور کلی از این قرآن برگیرند و عزت خویش را در آن ببینند و با

^۱ - فی ظلال القرآن / ۶ / ۳۶۷۰.

^۲ - فی ظلال القرآن / ۱ / ۲۵۲.

داشتن آن خویشتن را بر همهٔ مکتبهای زمینی - که تا بدینگونه باشند که هستند همهٔ آنها مکتب های جاهلیت بشمارند - بالاتر ببینند.^۱

و نیز می گوید: «حتی از شوق مومن به غلبه عقیده اش و پیروزی سخن خدا و مغلوب کردن دشمنان الله! آری خداوند از مومنان می خواهد حتی از چنین شوق و علاقه ای نیز بدر آیند و کار آن را به خدا واگذار نمایند، و دلهایشان نه تنها در بست در گروه این عشق و شور نباشد، بلکه باید وارسته تر از آن باشد که مهر آن هم به خود راه دهد!

این عقیده عبارت از، عطاء و وفاء و اداء است و بس... بدون چشم داشتی به متاع و پیروزی و غلبه و حکومت و بزرگی این سرای... بلکه باید چشم امید بدان سرای دوخت و انتظار هر چیزی را در آنجا داشت!

با داشتن چنین باوری، پیروزی روی می نماید، و حکومت بدست می آید و بزرگی نصیب می گردد... ولی هیچ یک از اینها جزو مفاد بیعت نیست و جزئی از معامله نمی باشد. در این جهان عوضی برای چنین معامله و پیمانی نیست که کاملاً همسنگ آن باشد. در این جهان جز اداء و وفاء و عطاء وجود ندارد... و این جهان جز میدان امتحان و آزمون و رنج بردن و بلا دیدن نمی باشد.^۲

^۱ - فی ظلال القرآن / ۱ / ۲۶۱.

^۲ - فی ظلال القرآن / ۱ / ۵۵۰.

بنابراین، پیوسته تمکین را با غلبه و استعلا ربط می دهد و به وعده الهی اعتماد کامل دارد به طوری که ممکن است شخصی پیوسته به امید وقوع تمکین و استعلا در میدان امتحان و ادا و وفا و عطا بسر ببرد و آن گاه جان سپارد و چیزی از این موارد را نبیند ولی اطمینان داشته باشد که پس از مرگش محقق خواهند شد.

البته اساس همه این موارد اندیشه ذاتی سیدقطب نیستند، بلکه زائیده فکر حسن البنا هستند که آنها را در قلب وی کاشته است. حسن البنا می گوید: «مفهوم این امر این است که قرآن کریم مسلمانان را به عنوان اوصیای بشریت قاصر قرار داد و به آنان حق غلبه و سروری بر دنیا داده تا در خدمت این توصیه با شکوه در آیند. بنابراین، این امر به خاطر ماست نه به خاطر غرب و برای تمدن اسلام است نه تمدن ماده.»^۱

لذا این اندیشه عجیب مبنی بر این که ما اوصیا هستیم، به طور کلی هدف شریعت را در قرار دادن مسلمانان به عنوان امتی که از خلال آن انوار علم و حکمت و هدایت و اخلاقی که به ملتها سرایت می کند، را روشن می کند و امر را به وصایت و استعلا و استکبار تبدیل می کند و هرگاه انسان بدین نوع اندیشه تربیت شود، تمکین و استعلا را هدف خویش قرار می دهد که بر اساس آن در تحقیق امتلاک وعده الهی تکیه می زند، نه این که در راستای تحقق بخشیدن رفاه و آبادی و عمران و هموار کردن راههای معیشت و ساخت تمدن و فرهنگ و راه اندازی موسسات و گرامی داشت نوع انسانی و فراهم ساختن مطالبات و نیازهایش برآید. در چنین شرایطی تمکین مفهوم خویش را از دست می دهد و به طوری کلی مقاصد شریعت در حفظ جان برای احیا و اکرام آن

^۱ - مجموعة الرسائل للإمام حسن البنا: إلى أي شيء ندعو الناس / صفحه ۳۸، ط: دار الكلمة للنشر والتوزيع، الطبعة الخامسة، سنة ۲۰۱۲م.

ناپدید می گردد و امنیت دین، آبرو، مال و خرد در خطر می افتد و اساساً منظومهٔ اسلام مختل می گردد و این جریانها در جانب دیگری قرار می گیرند و تمکین به معنای پیروزی و اقامهٔ نظام سیاسی و گرفتن کلیدهای کرسی حکومت جلوه گر شده و وعدهٔ الهی به معنای تضمین ویژه و اختصاصی برای کمک و پیروزی برای آنان نمود پیدا می کند و فقه عمران و آسایش ناپدید می گردد و هر گاه مردم شیوه های معیشت و تسهیل راههای حیات و زندگی را از دست بدهند و شیوه های زندگی برای آنان دشوار گردد، این جریانها با مکابره و عناد در برابر آنان علم می شوند و حقیقت را انکار می کنند و به وهم و پندار دیگری روی می آورند و آن این که انتقاد از آنان در واقع ستیزه گری با شریعت و دین الهی است و ایستادن مردم را به هنگام نافرجامی وضعیت تشکیک در وعدهٔ الهی قلمداد می کنند و به این پندارشان که مردم شریعت الهی را ترک کرده اند، افزوده می گردد و در فرو رفتنشان در جاهلیت افزوده می گردد و آن گاه زمان مغالبه و کشمکش و به دست گرفتن اسلحه پدید می آید و به این حرکت جهاد در راه خدا می نامند؟!

(۵)

مفهوم جهاد

جهاد

پس از این که جریانهای افراطی در اثر قضیه حاکمیت به تکفیر مسلمانان روی آوردند و مسلمانان را به جاهلیتی که به معنای کفر و شرک است، متهم نمودند و بر این امر تاکید داشتند که از قرنهای پیش دین منقطع شده و به کفر قوانین کشورهای اسلامی حکم نموده و به ربودن و ظایف و مأموریتهای حکام و والیان امر منتقل شدند و تیرها را به سمت سینه های مسلمانان شلیک کردند و هدفشان را با قطعی بودن نبرد و کشمکش فقط در گرفتن کلیدهای حکومت و تاسیس کیان سیاسی متمرکز ساختند و آن گاه این اقدام را جهاد نامیدند، در حالی که مفهوم جهادی که خداوند آن را مشروع ساخته است، عملی وسیع و پیشرفته است و جهاد یکی از این شیوه های و صورتهاست.

خداوند جهاد را وابسته به مقاصد شریعت دانسته است که عبارت است از هدایت و احیای انسانها نه نابودکردنشان و خداوند جهاد را محکوم به منظومه ای از ارزشهای حاکمه قرار داده است. شریعت به مجاهدین توصیه کرده است که مبادا درختی قطع کنند و بزی را بکشند و راهبی را در صومعه و عبادتگاهش بترسانند.

خداوند جهاد را با تقدیر امور، مقدار و سرانجام آن مرتبط ساخته اند و هر گاه از حدود و چارچوب بیرون رود یا از مقدار خود تجاوز کند و یا پا را از محلش فراتر نهد و به بدی و ستم و دشمنی تبدیل گردد، آن گاه ما در مقابل دشمنی و تجاوزی قرار گرفته ایم که بر مفاهیم و قضایای شریعت تعدی نموده و آن گاه این اشتباه در فکر و اندیشه آنان جای گرفته است، آن هم پس از فاجعه هولناک تکفیر جامعه که در اثر آن انبوهی از انباشته ها و مفاهیم از آن نشأت گرفته و اصطلاحات شرع شریف را برای اهداف خود جلب می نمایند.

بدین جهت اصطلاحات شرعی مختل شده و برای مردم مخفی می مانند و بلکه بر این کار اشتباهی بزرگ و فاجعه ای هولناک مترتب خواهد شد و آن این که در اثر این تطبیقات غلط و غضب و چپاول اصطلاحات شرع به نفع اهداف و مقاصد خود، مردم نیز از خلال این تطبیقات به مفاهیم شریعت می نگرند و بدین صورت برداشتهایی بسیار قبیح و تاریک در اذهان مردم جای می گیرد و پس از آن که خداوند آنها را به عنوان رحمت و حیات و کرامت برای انسان قرار داده بود، در دید مردم مایه شقاوت و بدبختی خواهند بود.

بخاری از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت کرده است که مردی شبانه با دو شترش آمد و معاذ را در حال اقامه نماز یافت. لذا شترش را رها کرد و پشت سر وی به نماز ایستاد. معاذ سورة بقره یا نساء را در نماز قرائت فرمود. آن گاه آن مرد نماز را ترک کرد و رفت. سپس به او خبر رسید که معاذ در مورد وی سخنی گفته است، از این رو به محضر آن حضرت ﷺ آمد و از معاذ شکایت کرد. آن حضرت ﷺ فرمود: ای معاذ! مگر تو فتنه گر هستی؟ تا سه مرتبه این جمله را تکرار فرمود و آن گاه فرمود: چرا سورة «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ» و «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا» و «وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى» را نخواندی؟ زیرا پشت سر تو انسان مسن و ضعیف و نیازمند نماز می خواند.^۱

بنابراین، این اندرز صریح نبوی ﷺ انسان را در مرحله ای قرار می دهد که اگر در تطبیق شریعت استقلال یافت، مردم را نیز به انجام آن وادار کرد، به طوری که آنان را به مشقت و زحمت انداخت این عمل خطرناک است و آن حضرت ﷺ انجام دهنده این کار

^۱ - صحیح البخاری (۱/ ۱۴۲).

را فتنه گر خوانده است، در صورتی که تردیدی در این امر وجود ندارد که صاحب این عمل دارای فضل بوده و با انگیزه خیر، قصد طولانی کردن نماز را داشته است؟

پس چگونه خواهد شد حال کسی که مردم را تکفیر می کند و در مقابل آنان اسلحه به دست می گیرد و باز آن را جهاد می نامد؟

حسن البنا می گوید: «ای اخوان! در شرایطی که شما در آن قرار دارید سیصد گردان وجود دارد که هر کدام از ما خود را از نظر روحی با ایمان و عقیده، و از نظر فکری با علم و فرهنگ، و از نظر جسمی با تمرین و ورزش مهیا کرده است. در این وقت از من می خواهند تا شما را در عمق دریاها فرو ببرم و به اوج آسمان یورش ببرم و با هر فرد ستمگر و متمرّد به نبرد بپردازم»^۱

به سخن صالح سریه در کتاب «رسالة الايمان» دقت نمایید: «جهاد برای تغییر این حکومتها و اقامه دولت اسلامی بر هر زن و مرد مسلمان فرض است؛ زیرا جهاد تا روز قیامت ادامه دارد. جهاد برای تغییر باطل واجب است، اگر چه طرف مقابل کافر نباشد. چنان که رسول خدا ﷺ فرمود: بهترین شهیدان حمزه است و مردی که در مقابل امام ستمگر قیام کند و او را امر و نهی کند و آن گاه آن امام ستمگر او را به قتل برساند. زیرا در مورد جهاد با کفر اختلافی وجود ندارد مبنی بر این که بزرگترین فریضه و کوهان اسلام به شمار می رود. چرا که آن حضرت ﷺ فرمود: هر کس بمیرد و به جهاد نرود و در دلش شوق جهاد نباشد، بر حالت جاهلیت مرده است.

^۱ - مجموعة الرسائل للإمام حسن البنا: رسائل المؤتمر الخامس/صفحة ۲۹۰، ط: دارالکلمة للنشر والتوزيع، الطبعة الخامسة، سنة ۲۰۱۲م.

بنابراین، آنان که در دفاع از حکومت‌های کفر و در بر ضد قائم کنندگان دولت اسلامی مرده‌اند، آنان کافرند، جز کسانی که با اکراه به میدان نبرد برده شده‌اند، لذا این افراد با توجه با نیت‌هایشان برانگیخته می‌شوند. این قضیه ای خطرناک است که امروز مسلمانان از آن غفلت ورزیده‌اند و این افراد به رسالت مستقلی نیاز دارند؛ زیرا حرکت‌های اسلامی در اثر ترس از خونریزی از قیام علیه این دولت تاخیر کرده‌اند؛ چون این قضیه که از روز هم روشنتر است، برای آنان واضح نشده است که این دولت، دولت کفر است.»

بدین شکل مفهوم جهاد توسط وی به تکفیر و دشمنی علیه مردم تبدیل گشت و در تاریکی‌های متراکمی غوطه‌ور شده و آن را جهاد نامید.

* * *

مقایسه بین جهادی که خداوند آن را مشروع ساخته و آن را یک وظیفه شرعی ای برای تحقق هدایت قرار داده است و بین تصویر تاریک و اشتباهی که این حرکت‌های افراطی آن را ترسیم کرده اند.

برداشت درست از جهاد از نگاه علمای امت	برداشت غلط از جهاد از نگاه جریانهای افراطی
۱- گستردگی مفهوم جهاد: به طوری که جهادی که خداوند مشروع ساخته است، یک امر نورانی و مبارکی است که با شیوه های گوناگون محقق می شود. چنان که می توان با قلب، دعوت، استدلال، بیان، رأی و نظر، تدبیر و چاره اندیشی، و در صورت نیاز و امر نهایی با نبرد و کشمکش جهاد نمود. در این مورد به سخنان فقها بنگر: کشف القناع للعلامة البهوتی/۳/۳۶، چاپ: عالم الکتب، سال ۱۴۰۳هـ) و (مطالب اولی النهی/۲/۵۰۳، چاپ: المکتب الإسلامی). ۲- جهاد در نزد عموم علما وسیله است نه هدف و مقصود بالذات	۱- خلاصه کردن جهاد فقط در نبرد و خلاصه کردن نبرد فقط در کشتار. *** ۲- نبرد در نزد آنان هدف

نیست و وسیله عبارت است از احکامی که برای بدست آوردن احکام دیگر مشروع شده اند، بنابراین، خود آنها مقصود نیستند. چنان که امام علمای مقاصد، علامه طاهر بن عاشور در (مقاصد الشریعة/ ص ۱۴۸). وسیله را این گونه تعریف کرده است.

بنابراین، ارتباط جهاد با نبرد متعین نیست، بلکه آنچه مشخص و متعین است، امری است که مقاصد را متحقق می سازد و چه بسا ترک جنگ و نبرد برای تحقیق مقصود جهاد به حساب می آید، تا جایی که شیخ بزرگان شافعی امام رملی در کتاب: (نهایة المحتاج: ۴۶/۸). تصریح می کنی که گاهی جهاد با مستحکم نمودن قلعه ها و خندقها و گاهی با نبرد انجام می گیرد.

۳- در نزد علما هدف بزرگ از جهاد هدایت است. علامه تقی الدین سبکی در (الفتاوی، ج ۲ ص ۳۴۰) چاپ

نهایی است. قرضای در کتاب: (ابن القرية والكتاب، ملامح سيرة و مسيرة ج ۳/ ص ۵۹) می گوید: همان گونه که من با سید قطب در مورد دیدگاهش در مورد جهاد مباحثه نمودم و او تنگترین آرا و سختترین آنها را در مورد فقه داشت و با این کار با کبار فقها و دعوتگران معاصر مخالفت می کرد و معتقد بود تا مسلمانان خود را برای نبرد همه جهان آماده کنند تا اسلام را بپذیرند و یا این که با ذلت و خواری جزیه را پرداخت نمایند.

۳- از نگاه آنان جهاد و نبرد از هیچ جایگاهی در تحقیق هدایت برخوردار نیست.

***	دارالمعرفه بیروت می گوید: وقتی آن حضرت ﷺ علی را به سوی خیر فرستاد، فرمود: «اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند، از شتران سرخ بهتر است.» بنابراین، این سخن آن حضرت ﷺ به هدایت اشاره دارد و حکمت نیز متقاضی همین امر است، زیرا هدف هدایت انسانها و دعوت آنان به سوی توحید و شریعت اسلام است. لذا اگر این کار برای آنان با علم و مناظره و برطرف کردن شبهه به دست آمد، این کار بهتر است و از این جاست که ما می فهمیم که مداد علما از خون شهدا از فضیلت بالاتری برخوردار است. و اگر این کار جز با نبرد ممکن نبود، ما با سه هدف می جنگیم: یا برای هدایت آنان که این بالاترین مرتبه است و یا این که به شهادت برسیم و این رتبه وسط را داراست ، ولی در عین حال انگیزه
------------	---

شریفی برای بذل نفس است، چون عزیزترین چیز را قربان کرده است و این امر مقصود مفضول است و مقصود حقیقی اعلاء کلمه الله است. چنان که امام عز بن عبدالسلام در کتاب: (قواعد الأحکام ۱/۱۲۵) گفته است: وسایل با سقوط مقاصد ساقط می شوند.

۴- جهاد یک حکم شرعی است نه نوعی شور و هیجان و پنج تکلیف بر آن مترتب می گردد، چنان که بر حسب امور و احوال و مقاصد و سرانجام آن، گاهی واجب و گاهی مستحب و در شرایطی حرام می شود و خداوند برای آن احکامی را مقرر فرموده است که گاهی آن را مرتفع می سازد. زیرا گاهی در ظاهرش درست و صحیح به نظر می رسد، اما در حقیقت باطل است، چون در غیر محلش صورت گرفته و بر اساس ضوابط و قوانین خود شکل نگرفته است و هر گاه جهاد از ضوابط شرعی اش بیرون رود،

۴- جهاد یا نبرد از نگاه آنان

یک حرکتی تجاوزکارانه است که هیچ دین و عقلی بر آن حاکم نیست، بلکه امریست برای تزویر مفاهیم، چنان که آنان مرتکب جنایتهایی از قبیل ذوب کردن امور هولناک و گردنزدنها می شوند و این جنایتها را جهاد می نامند و در نتیجه سبب بی دین شدن مردم و مانع ورود آنان به دین خدا می شود.

به دشمنی و کشتار و خونریزی و تلاش
برای تخریب و نابودی زمین می انجامد.
آن حضرت ﷺ در مورد آداب
وضو فرمود: «هر کس بر این بیفزاید،
کار بدی انجام داده و ستم کرده
است.» لذا شریعت عمل آن فردی را
که در استعمال آب از مقدار
مشخصی که شریعت مشخص کرده
است، تجاوز قلمداد نمود را بدی و
ستم نامید، در حالی که این امری
شخصی و فردی به شمار می رود،
پس چه می شود حال کسی که
گردنها را می زند و خونها را می
ریزد و انسانهای در امان را می
ترساند و این کار را در آشفته ترین
حالت انجام می دهد و برای این
رفتارش هیچ ریشه شرعی ای که
نسبت آن به شریعت درست باشد،
ندارد؟ پس مسلما این کار در
حقیقت پاره ای از هواهایی است که
اصحاب خود را به بازیچه گرفته اند

تا از رهبری و غلبه بر مردم که در دلهای بیمارشان نهفته است سیر شوند و باز همه این جنایتها را به شریعت مبارک نسبت می دهند و با این کارشان مردم را از وارد شدن به دین خدا باز می دارند.

بنابراین، جهاد یک حکم شرعی است که گاهی واجب بوده و در شرایطی که شروط آن یافته نشوند و اصحاب آن در ریختن خون مردم غرق شده و آن را از باب صد دشمنی و تلاش برای ایجاد امن برای جوامع و توقف هتک حرمتها به شهوتهای نفسانی برای کشتار و غلبه تبدیل کنند، حرام قرار می گیرد.

امام قزافی در کتاب: (الفروق، ۱/۱۳۵). می گوید: همانگونه که خداوند احکام را مشروع ساخته است، اموری را برای رفع آنها نیز مشروع ساخته است.

**مقایسه دیدگاه جمهور علما در مورد مفهوم جهاد و دیدگاه انحرافی
سیدقطب که در واقع عین دیدگاه حسن البنا نیز می باشد**

دیدگاه منحرف سیدقطب	دیدگاه جمهور علما
جهاد از نگاه سید قطب به معنای نبرد با همه جهان است. قرضاوی در کتاب: (ابن القرية والكتاب، ج ۳ ص ۵۹). می گوید: همان گونه که من با سیدقطب در مورد دیدگاهش در مورد اجتهاد مباحثه نمودم، در مورد قضیه جهاد نیز با او گفتگو کردم و مبنای افکارش را تنگترین آرا و سختترین نظریات در مورد فقه اسلامی در مقابل کبار فقها و دعوتهای معاصر تشکیل می داد و مسلمانان را برای نبرد با همه جهانیان فرا می خواند تا جهانیان یا اسلام را بپذیرند و یا این که از روی ذلت و حقارت جزیه پرداخت کنند. من می گویم: این اندیشه،	قرضاوی در کتاب: (ابن القرية والكتاب، ملامح السيرة ومسيرة، ج ۳ ص ۶۱، چاپ دارالشروق، قاهره سال ۲۰۰۸م) می گوید: از جمله مواردی که ما با استاد سیدقطب مخالف هستیم، این است که او مخالفان فکری خود از علمای معاصر را در مورد جهاد به دو مورد متهم می کند: ۱- مورد اول که سیدقطب مخالفانش را بدان متهم می کند: سادگی، غفلت و کودنی و امثال این موارد است که مربوط به قصور در جانب عقل و ادراک است. ۲- ترس و ضعف درونی و شکست روانی در مقابل فشارهای غربی معاصر و تأثیر استشراق فریبکار و آنچه مربوط به جانب نفسی و اخلاقی است.

اساس اندیشه حسن البنا را نیز شکل می دهد. چنان که وی می گوید: اینک ما در شرایطی هستیم که بازوی دعوت سخت و چوب آن صفت شده است و گاهی به هدف خورده و گاهی به هدف نمی خورد و گاهی مؤثر واقع شده و گاهی خیر.

از بزرگان، افراد شاخص، هیئتها و احزاب می خواهیم تا با ما پیوندند و راه ما را اختیار کنند و با ما کار کنند و این مظاهر بی اساسی را که هیچ غنایی در آن نیست رها کنند و در زیر پرچم قرآن عظیم متحد شوند و در سایه پرچم پیامبر بزرگوار و منهج استوار اسلام قرار گیرند.

اگر این دعوت ما را پاسخ دهند، به نفعشان است و سعادت دنیا و آخرت آنان را تضمین می کند و به وسیله آنان دعوت به وقت

بنابراین، جهاد از نگاه سید قطب نبرد با همه جهان است.

و کسانی که سید قطب آنان را به این موارد متهم می کند، بزرگان این امت در مورد علم، فقه، دعوت و اندیشه به شمار می روند، از جمله: شیخ محمد عبده، شیخ رشید رضا، شیخ جمال الدین قاسمی، شیخ محمد مصطفی مراغی، شیخ محمود شلتوت، محمد عبد الله دراز، احمد ابراهیم، عبد الوهاب خلاف، وعلی الخفیف، محمد ابو زهره، محمد یوسف موسی، محمد فرج السنهوری، محمد المدنی، محمد مصطفی شلبی، محمد البهی، حسن البنا، مصطفی السباعی، محمد المبارک، علی طنطاوی، والبهی الخولی، محمد الغزالی، سید سابق، علال الفاسی، عبد الله بن زید المحمود، و دیگر بزرگان و اندیشمندانی که به دیار باقی و به لقاء الله پیوسته اند و افرادی که در قید حیات هستند و نیازی به ذکر اسامی

و تلاش کمتری نیاز پیدا می کند و اگر انکار نمایند، پس اشکالی ندارد که ما اندکی منتظر بمانیم و فقط از الله تعالی کمک بخواهیم تا گرفتار عذاب شوند و شکست بخورند و به جای این که در کار دعوت می توانستند، سرور و سالار قرار گیرند، به دنبال روی ناچار گردند و خداوند به کار خود غالب است، ولی اغلب مردم نمی دانند. (مجموعة الرسائل امام حسن البنا: رسائل المؤتمر الخامس / صفحة ٢٨٧، چاپ: دار الكلمة للنشر والتوزيع، الطبعة الخامسة، سنة ٢٠١٢م).	آنان نیست. در تعلیق سخن قرضای می گویم: حسن البنا این شیوه نگرش را برای سیدقطب فراهم آورد. اینک به گفته حسن البنا گوش فرادهید: اگر همگی ما تا این حد به تفاهم رسیدیم و به دیدگاهی که از نقطه نظر اخوان برای مطرح کردم، به توافق رسیدیم، در حالی که همه آن مورد تایید قرآن و حدیث است و با دلیل و برهان تقویت شده است و جز دو نفر در آن شک و تردید نمی کند: کسی که روح اسلام در وی نفوذ نکرده و مقاصد قرآن کریم را نشناخته است و دیگری که این امر را فهمیده است، اما ضعف درونی باعث عقب ماندن وی از تلاش و کار شده است. و آن گاه گروه سومی نیز وجود دارد ما آنها را از گروه خودمان به شمار نمی آوریم، آنان که مقصود ما بوده و با آنان سخن می گوئیم. (مجموعة الرسائل للإمام حسن البنا: إلى أي شيء
--	---

	ندعو الناس /صفحة ٤٨/، ط: دارالكلمة للنشر والتوزيع، الطبعة الخامسة، سنة ٢٠١٢م.) بنابراین، این حسن البناست که مخالفان خود را به ضعف درون و عدم نفوذ ایمان به قلوبشان متهم می کند و یا این که می گوید: آنان از قوم ما نبوده و مقصود ما نیستند.
--	---

(٦)

مفهوم تمکین

تمکین

اندیشه تمکین، به عنوان عصب جوهری و اساس محورگونه در منظومه فکری اخوان المسلمین و سایر جریانهایی که از رحم آن بیرون آمده اند، به شمار می رود، به طوری که طرح و تئوری پردازی آن به شیوه ای انجام پذیرفته است که آن را به یک حرکت سیاسی منظم و همگام با یک فرم عمومی برای دیدگاههای متعددشان تبدیل کرده و از فیلتر تکفیر عموم مسلمانان، اعم از ملتها، سازمانها، حکام، شیوخ و مؤسسات عبور کرده است، مبنی بر این که موجودیت این دین منقطع شده و زمین در جاهلیت و فساد و کفر و ارتداد غرق شده و کشمکش و اصطکاک بین آنان قطعی است و باید حوادث خونینی بر ضد جوامع اسلامی - که از روی ظلم و عداوت آن را جهاد نامیده اند - روی دهد و آن گاه به تئوریزه اندیشه ای به نام تمکین روی آورده اند و هدفشان از این کار مجموعه ای تدابیر، تلاشها و طرحهایی است که برای آن برنامه ریزی می کنند تا به قدرت و سلطه و برپایی کیان سیاسی دست یابند و گمان می برند که این تنها راه رسیدن به برپایی دین است.

و برای رسیدن به این برداشتهای جائزانه و تاریک، به دریایی از تأویلات انحرافی و برداشتهای بیمار و ملتبسی متوسل شده اند که با حماسه و انفعال همگام بوده و از احساسات و ادبیات صرف ساخته شده اند، با این که از ابزارهای معرفتی که آنان را در ساخت و استخراج مفاهیم قرآنی به شیوه ای که مقاصد قرآن را محقق ساخته و تجربه مسلمانان را در طول تاریخ احترام بگذارد، کاملاً محروم و بی بهره اند.

در واقع ساخت مفاهیم و استخراج قضایا و مدلولات قرآن، همان ساخت ادراکی سنگینی است که نیازمند ابزارهای علمی، کلیدها، معیارها و ضوابطی است که تضمین

کننده فهم درست و موازینی است که بر سنجش میزان انطباق فهم بر مراد قرآن کمک می کند.

بنابراین، این حرکتی علمی و بسیار دقیق است، زیرا این حرکت ضامن صیانت وحی شریف است از این که فردی چیزی را به آن نسبت دهد که آمیخته با هواهای بشری است و ترجمه غیر مأمون و غیر منطقی را از آن ارائه نماید، و آنکه بر فهم و درک آن به مباحث پرداخته و آن را حق مطلق بداند و به آن لباس مقدس نص شریف بپوشاند؟!

یکی از باشکوهترین و کاملترین مقاصد اهل علم این است که پیگیر درکها و فهمهایی باشند که در هر زمان پدید می آیند و خود را به وحی نسبت می دهند تا واضح گردد که آیا از اساس کافی برخوردار بوده و با ابزارهای فهم درست و مناهج علمی سازگارند تا باقی بمانند یا خیر، بلکه تمایلات بشری و احساسات صرف در آن دخیل بوده و در صدد نسبت دادن چیزی به قرآن هست که قرآن آن را رد می کند و آن فرد گرایشات فکری خود را به آن نسبت می دهد.

معیار سنجش درکها و فهمهایی که خود را به وحی منتسب می کنند، قواعد اصول فقه، علوم بلاغت، معانی و بیان، قواعد فقهی، مقاصد شریعت، مسائل اجماعی امت اسلامی است که با صبر و شکیبایی و تمرین همراه باشد و آن فرد به ره آوردهای ائمه مجتهدین تمرین و ممارست نماید و به تجربیات تاریخی و اندوخته های مسلمانان از تبدیل آیات قرآن به برنامه عملی که ضامن هدایت و بصیرت بوده و با شرایط هر عصر و زمانی هماهنگ بوده است، آگاه باشد.

اما این جریانهای افراطی فهمی غلط و برداشتی انفعالی شکست خورده را در قضیه تمکین ارائه کرده اند که همه آیات و نصوص قرآن را - که در این باب وارد شده اند - شامل نشده و از ترکیب و تنسيق نیکویی برخوردار نیست و نتایج فهم آن با سایر موارد شرع مقایسه نمی شوند تا فهم و درک با آن منسجم گشته و در مصاف هم قرار نگیرند.

لذا در اثر غایب شدن این منهج، آنان یک آیه را از قرآن گرفته و مفهوم تمکین را از خلال آن به تصویر کشیده اند، تمکینی که به نظر آنان مجموعه ای از تدابیر و برنامه هاست که راه رسیدن به سلطه را برای انسان فراهم می کند و با استنباط به آن اسلام را به احتکار خود در آورده و فقط آنان شایستگی اقامه آن را داشته و از میان مسلمانان تنها آنها سزاوار وعده الهی به نصرت و یاری هستند و بس و این پیش درآمدی برای تکفیر همه امت اسلامی به نظر می رسد.

در حالی که اگر ما تئوریزه ای را که این جریانهای افراطی ارائه کرده اند، رها کنیم و به منبع اصلی قرآن بازگردیم و هر کلمه ای را که ماده «تمکین» از آن اشتقاق یافته است، از قبیل: «مکن»، «نمکن»، «مکنّا» که با خود الفاظ تمکین وارد شده اند و یا الفاظی که مفید این معنا بوده و یا با تعابیر دیگری وارد شده اند، جمع آوری نماییم و در عین حال دو نمونه بزرگ، یعنی داستان حضرت یوسف و ذوالقرنین را در کنار آن قرار دهیم ، متوجه خواهیم شد که ما در انوار و افقهای گسترده ای از دیدگاههای قرآنی شناور می شویم که به طور کلی از نقطه نظر اینها تفاوت دارد.

و نیز تمکینی که اینها مطرح می کنند، اندیشه ای است که کاملاً در خلط و التباس قرار داشته و این جریانهای اسلامی به نحوی آن را طرحریزی کرده اند که به طوری

کلی دیدگاه انسان را نسبت به دین الله و مقاصد عالی و رفیع آن از قبیل: ارزشها، عمران، هدایت و رحمتی که برای بشریت به همراه دارد، تغییر می دهد.

وقتی ما معنی یا تعبیر و یا مفهوم تمکین را از کتب بزرگوار ائمه جستجو می کنیم، هیچ اثری برای آن نمی بینیم تا جایی که دکتر محمد صلابی که از شخصیت‌های معاصر و متشدد اخوان به شمار می رود، در آغاز کتاب «فقه التمکین فی القرآن الکریم» که پایان نامه دانشگاهی ایشان از دانشگاه سودان است، می نویسد: تا جایی که اطلاعات محدود من اجازه می دهد، مباحث این موضوع جدید به نظر می رسند، چنان که نگارش در این مورد و توجه به آن اخیراً آغاز شده است. و در ادامه می افزاید: به نظر من ماده فقه تمکین از مباحث مهم و پایان نامه های ارزنده ای است که می طلبد پژوهشگران به این جانب همت گمارند.^۱

علت این امر نیز عمق فهم گذشتگان برای مفهوم تمکین است، آن گونه که قرآن آن را مطرح نموده و آن نتیجه و اثر مجموعه ای از اوامر و دستورات قرآن به ایمان، اخلاق، هدایت، تلاش، کار، عمران، خلاقیت، تمدن و پژوهش علمی در منظومه ای از علوم انسانی بر اساس وحی می باشد.

لذا اگر مسلمانان بر اساس این پیش زمینه ها حرکت نموده و مبادی آن را برپا داشتند، خداوند در جهان آوازه آنان را بلند می کند و نام نیکی از آنان برای جهانیان برجا می گذارد و مردم دنیا از آنان به خوبی یاد می کنند و تمدن و عمران آنان و

^۱ - فقه النصر والتمکین فی القرآن الکریم أنواعه، شروطه، أسبابه، مراحلہ وأهدافه / ص ۶، ط: مؤسسة اقرأ، القاهرة، سنة ۲۰۱۴م.

اصالتشان را در مجالهای مختلف علمی پاس می‌دارد و دیگر تمدنها برای دریافت اسرار علم و معرفت به سمت آنان دست دراز می‌کند و برای آموزش به سرزمینهای آنان بار سفر می‌بندند و اخلاق نیکو و ارزنده آنان را مشاهده می‌کنند و این امت، قبل از دلالت علم و گفتگو و مناظره، خود دلیلی بر مسلک و تطبیق الهی قرار می‌گیرد، لذا خداوند این اثری که از استحکام پایه های تمدن و مراکز علمی که در نزد آنان یافته شده و در جهان بروز پیدا کرده است، را تمکین نامیده است، نه این که مسلمانان در طول تاریخ تلاش کرده اند، تا قضیه تمکین را محقق سازند، زیرا تمکین عبارت است از نتیجه، نه اجرا و مقدمه.

از این رو خداوند نابودی شماری از امتهایی که آنان را بر اثر گناهانشان نابود کرده است، آن را تمکین نامیده است؛ زیرا تمکین در حق آنان به معنای تسلط بر علم و فرهنگ است، لذا آوازه آنان در میان امتها، آن هم بر مبنای غیر ایمانی بلند شد، مگر این که تمکین برای فرهنگ و تمدن مؤمنین بوده و بر اساس تعریف به محاسن و خوبی های این دین نمود پیدا می کند یا این که در اختیار تمدنی قرار می گیرد که بر اساس ایمان حرکت نمی کند و آنگهی شیوه های بحث علمی در نزد آنها به روشهایی تبدیل می شود در منظومه فکر و اندیشه قضیه الوهیت را انکار نموده و آن را کنار می نهد و این واقعیتی است که در طول تاریخ بشری در اثر کشمکش ایمان و کفر روی داده است.

وقتی این جریانهای افراطی پا به عرصه نهاده و به تکفیر مسلمانان اقدام نمود و مدعی انقطاع دین شدند و چنین اذعان کردند که همه بشریت در تاریکی کفر غرق شده است، بر اساس فهم خودشان به برنامه ریزی کیفیت اقامه این دین آغاز کردند در حالی که طرح آنان از ابزارهای فهم وحی بسیار قاصر و ناتوان بود، لذا مفهوم تمکین را گرفته

و آن را بر معنایی حمل نمودند که برای آن پیا خواسته بودند و آن را از نتیجه به مقدمه و از یک عمل الهی که آن را برای کسانی که در آنها تلاش را می بیند، به یک سری برنامه هایی که برای آن اقدام نموده اند و برای آن می جنگند تبدیل کردند و این امر از خلال راههای پریشان کننده ای در شناسایی وحی و استخراج معانی آن به دست آمد.

آنچه بر بُرد مرکزی اندیشه تمکین از منظومه فکری جریانهای افراطی دلالت می کند، سخن دکتر علی صلابی در کتاب «فقه النصر والتمکین» است که می گوید: همانا تمکین برای دین الله، بزرگترین هدف بوده و شامل همه مفردات و واژه هایی است که برای اسلام و دعوت به آن در تمام مراحل و اهداف و وسائل آن بکار برده می شود و نیز شامل حرکت و تلاشهای مربوط به آن و سازماندهی و اهدافی که در دعوت و حرکت به سوی آن، و انواع تربیت، اهداف و وسائل آن می شود.^۱

در ادامه دکتر صلابی بحث جدیدی را تحت عنوان: اهداف تمکین پی گرفته و می گوید: یکی از قضایای مهمی که تحقیق در این مورد را ایجاب می کند، اهداف و مقاصد اساسی تمکین است و اگر ما به نصوص کتاب و سنت مراجعه کنیم، موارد زیر را در مورد اهداف تمکین می بینیم:

۱- جامعه اسلامی می تواند قدرت و نفوذ سیاسی را اقامه نماید.^۲

شگفت اینجاست که وی پس از طرح این مبحث به جزئیاتی پرداخته و غرق فروعاتی می شود که به گمانش در نتیجه اقامه سلطه سیاسی به دست آمده اند و تا پایان

^۱ - فقه النصر والتمکین فی القرآن الکریم أنواعه، شروطه، أسبابه، مراحلہ وأهدافه / ص ۴۳۹.

^۲ - فقه النصر والتمکین فی القرآن الکریم أنواعه، شروطه، أسبابه، مراحلہ وأهدافه / ص ۴۵۳.

کتاب رشته کلامش را از دست داده و جز این یک مورد-اقامه سلطه سیاسی - هدفی دیگر را برای ما ارائه نمی کند.

در ادامه در توضیح مراحل تمکین به مرحله ای می رسد که آن را مرحله مغالبه می نامد و می گوید: همانا افراد در مرحله مغالبه «پیروزی» باید مفهوم جهاد را به صورت کامل و عام آن دریابند و کادرهای آن در تمام مراحل برای حرکت به سمت به دست گرفتن امور حکم و تحکیم شریعت الهی و تمکین برای دین خدا آماده باشند، همانا حرکت مسلمانان در مرحله مغالبه تخته‌های ستمگران و طاغوتها را می لرزاند و هر گاه دعوت یک مرحله ای را پشت سر می گذرانند، ترس و وحشت ستمگران افزایش می یابد و پایان احکام جاهلی نزدیک می شود، براستی تیرهای دعوت پایه های تخته‌های طاغوتها را نشانه رفته اند و یکی از اهداف مهمی که باید برای آن تلاش شود، گرفتن کلیدهای حکمرانی از دستهای آنان است.^۱

بنابراین تمکین از دیدگاه آنان عبارت است از:

- ۱- بزرگترین هدف واژگان کاری برای اسلام.
- ۲- اقامه سلطه و نفوذ سیاسی.
- ۳- مغالبه مهمترین مرحله تمکین.
- ۴- مغالبه از نگاه وی جهاد است.
- ۵- حرکت مغالبه و جهاد تخت طاغوتها را می لرزاند و به حکم جاهلی پایان می دهد و کلیدهای حکمرانی را از دست آنان بیرون می کند.

^۱ - فقه النصر والتمکین فی القرآن الکریم/ص ۴۳۳.

لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم و إنا لله و إنا إلیه راجعون.

اساس و مبنای استدلال این جریانها، این آیه قرآن کریم است: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ)^۱ یعنی: «(یوسف) گفت: مرا بر خزائن این سرزمین بگمار. که من نگاهدارنده ای دانا هستم.»

آنان می گویند: این آیه قرآن کریم دلیلی بر مشروعیت تلاش برای امارت و طلب حکم و بپا خواستن برای آن است و گاهی برای اثبات مدعایشان عباراتی از مفسرین را ذکر می کنند و دیدگاه اصیل قرآنی که مفهوم تمکین را که یک سنت الهی است، از نگاه آنان پنهان مانده است.

سید قطب در ذیل این آیه سخنی بسیار خطرناک ذکر نموده و مفاهیمی درج کرده است که در اوج التباس و درهم آمیختگی قرار دارند.

چنان که اگر کسی تفسیر این آیه را فی ظلال^۲ مطالعه نماید، خودش را در مقابل دیدگاههای تکامل یافته ای می بیند که در اثر شدت غرابت و شگفتیشان، خود سزاوار کتابی برای مناقشه و تردید هستند.

در عین حال من فرازهایی از دیدگاه وی را در نقاط مشخصی به صورت خلاصه مطرح خواهم کرد و تعلیقات کوتاهی بر آنها خواهم زد تا اوج اختلاط و التباس عمیق

^۱ - [یوسف: ۵۵].

^۲ - فی ظلال القرآن/ ۴/ ۲۰۰۶ - ۲۰۱۳.

وی که در اندیشه تمکین که قرآن به تشریح آن می پردازد، روشن گردد و این که چگونه در برداشتهای تاریکی دست و پا زده و مفاهیم قرآنی را مسخ نموده است.

اصولی که سید قطب آن را پیش گرفته، این است که آیه: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ) فقهای اسلام را به تأمل واداشته است و این گمان به وی دست داده است که او از خداوند امارت را طلب نموده و در این مورد تلاش کرده است، در حالی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از خواستن امارت نهی فرموده است. چنان که امام مسلم در صحیح خودش از عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ به من فرمود: «ای عبدالرحمن! امارت را طلب نکن؛ زیرا اگر تو آن را به خواهی و به تو داده شود، تو به آن سپرده می شوی و اگر بدون خواسته و تمایل قلبی ات، به تو داده شود خداوند تو را کمک خواهد کرد.»^۱

خرد مسلمان در می یابد که قرآن وحی الهی است و سنت کریمه نیز وحی خداوند به شمار می رود و هیچ تناقضی در آنها وجود ندارد و مسلکهای دقیق علمی نیز شیوه های ربط و توافق را که نصوص کتاب و سنت را با هم منسجم می سازند، استخراج می کنند. لذا شیوه های علما در کشف وجوه ربط و تناسق و انسجام در میان واژگان الهی که در سوره یوسف در آیه: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ) وارد شده، متعدد گشته است. با این که برداشت سید قطب این بوده است که یوسف در تلاش بوده تا به امارت دست پیدا کند و در پاسخ آن نظریه بسیار شگفتی را مطرح کرده است که بیانگر شدت

^۱ - صحیح مسلم ۵/۶، کتاب الإمارة، باب النهی عن طلب الإمارة، ط: دار النوادر، دمشق، سنة

انحراف وی و غوطه ور بودن عقل وی در تاریکی بوده و نشان از سردرگمی وی در برداشتها و مفاهیم اشتباه وی دارد.

موارد زیر نشأت گرفته از دیدگاه سیدقطب می باشند:

۱- متهم ساختن خرد فقها و عقلانیت فقه مبنی بر این که در طول قرن‌ها خشکیده و جامد شده است.

۲- فقه از خلال حرکت جامعه اسلامی نشأت گرفته و خیزش جامعه فقه را شکل داده است.

۳- تفاوت در میان فقه حرکت و فقه اوراق و متهم ساختن کسانی که این را نمی دانند، مبنی بر این که آنان فقیه نیستند و با توجه به طبیعت فقه و طبیعت این دین، در آنها طبیعت فقهی وجود ندارد.

۴- احکام فقهی در فراغ و خلأ پدید نمی آیند و بقا پیدا نمی کنند و منظور وی از این امر اشاره به زوال امت اسلامی است؛ زیرا وی آن را تکفیر نموده و آن را به جاهلیت و شرک متصف نموده است، از این رو از نگاه وی احکام فقهی با از بین رفتن امت از بین رفته اند.

۵- عدم تزکیه نفس و نامزدی آن برای مناصب احکام فقهی که در جامعه اسلامی شکل گرفته تا جامعه اسلامی را شکل دهد و هر گاه جامعه اسلامی از بین برود، بالتبع احکام فقهی نیز از بین می روند.

۶- حرکت عنصر سازنده این جامعه است.

۷- حرکت مستمر در جامعه اسلامی توانمندیهای مردم را بر حسب آزمایش و صبر به صورت اتوماتیک جدا می کند؛ بنابراین؛ همه جامعه آنان را نامزد کرده و تزکیه شان می کند.

۸- نمی توان گفت: جامعه پس از آن که استقرار پیدا کرد، هیچ گاه نیاز به تزکیه ندارد، زیرا جامعه در حالت یک حرکت مستمر است و جدایی سازی جایگاههای مردم در آن استمرار دارد.

۹- همه جامعه اسلامی معاصر، یک جامعه جاهلی (کافر) است و این فراغ و خلایی است که هرگز احکام فقهی در آن باقی نمی مانند.

۱۰- سید قطب مدعی معرفت است و فقط او آغاز این سردرگمی را می داند.

۱۱- فعلا دین پاسخگوی نیازهای جامعه جاهل و کافر نیست؛ زیرا او اصلا به شرعی بودن وجود آن اعتراف نمی کند و در این جا مراد از جوامع جاهلی، جوامع اسلامی است، اما پس از آن که آنها را تکفیر نمود.

۱۲- ابتدا و قبل از هر چیزی باید با همه جهان جنگید تا جامعه اسلامی را قائم نمود و آن گاه فقه جدید شکل می گیرد.

بنابراین، وی می خواهد با همه جهان از در کشمکش درآید و این را جهاد می نامد، از این رو ابتدا همه مردم را تکفیر نمود و آن گاه آنان را از فقه محروم ساخت و سپس به نبرد آنان بپا خواسته و در این هنگامه است که فقه جدید شکل می گیرد.

۱۳- ابتدا باید مردم را با قهر وارد این دین ساخت و آن گاه برای آنان شریعت را پیاده کرد.

۱۴- همه این موارد بدان معنی نیست که احکام شریعت فعلاً وجود ندارد؛ خیر، بلکه جامعه اسلامی که آنها را برپا دارد، وجود ندارد.

۱۵- در آخر راز تلاش حضرت یوسف برای ما برای طلب امارت از نگاه وی برای ما نمایان می گردد، زیرا وی در یک جامعه جاهلی بسر می برد که قاعده عدم تزکیه در آن منطبق نیست.

بنابراین، اینها باورهای تاریک و جائزانه ای هستند که نظریه فقهی سید قطب را شکل می دهند و عنقریب در هر بخشی عین سخنش را ذکر می کنیم و به دنبال آن جنایت وی را بر اسلام و مسلمانان و بی حرمتی وی را نسبت به قرآن کریم و تعدی اش بر آیات و معانی آن و الصاق و اتصال فهمها و درکهای حیران و سردرگم و تاریک به آن را ذکر خواهیم کرد.

البته قبل از نقد سخنان وی کافی است تا گواهی فردی مانند دکتر یوسف قرضاوی را ذکر نماییم که معتقد است، سید قطب اصلاً با فقه آشنایی نداشته است. وی می گوید: اگر وی به تحقیق فقه اسلامی می پرداخت و مدتی در کتب و منابع فقهی بسر می برد، قطعاً نگاهش را تغییر می داد، اما تخصص و رنگ فرهنگی وی این فرصت را برایش فراهم نکرد، به ویژه این که منابع فقهی با شیوه و اسلوبشان موافق ذوق فنی و رفیع وی نبودند.

اینک به عبارات و جملات سید قطب در تمام قضایایی که مطرح گردید، توجه نمایید:

۱- متهم ساختن خرد فقها و عقلانیت فقه مبنی بر این که در طول قرن‌ها خشکیده و جامد شده است.

وی می گوید: «زیرا ما این کار را در این مساله ژرف تر و فراتر از این مرز می دانیم، و از ابعاد بیشتری و آفاق فراخ تری برخوردار می بینیم، و تنها به این وجه محدود نمی شماریم. این امر تنها متکی بدین اعتبار نیست، بلکه بر اعتبارات دیگری نیز متکی است و باید آنها را درک کرد و شناخت، تا با درک و شناخت آنها برنامه استدلال با اصول و نصوص را فهم کرد، اصول فقه و اخم آن، سرشت جنبشی بنیادین موجود در ذات خود را دارد، سرشت جنبشی بنیادین که در خردهای فقیهان و در خردگرایی فقه به تمام و کمال در قرون و اعصار سکوت و رکود، فروپژمرده و رکود پیدا کرده است.»^۱

۲- فقه از خلال حرکت جامعه اسلامی نشأت گرفته و خیزش جامعه فقه را شکل داده است.

سید قطب می گوید: «فقه اسلامی در خلا پدیدار نگردیده است، همان گونه که در خلا بر جای نمی ماند و فهم نمیدهد!.. فقه اسلامی در جامعه مسلمان پدید آمده است و از لابلای جنبش این جامعه در رویارویی با نیازمندیهای واقعی اسلامی هستی یافته و سر برزده است. همچنین فقه اسلامی جامعه مسلمان را پدید نیاورده است، بلکه این جامعه مسلمان بوده است که با حق واقعی خود در رویارویی با نیازمندیهای اسلامی، فقه اسلامی را پدید آورده است.

^۱ - فی ظلال القرآن / ۴ / ۲۰۰۶ /

این دو حقیقت تاریخی واقعی، دارای معنی و مفهوم بزرگ هستند، و برای فهم سرشت فقه اسلامی، و برای درک سرشت جنبشی احکام فقهی اسلامی، ضروری می باشد.^۱

۳- قائل به تفاوت میان «فقه حرکت» و «فقه اوراق» و متهم ساختن کسانی که این را نمی دانند، مبنی بر این که آنان فقیه نیستند و با توجه به طبیعت فقه و طبیعت این دین، در آنها طبع فقهی وجود ندارد.

وی می گوید: «کسانی که امروزه این چنین کاری را می کنند، و می کوشند این احکام را تحقق بخشند و پیاده کنند، بدان گونه که انگار این احکام در خلا پدید آمده اند و انگار که امروزه این احکام می توانند در خلا بمانند و به حیات خود ادامه دهند، این چنین کسانی "فقهاء" بشمار نمی آیند و بلکه ایشان "آگاهی از سرشت فقه ندارند! و اصلاً با سرشت این دین آشنا نیستند! مسلماً "فقه جنبش" با "فقه اوراق" اختلاف زیادی دارد.»^۲

۴- احکام فقهی در فراغ و خلأ پدید نیامده و باقی نمی مانند.

وی می گوید: «بدین خاطر است که یک حکم فقهی مستقلاً که در خلا مانده و ادامه حیات داشته باشد و عناصر موقعیت و فضا و محیط و شرائط و ظروفی که

^۱ - فی ظلال القرآن/۴/۲۰۰۶.

^۲ - فی ظلال القرآن/۴/۲۰۰۶/.

نخستین بار در آنها پیدا گردیده است، وجود ندارد... از آنجا که هیچ حکم فقهی در خلا پیدا نگردیده است، نمی تواند در خلا هم بماند و ادامه حیات داشته باشد!^۱

۵- عدم تزکیه نفس و نامزدی آن برای مناصب احکام فقهی که در جامعه اسلامی شکل گرفته تا جامعه اسلامی را شکل دهد و هر گاه جامعه اسلامی از بین برود، بالتبع احکام فقهی نیز از بین می روند.

وی می گوید: «این یک حکم اسلامی است و آمده است تا در جامعه اسلامی پیاده گردد. این حکم در میان واقعیت موجودی پیدا گردیده است و در یک خلا خیالی پدید نیامده است، بدین جهت این حکم پیاده نمی گردد و شایستگی نمی یابد و آثار درست خود را پدید نمی آورد مگر زمانی که در جامعه اسلامی پیاده شود، جامعه ای که در پیدایش خود، و در آمیزه ترکیب بندی اندامی خود، و در رعایت شریعت اسلام به تمام و کمال، اسلامی باشد. هر جامعه ای که همه این ارکان و اصول در آن به وفور یافته نشود، با توجه بدین حکم «خلا» بشمار می آید، و این حکم نمی تواند در آن بماند و ادامه حیات داشته باشد، و شایسته و بایسته همچون جامعه ای نمی باشد، و همچون جامعه ای را نیز شایسته و بایسته نمی کند! همه احکام نظام و سیستم اسلامی بسان این حکم است.»^۲

^۱ - فی ظلال القرآن/۴/۲۰۰۶/.

^۲ - فی ظلال القرآن/۴/۲۰۱۱/.

۶- حرکت عنصر سازنده این جامعه است. سیدقطب می گوید: «جنبش و حرکت سازنده آن جامعه است و جامعهٔ مسلمان زاینده حرکتی است که با عقیدهٔ اسلامی شکل گرفته است.»^۱

۷- حرکت مستمر در جامعهٔ اسلامی توانمندیهای مردم را بر حسب آزمایش و صبر به صورت اتوماتیک جدا می کند؛ بنابراین؛ همهٔ جامعه آنان را نامزد کرده و تزکیهٔ شان می کند.

وی می گوید: «تا خدا میان آنان و اقوام ایشان به حق و حقیقت داوری کند و ایشان را در زمین استقرار و قدرت و عزت بخشد - بدان گونه که نخستین بار مسلمانان را استقرار عطاء فرمود و آنان را در زمین قدرت و عزت بخشید - در این هنگام است که یک نظام و سیستم اسلامی در سرزمینی از سرزمین خدا پایدار می گردد. در این وقت جنبش در فاصله زمانی نقطه شروع تا برپائی نظام و سیستم اسلامی، مجاهدان پویا و تلاشگر خود را جدا کرده است و آنان را برابر معیارها و ارزشهای ایمانی به طبقه ها و چینهای ایمانی تقسیم کرده است. در چنین وقتی مردمان دیگر نیازی به کاندیدا و نامزدکردن خود و سخن گفتن از پاکی خویش ندارند، زیرا جامعه آنان که همگان در آن پا به پای همدیگر و دوشادوش یکدیگر به جهاد و پیکار پرداخته اند، ایشان را می شناسد، و از پاکی آنان سخن می راند، و کاندیدا و نامزدشان می گرداند.»^۲

^۱ - فی ظلال القرآن/۴/۲۰۱۱/.

^۲ - فی ظلال القرآن/۴/۲۰۱۳/.

۸- نمی توان گفت: جامعه پس از آن که استقرار پیدا کرد، هیچ گاه نیاز به تزکیه ندارد، زیرا جامعه در حالت یک حرکت مستمر است و جدایی سازی جایگاههای مردم در آن استمرار دارد.

سید قطب می گوید: «پس از این سخن هم چه بسا گفته شود: اما این کار در مرحله نخستین صورت می پذیرد. وقتی که جامعه استقرار پذیرفت، بعد از آن چه؟ این پرسش کسی است که سرشت این آئین را نمی داند. این آئین پیوسته می جنبد و به تلاش می ایستد و هرگز از پویش و جنبش باز نمی ایستد. این آئین می جنبد و می رزمَد برای آزاد کردن "انسان" هر انسانی که باشد.»^۱

۹ - همهٔ جامعهٔ اسلامی معاصر، یک جامعهٔ جاهلی (کافر) است و این فراغ و خلائی است که هرگز احکام فقهی در آن باقی نمی ماند.

وی می گوید: «این جامعه جاهلی کنونی نیز - با توجه به سرشت نظام و سیستم اسلامی و احکام فقهی آن - خلا بشمار می آید و ممکن نیست این نظام و سیستم در آن جا استوار گردد و این احکام در آن پیاده شود.»^۲

۱۰- سید قطب مدعی معرفت است و فقط او آغاز این سردرگمی را می داند.

می گوید: «من نقطه سرآغاز این سرگشتگی را می دانم، این نه این است که گمان می رود این جامعه ای که ما در آن زندگی می کنیم جامعه اسلامی است و قواعد و

^۱ - فی ظلال القرآن/۴/۲۰۱۳.

^۲ - فی ظلال القرآن/۴/۲۰۰۹.

قوانین نظام و سیستم اسلامی و احکام فقهی آن آورده می شود تا بر این جامعه جاهلی تطبیق گردد، جامعه جاهلی با این ترکیب بندی اعضاء تشکیلاتی و سازمانی ای که هم اینک دارد و با معیارها و ارزشها و اخلاقی که اکنون بر آنها استوار است!

این نقطه سرآغاز این سرگشتگی است. پژوهشگر هر گاه کار پژوهش خود را از این نقطه شروع کند، واری و بررسی را در خلا آغاز می کند و به ژرفای این خلا فرو می رود تا بدانجا که در بیابان برهوت سرگشتگی گم می شود و سرگیجه گشته و سرگردان می شود!

این جامعه جاهلی ای که ما در آن زندگی می کنیم جامعه اسلامی نیست. بدین جهت است که نظام و سیستم اسلامی در آن پیاده نمی گردد و احکام فقهی ویژه این نظام و سیستم در آن اجراء نمی شود و تحقق پیدا نمی کند.

این نظام و قواعد فقهی آن پیاده نمی گردد؛ چون این پیاده کردن ناممکن است، چرا که قواعد و قوانین نظام و سیستم اسلامی و احکام فقهی آن ممکن نیست که در خلا جنبش داشته باشد؛ زیرا سرشت آن چنین است که در خلا پیدا نگشته و در آن جنبش نداشته است!'^۱

۱۱- فعلا دین پاسخگوی نیازهای جامعه جاهل و کافر نیست؛ زیرا وی اصلا به شرعی بودن وجود آن اعتراف نمی کند.

^۱ - فی ظلال القرآن/ ۴/ ۲۰۰۹/.

می گوید: «از سوی دیگر لازم است بدانیم که احکام این آئینی که در دسترس ما است با نیازمندیها و احتیاجات جامعه های اسلامی نمی خواند و پاسخگوی آنها نیست، زیرا این آئین پیش از هر چیز وجود این جامعه های جاهلی را به رسمیت نمی شناسد و بدانها ارزش و اعتباری نمی دهد، و از ماندگاری آنها خشنود نیست. به همین جهت هم نیازمندیها و احتیاجات ناشی از جاهلیتها را درست نمی داند و برای زدودن آنها سخن نمی گوید و پاسخگوی آنها نیست.»^۱

۱۲- ابتدا و قبل از هر چیزی باید با همه جهان جنگید تا جامعه اسلامی را قائم نمود و آن گاه فقه جدید شکل می گیرد.

وی می گوید: «این جنبش قطعاً با فتنه ها و بلاها و اذیت و آزارها روبرو می گردد. در این مسیر کسانی از دین برگردانده می شوند و از دین بر می گردند و کسانی هم با خدا راست می مانند و به عهدی که با او بسته اند وفا می کنند و می میرند و شهید می شوند، و افرادی نیز بر جای می مانند و استقامت و شکیبایی می ورزند و در جنبش و حرکت ماندگار می گردند تا آن گاه که خدا میان ایشان و میان اقوامشان به حق و حقیقت فرمان می راند و داوری می فرماید، و خدا در زمین بدیشان قدرت و شوکت می دهد و حکومت و عظمت می بخشد. فقط در این وقت است که نظام و سیستم اسلامی استوار و برقرار می گردد، آن وقت که رزمندگان جنبش برای پیاده کردن و تحقق بخشیدن نظام و سیستم اسلامی با قالب آن قالب گرفته اند، و با معیارها و ارزشهای آن جدا و ممتاز گردیده اند، بدین هنگام زندگانی ایشان خواستها و نیازهایی پیدا می کند که از لحاظ سرشت و از نظر راه پاسخگوئی بدانها، با خواستها و نیازهای جامعه های جاهلیت و با

۱ - فی ظلال القرآن / ۴ / ۲۰۱۰.

راههای پاسخگوئی ایشان بدانها کاملاً فرق پیدا می کند. در پرتو واقعیت جامعه اسلامی در آن زمان، احکام استنباط می گردد و فقه اسلامی زنده و پویا پدید می آید - نه در خلا - و بلکه در جرگه و گستره واقعیتهای که خواستها و نیازها و مشکلات آن مقرر و معین می شود.^۱

۱۳- ابتدا باید مردم را با قهر وارد این دین ساخت و آن گاه برای آنان شریعت را پیاده کرد.

وی می گوید: «گمان می بریم وقت آن فرا رسیده است که اسلام در درون دلها و جانهای داعیان اسلام، بزرگ و سترگ جلوه گر آید و اسلام را بالاتر و والاتر از آن بدانند که فقط خادم اوضاع جاهلی و جامعه های جاهلی و نیازهای جاهلی باشد و وقت آن است که به مردمان بگویند - به ویژه به کسانی که از ایشان طلب فتوا می کنند - نخست شما به سوی اسلام بیائید و بدان درآئید و پیشاپیش در برابر احکام اسلام کرنش ببرید و از آنها اطاعت بکنید یا به عبارت دیگر، نخست شما بیائید و به آئین خدا درآئید، و بندگی خویش را در برابر یزدان یگانه اعلان بدارید و گواهی بدهید: لا اله الا الله، بدان مفهوم و مدلولی که ایمان و اسلام جز بدان برپا و برجا نمی گردد. این مفهوم و مدلول هم این است که خدا را منحصر کردن به الوهیت در زمین، همچون منحصر کردن او به الوهیت در آسمان و ربوبیت خدا را - یعنی حاکمیت و سلطه و قدرت او را - هم در سراسر زندگی مردمان پابرجا و استوار داشتن، و همچنین کنار گذاشتن ربوبیت بندگان برای بندگان، و آن هم با کنار گذاشتن حاکمیت بندگان بر بندگان، و حذف قانونگذاری بندگان برای بندگان ممکن و مقدور است.

۱ - فی ظلال القرآن / ۴ / ۲۰۱۱ /

هنگامی که مردمان - یا گروهی از آنان - بدین سخن پاسخ مثبت دهند، تازه جامعه اسلامی نخستین گامهای خود را در صحنه وجود بر میدارد. در این هنگام است که این جامعه، محیط واقعی زنده ای خواهد شد که فقه اسلامی زنده، در آن پدیدار و نمودار می گردد و رشد و نمو می نماید و آمادگی رویارویی با نیازهای جامعه اسلامی فرمانبردار عملی شریعت خدا را پیدا می کند و می تواند پاسخگوی مشکلات آن جامعه باشد.^۱

۱۴- همه این موارد بدان معنی نیست که احکام شریعت فعلا وجود ندارند؛ خیر، بلکه جامعه اسلامی که آنها را برپا دارد، وجود ندارد.

می گوید: «این سخن هم بدین معنی نیست که به هیچ وجه هم اینک احکام نصوص شرعی راجع بدانها در قرآن و سنت عملا موجود نبوده و از دیدگاه شریعت مقبول نیست، و لیکن چیزی که مراد است تنها این است که جامعه ای که این احکام برای آن مقرر گردیده است و جامعه ای که این احکام جز در آن تحقق نمی پذیرد و پیاده نمی گردد - بلکه آن جامعه ای که این احکام جز با بودن آن برپا و بر جانمی ماند - هم اکنون عملا وجود ندارد. بدین جهت وجود عملی احکام مربوط و منوط به برپائی و برجائی چنان جامعه ای می گردد و التزام و تعهد بدان احکام بر عهده هرکسی است که در آن جامعه جاهلی اسلام را می پذیرد و خویشان را مسلمان می داند و در برابر جاهلیت برای برپائی و برجائی نظام و سیستم اسلامی می جنبد و به پیکار می ایستد، و به جان می پذیرد همه چیزهائی را که گریبانگیر کسی می گردد که در راه خدمت بدین آئین تلاش و کوشش و کارزار و پیکار می کند در مقابله و مبارزه با جاهلیت و

^۱ - فی ظلال القرآن/ ۴/ ۲۰۱۱.

طاغوت‌های جاهلیتی که خود را خدا گونه خوانده اند و کرده‌ها و گروه‌ها و دسته‌های عامّه مردمان هم در برابر این طاغوت‌ها کرنش برده‌اند و از ایشان اطاعت کرده‌اند، و نیز از شرک در ربوبیت خشنود گردیده‌اند و آن را بسندیده‌اند.^۱

۱۵- در آخر راز تلاش حضرت یوسف برای ما برای طلب امارت از نگاه وی برای ما نمایان می‌گردد، زیرا وی در یک جامعه جاهلی بسر می‌برد که قاعده عدم تزکیه در آن منطبق نبود.

وی می‌گوید: «امید است این گفتار برای ما پرده از حقیقت حکم درباره موقعیت یوسف علیه السلام بردارد و آن را کنار بزند. یوسف علیه السلام در جامعه‌ای نمی‌زیست که در آن قاعده خود را نستودن و از پاکی خود نگفتن در پیش مردمان و طلب ریاست و مقام کردن براساس آن، منطبق گردد و صحیح و درست در این مقطع زمانی باشد. همچنین یوسف می‌دید که شرائط و ظروف روزگار بد و اجازه می‌دهد که حاکم فرمانروائی بشود، نه خادم و چاکری در این اوضاع و احوال جاهلی باشد.»^۲

اینک پس از این برداشت جنجال برانگیز و جائزانه به تعقیب و توضیح ما نیز توجه نمایید.

۱- همه این سخنان نشأت گرفته قاعده اول سید قطب بوده و بر اصل نخست وی استوار هستند که عقلانیت وی را شکل می‌دهند و آن قضیه تکفیر جامعه و متهم ساختن

^۱ - فی ظلال القرآن/۴/۲۰۱۳.

^۲ - فی ظلال القرآن/۴/۲۰۱۳.

آن بر جاهلیتی است که عبارت از شرک بوده و حکم به انقطاع این دین از وجود هستی داده و به کرسی داوری بر کشمکش و ستیز با آن برای ساخت جامعه اسلامی می نشیند. در صفحات گذشته از کتاب: «عدالت اجتماعی در اسلام» این مطلب را نقل کردیم که: وقتی ما چهره اسلام امروز را در پرتو این تقریر الهی برای مفهوم دین و اسلام می نگریم، وجودی برای این دین نمی بینیم، همانا این وجود از زمانی متوقف شد که آخرین مجموعه از مسلمانان از یگانه دانستن خداوند سبحان در حاکمیت حیات بشر عقب ماندند.^۱

و نیز در کتاب «معالم الطريق» می گوید: «همانا وجود امت اسلامی از قرنهای پیش منقطع به شمار می رود».^۲

بنابراین، ما در مقابل طرحی قرار داریم که مسلمین تکفیر می شوند و بلکه حکم به وقوع کفرشان از زمانهای بسیار دور می شود و آنگهی گام دوم برداشته می شود و آن این که احکام فقهی به خاطر منعدم بودن جامعه اسلامی که امکان باقی ماندن آن در آن فضا میسر است، نیز برداشته می شوند.

۲- این طرح مذکور با تمام واژگان آن امری بسیار خطرناک است، زیرا ادعای انقطاع دین و شیوع جاهلیت و انعدام فقه و بالتبع انعدام احکام و فروع آن را به دنبال دارد که در واقع دشمنی آشکاری علیه دین اسلام و رسالت محمدی به شمار می رود، رسالتی که خداوند آن را پایان بخش همه رسالتها قرار داده و آن را به عنوان رحمتی

^۱ - العدالة الاجتماعية فی الإسلام / ص ۱۸۳ / ط: دار الشروق، القاهرة، سنة ۱۴۱۵هـ - ۱۹۹۵ م.

^۲ - معالم فی الطريق / ص ۸.

برای عالمیان مقرر فرموده و این امت را بهترین امت معرفی کرده است که برای هدایت مردم بیرون شده است، آن گاه سید قطب آن را از سالهای متمادی قبل، امتی کافر و جاهل معرفی می کند!

۳- سخنان وی نشأت گرفته از جهل فراگیر و پنهان ماندن تام از طبیعت این دین و کیفیت زندگی و معیشت با آن در شرائط و احوال گوناگون آن می باشند؛ زیرا مسلمانان سیزده سال در مکه بسر بردند در حالی که اهل مکه با آنان دشمنی می کرد و با کل دین می جنگید و مسلمانان با همین دین در حبشه در میان گروهی بسر می بردند که با آنان مخالف بودند، اما با این تفاوت که در مخالفت با اهل مکه برابر نبوده و با خوبی با آنان رفتار می کردند و مسلمانان در مدینه قبل از هجرت آن حضرت ﷺ در میان اقلیت متوسطی چون یهود، اوس و خزرج بسر می بردند و اغلب آنان غیر مسلمان بودند و نیز مسلمانان با این دین در دوران مدنی پس از هجرت آن حضرت ﷺ بدانجا با جمعیت حداکثری زندگی می کردند و در آنجا چند دستگی یافت می شد و مسلمانان دیگران در میان خود تحمل می کردند و برای آنان جا باز می کردند. بنابراین، این دین چهار نمونه زندگی را برای ما در اوساط مختلف و محیطهای متفاوت عرضه نموده است و آن گاه این اندیشه سید قطبی پا به عرصه می نهد و مدعی می شود که این دین از بین رفته و منقطع شده است؟!

۴- فقها را به جمود و رکود متهم می کند و این دشمنی بزرگی در تاریخ علم در امت اسلامی به شمار می رود مبنی بر این که حرکت فقها به صورت کامل ناپدید گشته است، پس چگونه آنان احکام و سائل را رصد نموده و به جستجو و کنکاش هر گونه حادثه، و مسأله جدیدی که در دیار امت اسلامی روی داده است، پرداخته اند و چگونه در اثر کمال بینش آنان نسبت به شرع شریف و مقاصد و اهداف و ابزار آن، آن

را برداشت نموده و کیفیت آن را مشخص ساخته و در مورد آن به تحقیق پرداخته اند تا این که برای آن حکم شرعی یافته اند؟ تا جایی که شیخ محمد ابوالمزایا کتانی کتابی به نام: «طبقات المجتهدین» گردآوری نموده و در آن از پنج هزار مجتهد یاد کرده است که این خود بیانگر این امری است که منقطع نشده و در هیچ عصر و نسلی دروازه آن بسته نشده است؟

۵- تجاوز بر مقام سیدنا یوسف علیه السلام و ادعای این امر که او در عصر جاهلی بسر برده و احکام فقهی در آن عصر اجرا نشده و او مخاطب احکام نبوده است؛ زیرا فقه و احکام آن در فراغ باقی نمی مانند و مسلماً این جهالت بزرگی نسبت به مقام این پیامبر بزرگوار است که با فقه سابق حکم و داوری نمی کند، بلکه در هر مسأله ای برایش وحی و بیان الهی می آید.

۶- حضرت یوسف علیه السلام امارت را نطلبیده و برای آن تلاش نکرده است و استدلال از آیه: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ)^۱ اشتباه بزرگی در فهم دلالت و دور بودن از سیاق قرآن بوده و تحمیلی برای دلالتهای قرآنی و تصرفات و عملکرد انبیا برای اوهام و ذهنیهایی است که در درونشان حیران و سردرگم هستند. آن گاه آنها را بر تصرفات انبیای الهی و دلالات قرآن تحمیل نموده و از زبان قرآن چیزی استخراج می کنند که قرآن نگفته و برداشتهای پیش ساخته خودشان را به عنوان حاکم و فرمانروا قرار می دهند و همه این موارد اشتباه بزرگ هستند.

۷- کلید فهم این آیه مبارک: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ)^۲ علم است، چنان که خداوند حضرت یوسف را در چندین آیه پی در پی به علم ستوده است. و

^۱ - [یوسف: ۵۵].

^۲ - [یوسف: ۵۵].

چون علم شگفت انگیز وی نسبت به امور کشاورزی و مهار بحران در روزگار فقر و گرسنگی آشکار گردید، مردم مصر که در امور کشاورزی خبره بودند، گواهی دادند که به وی فهم و دانش و پختگی بی نظیری عنایت شده است، از این رو چندین بار پادشاه مصر یوسف را به دربار طلبید، اما او انکار ورزید و چون در محضر پادشاه قرار گرفت، هر پستی را که او می خواست، به وی عرضه نمود و یوسف پس از اصرار آنان مقام وزارت و یا مشاور امور اقتصادی را پذیرفت و خود هرگز آن را طلب نکرد و برای آن تلاش ننمود، بلکه از وی خواسته شد و با اصرار شدید آنان روبرو شد و او آن را انکار نمود و به زودی شرح و تفصیل این مطلب خواهد آمد تا اشتباه در فهم این آیه زدوده شود.

و اینکه به صورت مفصل در مورد قضیه تمکین از خلال عقلانیت ازهر شریف و متدهای استنباطی آن بحث می شود.

* خداوند بارها کلمه تمکین را برای مؤمن و کافر در حق امتهای گذشته و در حق عامه بشریت بکار برده است و هر کجا که خداوند از تمکین سخن به میان آورده است، آن را به خود نسبت داده است، و ما ملاحظه می کنیم که خداوند در تمام مواردی که از تمکین سخن فرموده است، آن را تصرفی الهی بشمار آورده است نه تکلیفی برای بشریت، زیرا آن مفهومی است که خداوند آن را می سازد و یک حکم تکلیفی نیست. خداوند سبحان می فرماید: (وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا

تَشْكُرُونَ^۱، یعنی: «و به راستی شما را در زمین (تمکین) استقرار دادیم و در آن برای شما زیستمایه ها پدید آوردیم، اندکی سپاس می گزارید.»

معنای تمکین در این آیه این است که الله تعالی در این کره زمین مجال جاذبه و درجه حرارت و هوا را به شیوه معینی فراهم ساخته و پوشش جوی و درختان و عملیت تبخیر، ابرها و بارانها، جریان رودخانه ها، وجود کشتها و میوه جات را به وجود آورده است.

لذا خداوند این آفریده الهی را تمکین نامیده است چنان که محل اقامت ما را در مریخ یا زهره و یا کره دیگری قرار نداده است، زیرا در آن سیارات و اجرام آسمانی، این عوامل یافت نمی شوند، از این رو این مقدمات و بسترها و تصرفات الهی را که خداوند در کره زمین فراهم ساخته است، تمکین نامیده می شوند. حتی تمکین امری است که برای غیر مسلمان نیز فراهم می آید. خداوند می فرماید: (أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمْكِنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِطْرَارًا) [الأنعام: ۶] یعنی: «آیا ندیده اند که پیش از آنان چه بسیار از امتها را هلاک کردیم که به آنان امکان و اقتداری در زمین داده بودیم که به شما [چنان] امکان و اقتداری نداده ایم و [باران] آسمان را بر آنان پی در پی فرستادیم.»

بنابراین، به میزان نعمتها و طبیعتهایی که خداوند برای آنان فراهم ساخته و باران کافی را برای آنان سرازیر ساخته است، چنان که بیابانها آفریده شده اند و کشاورزی شکل گرفته و سرمایه های دریایی یافته می شوند. آن گاه خداوند فرمود: (وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ

^۱ - [الأعراف: ۱۰].

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ) یعنی: «و جویباران پدید آوردیم که فرودست [خانه های] آنان روان بود.»

بنابراین، ثروتها به صورت مستمر به سوی آنان متراکم می شوند و این به معنای وجود فراخی و آسایش است و همگی این موارد به معنای تمکین است، در عین حال این تمکین مقید و مرتبط با ایمان نیست. چرا که خداوند می فرماید: (فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ)^۱، یعنی: «آن گاه آنان را به [کیفر] گناهانشان نابود کردیم و پس از آنها امتی دیگر پدید آوردیم.»

بنابراین، در جایی ثروت فراوان و در جایی دیگر برنامه ریزی و در جایی دیگر اجرای آن یافته می شود و بدان تمکین نامیده می شود، اما این تمکین گاهی مقرون با ایمان و گاهی به غیر ایمان همراه است، چنان که اقوامی یافته می شوند که مسلمان نیستند، اما خداوند به جایگاه و نفوذ بین المللی و سیاسی که در عصر خویش از آن برخوردار بودند، تمکین نام نهاده است و قطعاً الله این تمکین را به آنان عطا کرده بود.

خداوند می فرماید: (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)^۲، یعنی «کسانی که اگر در زمین به آنان تمکین دهیم نماز بر پای دارند و زکات پردازند و به کار پسندیده فرمان دهند و از کار ناپسند باز دارند و سرانجام کارها خدا راست.»

^۱ - [الأَنْعَام: ۶].

^۲ - [الحج: ۴۱].

و نیز در جایی دیگر می فرماید: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا)^۱، یعنی: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که بی شک آنان را در این سرزمین جانشین سازد، چنان که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین ساخت. و [آن] دینشان را که برایشان پسندیده است برایشان استوار دارد و برایشان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند.»

براستی اندیشه تمکین در حق ملت‌ها مانند اندیشه محبت و مودّت در حق افراد است، چنان که ممکن نیست ما فردی را مکلف نماییم و به او بگوییم: محبت را در دل مردم جای بده، بلکه ما به او می گوییم: اخلاق و رفتار را با مردم درست کن و با اخلاق نیکو معامله کن و در حق آنان انصاف را رعایت کن در این هنگام خداوند محبت تو را در دلهای آنان جای می دهد.

امام بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، خداوند، بنده ای را دوست داشته باشد، به جبرئیل، ندا می دهد که خداوند، فلانی را دوست دارد. تو نیز او را دوست بدار. پس جبرئیل، او را دوست می دارد و به اهل آسمان، ندا می دهد که خدا، فلانی را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید. پس

^۱ - [النور: ۵۵].

اهل آسمان هم او را دوست می دارند. سپس به همین ترتیب، مقبول اهل زمین نیز می گردد»^۱.

بنابراین، آنچه ما می توانیم انسان را بدان مکلف نماییم، عبارت است از مجموعه ای از احکام اخلاقی و رفتاری که ممکن است آنها را به صورت موفق انجام دهد و خداوند مقبولیت او را در دل مردم جای دهد و نیز ممکن است با برخی رفتارهای تصنعی وی، موجبات بغض و ناگواری مردم نسبت به وی افزایش یابد، زیرا این یک عمل پر تکلف و ساختگی محسوب می شود و مردم این رفتار نیک وی را تفاخر تلقی کنند.

بنابراین، چگونه خواهد شد زمانی که فردی بیاید و آن گاه بگوید: من تلاش می کنم تا محبت خود را در دل مردم ایجاد نمایم و آن گاه برای این کار برنامه ها و نقشه هایی را در نظر گیرد و به خاطر آنها بجنگد. دقیقاً عملکرد جریانه ها و جنبشها در مورد قضیه تمکین این گونه است.

خداوند فقط به عبادت، توحید و ایمان دستور داده است و آن گاه به آنان دستور داده تا عمران، فرهنگ و آسایش خویش را فراهم آورده و بسازند و با مردم رفتار درست داشته باشند و جان، مال، خرد و خون همدیگر را پاس دارند و عقلها را از جهالت برهانند. لذا هر گاه ما به عنوان یک امت برای استحکام پایه های اقتصادی و استقرار نظام سیاسی پیا خیزیم و افکار آموزشی خویش را توسعه دهیم، خداوند در میان امتهامر تمکین را فراهم می آورد و در حقیقت وقتی ما در داخل انوار قرآن که از تمکین سخن

^۱ - صحیح البخاری / ۲/ ۶۲۹، کتاب بدء الخلق، باب ذکر الملائكة، ط: جمعية المکنز

الإسلامی، القاهرة، سنة ۱۴۲۱هـ.

به میان می آورند، فرو می رویم، می بینیم که آنچه ذکر شد، چکیده ای از نتایج عقلانیت علمی ازهر شریف است که با اصول و سنتهای الهی و قواعد فقهی و آداب تحلیل آیات قرآن تطبیق یافته است و آیاتی را در خود جای داده است که در نفس موضوع بر بصیرت وارد شده اند. به عنوان مثال خداوند در مورد حضرت یوسف می فرماید: (وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)^۱، یعنی «و کسی از اهل مصر که او را خرید به زنش گفت: او را گرامی دار، شاید که به ما سود بخشد یا او را به فرزندی گیریم. و بدینسان یوسف را در آن سرزمین تمکن دادیم. و تا به او از تعبیر خواب بیاموزیم. و خداوند بر کارش تواناست. ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

بنابراین، مفهوم تمکین کجاست؟ در حالی که او را خریده بودند تا برده ای باشد؟ قطعاً این تصرفی الهی است چنان که با تدبیر الهی در چاه افتاد و آن گاه به بردگی در آمد و سپس به مصر برده شد تا زمینه ای فراهم شود تا مردم در مورد او با پادشاه سخن بگویند و جایگاه علمی و شخصیت ادراکی وی در میان مردم زبانزد گردد تا جایی که رجال اداری مملکت برای خبرگیری وی براه افتند و کار به جایی برسد که پادشاه به او پناه برد و این همان مفهوم تمکین است.

از این رو تمکین یک سرمایه علمی و ادراکی است که دیگران را وادار می کند تا به مهارت و تخصص تو احترام بگذارند و از تو کمک بخواهند.

^۱ - [یوسف: ۲۱].

به سیاق این آیات بنگر که خداوند فرموده است: (قَالُوا أَضِغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ * وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ * يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ * قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرَوْهُ فِي سُبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ^۱)، یعنی: «گفتند: [اینها] خوابهای پریشان اند. و ما به تعبیر خوابهای پریشان دانا نیستیم و کسی از آن دو که رهایی یافته و پس از مدت زمانی [پیام یوسف را] به خاطر آورده بود، گفت: من شما را از تعبیر آن [خواب] خبر می دهم. پس مرا [به زندان] بفرستید. [گفت:] ای یوسف، ای صدیق، در [باره] هفت گاو فربهی که هفت [گاو] لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] دیگر خشک به ما پاسخ ده. باشد که من به نزد مردم [منتظر] باز گردم تا آنان [تعبیر این خواب را] بدانند. گفت: هفت سال پیایی کشت کنی، آن گاه هر چه بدروی، آن را با خوشه اش بگذاری، مگر اندکی از آنچه می خوری.»

یعنی ای متخصص و کارشناس بین المللی در امور کشورها و ممالک! ما این قضیه را چگونه تحلیل و تفسیر کنیم: «هفت گاو فربهی که هفت [گاو] لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] دیگر خشک»؟ در این مورد ما را راهنمایی کن؟

آن گاه یوسف آن را تفسیر نمود و آن را به یک برنامه کاری تبدیل کرد، از این رو تمکین در حق وی یک سرکایه ادراکی و ارائه راه حل برای حل بحرانهای پیش رو و کیفیت تعامل با آنها قرار گرفت. در این هنگامه بود که مهارت یوسف پدیدار

^۱ - [یوسف: ۴۴ - ۴۷].

گشت. خداوند می فرماید: (وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ)^۱، یعنی: «و پادشاه گفت: او را به نزد من آورید تا او را ندیم ویژه خود گردانم. پس چون با او به سخن پرداخت، گفت: تو امروز نزد ما ارجمند [و] امانتداری.»

از این رو خداوند او را مقبولیت بخشید و پادشاه از وی خواست تا تخصص و مهارت خویش را اظهار دارد و چون او را کارشناس اقتصادی طراز اول یافت، آن گاه گفت: (إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ)، [یوسف: ۵۴]، یعنی: «تو امروز نزد ما ارجمند [و] امانتداری.»

آن گاه این امر مرتب گردید: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ)^۲ یعنی: «(یوسف) گفت: مرا بر خزائن این سرزمین بگمار. که من نگاهدارنده ای دانا هستم.»

پس به مفهوم تمکین بنگر. آن گاه جریانها افراطی آمده و فقط عبارت: (اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ) را برش می دهند، بدون آن که به سباق آیات توجه نمایند و آن گاه مدعی می شوند که این آیه مفید مشروعیت تلاش برای دست یابی به سلطه است.

خلاصه این که ابتدا باید انسان معرفت و تخصص ذاتی اش را به اثبات برساند و مردم و سران مملکت مهارتها و تخصصاتش را بداند و همگی بگویند: این گره به دست

^۱ - [یوسف: ۵۴].

^۲ - [یوسف: ۵۵].

تو باز می شود و تو می توانی هر کاری را که به تو سپرده شود، آسان نمایی، و این فقط به خاطر این است که تو اندیشمند، کارشناس و در فن خود متخصص هستی.

بنابراین، تمکین یک تصرف الهی محض است که خداوند آن را ساخته و به وجود می آورد و ما مکلف هستیم تا برنامه ریزی کنیم. از جمله این که برای عمران و آبادانی زمین تلاش کنیم و تخصصات خویش را توسعه دهیم و برای بازسازی و بنای کشورها و پرستش الله و تزکیه نفس همت گماریم و هر گاه در همه این موارد موفق شدیم، خداوند به ما آوازه و شهره جهانی می بخشد و می توانیم به این امر تمکین بنامیم و این تمکین در حق ملتها به مثابه محبت و مودت در حق افراد است که خداوند آن را در دلها قرار می دهد و ما فقط برای اسباب و مقدمات آن تلاش می کنیم.

نخستین کلید از کلیدهای مفهوم تمکین در حق حضرت یوسف، کلید علم است تا جایی که این کلید بارها تکرار شده است. به این فرموده حضرت یعقوب دقت کن: (وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ)^۱، یعنی: «و بدینسان پروردگارت تو را بر می گزیند و از تأویل احادیث (تعبیر خواب) به تو می آموزد».

آن گاه به دنبال آن خداوند می فرماید: (وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا)^۲، یعنی «و کسی از اهل مصر که او را خرید به زنش گفت: او را گرامی دار، شاید که به ما سود بخشد یا او را به فرزندی گیریم».

^۱ - [یوسف: ۶].

^۲ - [یوسف: ۲۱].

و سپس می فرماید: (وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ)^۱، یعنی «و بدینسان یوسف را در آن سرزمین تمکّن دادیم. و تا به او بیاموزیم.» از این رو کلید علم دو بار تکرار شد.

بنابراین، تعلیم احادیث کلید ادار کی مهم است.

سپس خداوند فرمود: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا)^۲، یعنی: «و چون به کمال رشد [خود] رسید، به او حکمت و علم دادیم.»

تا این که فرمود: (لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي)^۳، یعنی: «هیچ غذایی را که روزی شماست برایتان نمی آورند مگر آنکه شما را به تعبیر آن پیش از آنکه [مصادقش] برایتان اتفاق افتد، با خبر می سازم. این [توانایی بر تعبیر خواب] از [آن قبیل] چیز [ها] است که پروردگارم به من آموخته است.»

از این رو برای چهارمین بار این کلید علمی در حق حضرت یوسف تکرار می شود.

و شاید سبب تقدیم علم بر حکمت در آیه: (إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)^۴، یعنی: «براستی پروردگارت دانای با حکمت است.» و در دو آیه دیگر این سوره نیز همین امر باشد.

^۱ - [یوسف: ۲۱].

^۲ - [یوسف: ۲۲].

^۳ - [یوسف: ۳۷].

^۴ - [یوسف: ۶].

زیرا تمکین که از مقتضیات علم الهی است که خداوند به حضرت یوسف عنایت کرده است، بر خلاف آن چیزی باشد که خداوند در حق حضرت ابراهیم فرموده است: (وَبَشِّرُوهُ غُلَامًا عَلِيمًا * فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ * قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ)^۱، یعنی: «و او را به فرزندی دانا مژده دادند * همسرش بانگ زنان پیش آمد و سلی ای بر چهره خود نواخت و گفت: [آیا] پیر زنی نازا [فرزند به دنیا می آورد؟] * گفتند: پروردگارت چنین فرموده است. بی گمان او حکیم داناست.»

خداوند در این آیه حکمت را بر علم مقدم فرمود؛ زیرا اکرام وی به فرزند علی رغم کهولت سنی از مقتضیات حکمت الهی است و آن گاه داستان با شکوه حضرت یوسف روی داد و تخصصات ارزشمند و مواهب و ملکه ها و سرمایه های علمی و ادراکی وی آشکار گشته و شامل همه مردم مصر شد تا این که همگی اعتراف کرده و گفتند: ما به مهارت و تخصص والای تو پی بردیم و اینک از معادن شناخت و علم خود برخی از برنامه های اجرایی و راهکارها را اظهار نما تا کشور از خطر اقتصادی نجات یابد.

پادشاه نیز هفت گاو لاغر را که هفت گاو چاق را می خورند و هفت خوشه خشک و هفت خوشه سبز را در خواب دیده بود. آن گاه گفت: (يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ)^۲، یعنی: ای جماعت، در [باره] خوابم، به من پاسخ گوید.» زیرا ما به تخصص و

^۱ - [الذاریات: ۲۸ - ۳۰].

^۲ - [یوسف: ۴۳].

مهارت نیاز داریم تا اسرار این رویداد آینده را برای ما باز کند. (إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ)^۱، یعنی: «اگر شما خواب را تعبیر می کنید».

اما در میان آنان کسی نبود که به این مهارت و تخصص آگاهی داشته باشد. از این رو گفتند: (قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَخْلَامِ بِعَالَمِينَ)^۲، یعنی: «گفتند: [اینها] خوابهای پریشان اند. و ما به تعبیر خوابهای پریشان دانا نیستیم».

لذا آنان علم را نفی کردند، علمی که نظریه قرآنی را در مورد تمکین مورد تاکید قرار می دهد و همانا کلید آن در حق حضرت یوسف بر اساس علمی استوار بود که از آن بهرمند بود و خداوند به وی عطا کرده بود. آن گاه مردم جامعه در جستجوی این کلید بر آمدند و خداوند می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ * يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ)^۳، یعنی: «و کسی از آن دو که رهایی یافته و پس از مدّت زمانی [پیام یوسف را] به خاطر آورده بود، گفت: من شما را از تعبیر آن [خواب] خبر می دهم. پس مرا [به زندان] بفرستید. [گفت:] ای یوسف، ای صدیق، در [باره] هفت گاو فربهی که هفت [گاو] لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و

^۱ - [یوسف: ۴۳].

^۲ - [یوسف: ۴۵].

^۳ - [یوسف: ۴۵ - ۴۶].

[هفت خوشه] دیگر خشک به ما پاسخ ده. باشد که من به نزد مردم [منتظر] باز گردم تا آنان [تعبیر این خواب را] بدانند.»

در اینجا متوجه می شویم که مردی که فرستاده شده بود، با صراحت به حضرت یوسف می گوید که آنان در جستجوی راز علمی و اداری هستند که برای حل آن دچار مشکل شده اند.

بنابراین، ملاحظه نمایید که چقدر خداوند کلمه علم را در آیات مذکور تکرار نموده است.

آن گاه یوسف علم و دانش شگفت انگیز خودش را اظهار می کند و به حل بحران اقتصادی می پردازد.

خداوند می فرماید: (قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ)^۱، یعنی: [یوسف] گفت: هفت سال پیای کشت کنید، آن گاه هر چه بدروید، آن را با خوشه اش بگذارید، مگر اندکی از آنچه می خورید.

یک برنامه هفت ساله را طراحی می کند: «هفت سال پیای کشت کنید.»

لذا نیاز شد تا یک برنامه ریزی درازمدتی برای کشاورزی و برمانه ریزی انبار و مقدار مشخصی برای خرج و انفاق انجام گیرد.

^۱ - [یوسف: ۴۷].

(قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ)^۱، یعنی: «آن گاه پس از آن، هفت [سال] سخت [و قحطی] پیش می آید [که مردم] آنچه را که از پیش برای آن [سال] ها ذخیره کرده بودید، می خورند مگر اندکی از آنچه که [برای کشت دوباره] انبار می کنید.»

لذا آنان را به چیزی راهنمایی کرد که پوشه گندم را ایمن سازد به طوری که تا زمانهای طولانی و تا پایان بحران اقتصادی گندم از بین نرود و فاسد نگردد

(ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ)^۲، یعنی: «آن گاه، پس از آن [هفت سال] سالی می آید که مردم باران می بینند و در آن [سال افشردنیاها] را بفشارند.»

و تردیدی نیست که این توصیه و راهکار یوسف به کشاورزی یک قضیه علمی بود که محل مناقشه داشته و تفصیل زیادی را به دنبال دارد و قرآن کریم بنابر روش استوار خود در اکتفا به نتایج و کلی گویی اش و خلاصه کردن مقدمات و طی کردن مسلهای تفصیلی به آن نپرداخته است، قضیه ای که بین یوسف و مردم مصر روی داد، آن هم در مورد پتانسیل کشاورزی و نوعیت کشت و فراورده های تعیین کننده کشاورزی که برای حل بحران بدان نیاز داشت.

از قبیل این که از چه کشتی تا پایان بحران در امر کشاورزی استفاده شود و در چه میدان و مساحتی این کار انجام پذیرد و چه افرادی در این امر مشارکت داشته باشند و

^۱ - [یوسف: ۴۷].

^۲ - [یوسف: ۴۸].

نیازهای کشاورزی از قبیل آبیاری و ابزارآلات آن کدامند؟ همگی این موارد از مهارتها و تخصصات ریشه دار یوسف بودند که از عمق پختگی و تبحر کافی برخوردار بوده و برای ملت مصر ارائه می شوند، ملتی که در امر کشاورزی ید طولایی داشته و مدت هفت هزار سال است که بر کرانه رود نیل به امر کشاورزی اشتغال دارند.

وقتی مصریها سخنان این سرور با صلاحیت را شنیدند و به راهکارهایی که در امر کشاورزی ارائه نمود، توجه کردند، قطعاً به حیرت افتادند، چنان که آنان را به چالش کشید و با نور وحی با تفصیل کامل برای آنان، از امری پرده برداشت که از تخصصات و مهارتهای ویژه آنان بود!

و نیز مراد از این فرموده خداوند: (قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا) این است که امر کاملاً اضطراری است و شرایط ویژه ای حاکم است و همگی باید برای این کار بسیج شوند تا در سالهای قحط گندم انبار شده باشد.

و مراد از: (حَصَدْتُمْ) برنامه ای دیگر است، طرحی که متخصصین درو کردن گندم باید به آن اقدام نمایند. و منظور از: (فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سَبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ). طرح دیگری است که باید متخصصین امر خزانه داری و انبار باید برای انجام آن اقدام ورزند.

از این رو حضرت یوسف پتانسیل مشخصی را برای انبار گندم ارئه نموده و نیز کیفیت دخل و هزینه و مقدار مصرف را که چگونه سالهای قحط را پشت سر بگذرانند و آن را به مناطق شام و کشورهای مجاور صادر کنند، نیز آموخت.

بنابراین، اینها موارد تخصصی بسیار دهشت انگیز و اعجاب آوری بودند که در برای ملتی که تجربیات فراوان و سوابق درخشانی در امر کشاورزی داشتند، ولی این گونه مهارتها از قبیل: تخصص اقتصادی برنامه ریزی شده، تخصص در فنون حیات، تخصص انبار کردن و کشاورزی و دور کردن، و دیگر امور فنی دقیق را تجربه نکرده بودند.

لذا وقتی این عمق مهارت و بُعد ادراکی حضرت یوسف برای آنان نمایان گشت و به مرکز تصمیم گیری مخابره شد، آنان خود را با شتاب به نزد وی رساندند، در حالی که آوازه علمی وی از خودش سبقت برده بود، چیزی که شدیداً کشور بدان نیاز داشت و آنان در این زمینه کارشناس و خبیری نداشتند.

الله تعالی می فرماید: (وَقَالَ الْمَلِكُ اِئْتُونِي بِهِ)^۱، یعنی: «و پادشاه گفت: او را به نزد من آورید.»

اما یوسف نپذیرفت و اظهار داشت: (ارْجِعْ اِلَي رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ)^۲، یعنی: «گفت: به [نزد] سرورت باز گرد و از او از شأن آن زنان بپرس.»

باز پادشاه در جستجوی یوسف پافشاری کرد و بار دوم افرادی را در طلب او فرستاد. (وَقَالَ الْمَلِكُ اِئْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي)^۳، یعنی: «و پادشاه گفت: او را به نزد من آورید تا او را ندیم ویژه خود گردانم.»

^۱ - [یوسف: ۵۴].

^۲ - [یوسف: ۵۰].

^۳ - [یوسف: ۵۴].

بنابراین، یوسف امارت را طلب نکرد و برای آن سعی و تلاش نمود و تمکینی که خداوند در حق وی به شرح آن پرداخته است، در حقیقت تصمیمی است که از هر خانه متخصص و مرکز تصمیم گیری در زمان وی انجام پذیرفته است مبنی بر این که این فرد دارای تخصص علمی ویژه و انحصاری است و ما به وی نیاز شدید داریم. از این رو وقتی پادشاه با وی هم مجلس شد و با او سخن گفت و افق علمی و تخصص ویژه وی را مشاهده کرد، گفت: (إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أُمِينٌ)، «تو امروز نزد ما ارجمند [و] امانتداری.»

پادشاه زمانی به یوسف چنین گفت که به پاس این راهکارها به وی مناصبی را پیشنهاد کرد و یوسف نمی پذیرفت. از این رو یوسف برای دسترسی به کرسی حکومت تلاش نکرد و غیب گوئی و کهنات نیز نکرد، بلکه در این زمینه متخصص و دوراندیش و دارای یک رویه استراتژیک بود که می توانست دهها قرینه آینده را ترسیم نماید، بنابراین، این یک نگاه و تئورسین نسبت به آینده است.

شاید شما بپرسید: آیا ما در مقابل یک تخصص پیامبرگونه ناب قرار داریم؟ یا این که این امر با تلاش و کنکاش و تحقیق نیز به دست می آید؟

در پاسخ می توان گفت که ما از حضرت یوسف سخن می گوئیم که در خانه نبوت تربیت شده و در طول چهار نسل انوار آن در خانه شان متراکم شده اند، زیرا یوسف پیامبر بزرگوار، پسر پیامبر بزرگوار، پسر پیامبر بزرگوار، پسر پیامبر بزرگوار،

یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بوده و آن حضرت ﷺ وی را کریم بن کریم بن کریم بن کریم نامیده است^۱

و قطعا این خانواده از نسب بالایی برخوردار بوده و در علم، ولایت، رهبری و فرمانروایی متبحر بوده است و یک کودک در چنین محیطی با تخصص و پختگی رشد می کند و اگر از مرتبه نبوت فاصله داشته باشد، مسلما رهبر و فرمانروایی خواهد بود.

و این امر در عرف آن زمان رواج داشت، چنان که تعدادی از پادشاهان خانواده های فرعونی نسل در نسل پادشاه بودند، چنان که توت عنخ آمون که در سن بیست و اندی سالگی وفات کرد، از مشهورترین فرمانروایان تاریخ در سن کودکی به شمار می رود، زیرا در خانواده ای شاهی بزرگ شده بود.

پس چه می اندیشید در مورد فردی که با وجود کودکی علوم نسلهای فراوانی از انبیا در خانواده اش انباشته شده است و همه مردم شام و کشورهای مجاور آن برای حل و فصل قضایا و احکام به نزد آنان مراجعه می کنند و علاوه بر آن خداوند او را به عنصر نبوت و نورانیت آن گرامی داشته است؟

از این رو بذر علم و تخصصات قرنهای و چکیده رهبری خانه های نیاکان و اجدادش و مهارت های داوری بین مردم و شناخت سنت الهی در هستی در درون یوسف رشد کرده و متبلور گشت.

^۱ - صحیح البخاری/۹۴۹/۲، کتاب التفسیر، سورة یوسف، باب ۱، ط: جمعية المکنز الإسلامی، القاهرة، سنة ۱۴۲۱هـ.

از این رو این نمونه ادراکی یوسفی که مملو از مهارت، علم، درایت، فهم و تدبیر بود، به طوری که همه دست اندرکاران ادارات و دستگاه حکومتی در دولت مصر به وی مراجعه می کردند، ما را به یاد قاعده اصولی می اندازد و آن این که: «اصل و قاعده در افعال انبیا، عموم است، مگر این که دلیلی بر خاص بودن آن وجود داشته باشد.»

لذا در اینجا اموری نبوی داشته که نشان از ویژگی آنان دارد و قانون این است که سایر افعال انبیا از قبیل: مناسک و عبادات، اداره امور، اشغال، مکاتبه فرمانروایان و حکام به عنوان منهج و روش آموزشی صادر شده اند، ولی ما آنها را به شیوه آموزش، تمرین و ممارست فرا می گیریم و می سازیم و آنان، آنها را با تعلیم الهی می سازند.

بنابراین، همه مواردی که از قبیل: سخرانی، فتوا، قضاوت، اداره امور، کارها و شغلها، صنایع، مدیریت اموال، مکاتبه فرمانروایان، شیوه های دیپلوماسی ای در سیره انبیا به شمار می روند، مبنی بر این است که این موارد رفتارهای نبوی هستند که خداوند آنها را آشکار ساخته است تا نمونه هایی برای پیروی باشند و ما آنها را تطبیق دهیم و ادوات و ابزار آنها را گرد آوریم.

این قانون همه انبیا بوده است و حضرت یوسف نیز این گونه است، چنان که مهارت کشاورزی اش را آشکار کرد و ملتی که در امر کشاورزی پخته بودند، مبهوت شدند و پاره ای از تدابیر و راهکارها را برای آنان ارائه کرد و کشور را از بحران اقتصادی نجات داد. بنابراین منشأ این عملکرد کجاست؟ مصدر آن نبوت و توأم با تخصص است و نمونه اجرایی و تطبیقی را در جلو ما نهاده است، زیرا قانون در افعال انبیا، عمومیت و تطبیق است، مگر رفتارهای نادری که از ویژگی های آنان به شمار می روند.

این است سبب آن چیزی که خداوند چکیده و نگاه اجمالی از زندگی حضرت یوسف را برای ما باقی گذاشته است، در حالی که وی شصت الی هفتاد سال عمر کرده است و ممکن بود دهها صحنه از زندگی وی را ثبت می کرد، ولی خداوند بقیه رویدادهای عمر مبارکش را از اذهان مردم زدود و این پرتوها را برای ما ماندگار ساخت، زیرا این یک منهج آموزشی است که به حضرت یوسف با موهبت و نبوت حاصل شده بود و از ما خواسته شده تا آن را اجرا کنیم و ممکن است ما آن را با تخصص و تحقیق و معرفت و موهبت، و نیز با بحث علمی و ایجاد تیمهای پژوهشی به دست آوریم. چنان که آن حضرت ﷺ فرموده است: «مناسک و احکام حج را عملاً از من یاد بگیرید.»^۱ یعنی من مجموعه ای از مناسک را در جلو شما انجام می دهم تا شما آن را مشاهده نموده و انجام دهید و در آنها مهارت حاصل کنید.

بنابراین، گویا حضرت یوسف می گوید: شما از من مجموعه ای از مهارتهای عملی و مدیریتی را بیاموزید، مهارتهایی که از من فرد موثقی ساخته اند و تلاش کنید عین همین موارد را با توجه به شرایط و زمان و جامعه و سقف ادراکیتان بکار ببرید تا مانند من به وظایف عصرتان عمل نمایید و بدین شکل اثری از نام تمکین برایتان به وجود می آید.

وقتی آن فرد به نزد یوسف آمد و از او پرسید که پادشاه چنین خوابی دیده است، آیا در نزد تو تدبیر و چاره و بینشی برای اداره مملکت که خداوند با نور نبوت برایت گشوده است، وجود دارد تا آن را به رأی و تدبیر جامعه بیفزاییم، یوسف اظهار داشت

^۱ - صحیح مسلم/ ۹۴۳/۲، کتاب الحج، باب استحباب رمی جمرة العقبة يوم النحر را کبا و بیان قوله ' لتأخذوا مناسککم.

که خلاصه ای از راهکارها و پیشنهادات را به آنان تقدیم می کند و فقط یوسف این پیشنهادات مذکوره را عملی نمی کند، بلکه اینها مجموعه ای از رهنمودهایی برای جامعه بودند که همگی برای اجرای آنها بپا خواستند و موفق شدند.

قضیه تمکین تنها در زندگی ادارگی حضرت یوسف منحصر نمی شود، بلکه معارف دیگری وجود دارد که آنها را به تمدن اصیل مصری افزوده است چنان که قانونی نادر و تغییری تشریعی را به منظومه قوانین مصری در آن زمان آشکار نمود. خداوند می فرماید: (فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رِحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ * قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ * قَالُوا نَقْذُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ)^۱، یعنی: «هنگامی که سازوبرگشان را برایشان فراهم دید، جام [پادشاه] را در خرچین برادرش نهاد. آن گاه ندا دهنده ای ندا داد که: ای کاروانیان، شما دزد هستید * روی به سوی ایشان کرده، گفتند: چه گم کرده اید؟ * [در پاسخ] گفتند: جام پادشاه را گم کرده ایم و هر کس که آن را بیاورد، یک بار شتر [جایزه] خواهد داشت و من ضامن این [وعده] هستم.»

آن گاه برادران یوسف در پاسخ گفتند: (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ * قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ)^۲، یعنی: «گفتند: [سوگند] به خدا، دانسته اید که ما نیامده ایم تا در این سرزمین فساد کنیم و [هرگز] دزد نبوده ایم * گفتند: کیفر این [کار] اگر دروغگو باشید، چیست؟»

^۱ - [یوسف: ۷۰ - ۷۲].

^۲ - [یوسف: ۷۳، ۷۴].

یعنی اگر این اتهام به اثبات برسد و شواهد و قرائن صحیحی یافت شود؛ شما برای چه حکم و داوری ای راضی می شوید؟ آن گاه برادران یوسف با اعتماد نفس کامل گفتند: اگر این اتهام در حق ما به اثبات برسد، فرد سارق باید به عنوان اسیر بازداشت شود. (قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ)^۱، «گفتند: کیفرش [اسیر گرفتن] کسی است که [آن] در خرجینش یافته شود. پس [مجازات] خود او کیفرش است.»

(قَبْدًا بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ)^۲، یعنی: «پس شروع به [جستجوی] خرجینهای آنان پیش از خرجین برادرش کرد، آن گاه آن را از خرجین برادرش بیرون کشید.»

در ادامه خداوند فرمود: (كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ)^۳، یعنی: «بدینسان برای یوسف تدبیر کردیم.»

منظور این است که حضرت یوسف نیاز شدیدی به تخصص و مهارت برادرش برای اداره امور اقتصادی مملکت مصر دارد و وقتی او به مدیریت امور اقتصادی اقدام نمود و برای آن برنامه ریزی نمود، نیاز به تیمها و کادرهای متخصصی برای اجرای آنها پیدا کرد، لذا منتظر رسیدن برادرانش به مصر ماند و چون به رسیدن آنها به سرزمین مصر آگاهی پیدا کرد، اقدام به اجرای قانونی نمود که در عرف و قوانین مصری سابقه نداشت.

^۱ - [یوسف: ۷۵].

^۲ - [یوسف: ۷۶].

^۳ - [یوسف: ۷۶].

خداوند به این امر اشاره نموده و می فرماید: (مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ)^۱، یعنی: «می توانست در آیین پادشاه برادرش را به [اسارت] بگیرد».

یعنی در قوانین مصر تا آن زمان این امر وجود نداشت، اما یوسف که به عنوان مشاور و رایزن اقتصادی بود، فهمید که توانمندترین فرد بر اداره جزئیات اقتصادی برادرش است تا کشور را به سرزمین امن عبور دهد.

اما مدرک قانونی که بتواند برادرش را در نزد خود نگه دارد، چیست؟ لذا آنان را در مرحله ای قرار داد تا وادار شوند با استناد به شریعت اجدادشان اسحق و ابراهیم برای تحقق این هدف تن دهند و این نظام قضایی بود که متهم به دאوری آن گردن می نهاد و برای پذیرش کیفری آن ملزم می شد.

از این رو خداوند در ادامه آیات فرمود: (نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ)^۲، «درجات هر کس را که بخواهیم بلند می گردانیم و برتر از هر داننده ای، دانایی هست».

لذا باز خداوند مسأله علم را تکرار می کند؛ زیرا علم کلید قضیه تمکین در حق سیدنا یوسف بود.

بنابراین، اساس تمکین برای حضرت یوسف به کلید علم باز می گردد، علم و دانشی که وقتی متبلور گردید و راهکارها و تدابیرش در امور کشاورزی و درو کردن و

^۱ - [یوسف: ۷۶].

^۲ - [یوسف: ۷۶].

اداره امور مملکت ظاهر شد، آن گاه مجموعه کادرهای اداری به نزد وی آمدند و از وی خواستند تا با وی قرار داد و معاهده ببندند تا آنان را به خوشبختی برساند و به عنوان کارشناس، وزیر، رایزن و مشاور در دیوان پادشاهی استخدام شود و او بارها آنان را از خود دور می کرد و نمی پذیرفت.

خلاصه این که یوسف امارت را نپذیرفت و برای آن تلاش نکرد و برای این خواسته دروازه کسی را نکوبید. و مراد از این گفته اش: «مرا بر خزان این سرزمین بگمار» گفته نخستینش نبود، بلکه آنان به او روی آوردند و با توجه به شناختی که از مهارت شگفت انگیزش داشتند که منبعث از نور نبوت بود، در چرخش امور مصر از وی کمک خواستند. و آن گاه پادشاه فردی را برای طلب وی فرستاد و یوسف قاصد وی را باز گرداند و بار دوم پادشاه از او ملاقات خواست و چون یوسف پس از اصرار فراوان ملاقات با وی را پذیرفت و پادشاه به وی پیشنهاد کرد تا در هر پستی که می خواهد قرار بگیرد، وی یک پست جزئی ای را که عبارت بود از امور خزانه داری پذیرفت و به او نگفت: من پیامبرم و تو پادشاه بی دینی هستی، لذا این مکان را به من بسپار، بلکه پس از اصرار زیاد پذیرفت تا امور اقتصادی مملکت را اداره کند.

لذا پس از این روشنگری کسی بیاید و آیه کریمه را طوری تفسیر نماید که دلیلی برای جواز حيله گری برای رسیدن به کرسی حکومت، آن هم با شیوه ها و راههای گوناگون باشد و برای رسیدن به آن از هر دری وارد شود و این را هدف بزرگی قرار دهد، مسلماً این جرأت بزرگی بر شریعت و چسباندن فهم اشتباهی به قرآن کریم است.

داستان ذوالقرنین نمونه دیگری برای قضیه تمکین است که خداوند چندین مرتبه از آن با الفاظ تمکین یاد کرده است.

خداوند می فرماید: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا * إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ^۱)، «و در باره ذی القرنین از تو می پرسند. بگو: یادی از او را بر شما بر خواهم خواند * به یقین ما در زمین به او تمکن بخشیدیم.»

بنابراین اساس قضیه تمکین چیست؟ خداوند می فرماید: (وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا)^۲، یعنی: «و از هر چیزی به او سامانی دادیم.»

بنابراین، ذوالقرنین فرمانروایی و مملکت داری را نطلبید، بلکه خداوند اسباب و سامان آن را برایش فراهم نموده و به پایه های قدرتش استحکام بخشید تا این که سفر برای رفتن به طلوعگاه خورشید و دورترین نقطه سمت مشرق که لشکرها و ارتشها می توانند بدانجا بروند برایش فراهم گردید.

در اینجا سفر به معنای همراهی کارشناسان امور دریایی، رجال حکومتی و لشکر، خدمه، نقشه کشان و جغرافیا دانان، برنامه ریزان امور آذوقه و تغذیه لشکر و نیروی دریایی است و سفر به سمت مغرب و به جایی که خداوند از آن به عنوان دو سد یاد کرده است و مفسران برای کشف معنای دقیق و محل آن در جهان دست به تحقیق و کنکاش زده اند.

قرآن از عملکرد بشری با ما سخن می گوید که در مرحله ای از تاریخ روی داده است و بدون تردید این امر در منطقه مشخصی بر روی کره زمین اتفاق افتاده است، اما محل آن کجاست؟

^۱ - [الکھف: ۸۳ - ۸۴].

^۲ - [الکھف: ۸۴].

هارون الرشید سلام ترجمان را که یک کارشناس اسلامی بود تجهیز نموده و وی را اعزام نمود تا به دورترین نقطه شمال کره زمین سفر کند تا برای شناسایی سدی که ذوالقرنین ساخته بود، تحقیق کند.

این علم که در مورد تفتیش و جستجوی محلی که قرآن کریم بدان اشاره کرده است، از نصوص مقدسی است که اروپاییها برای تفتیش آثار مکانی موجود در کتاب مقدس توجه نموده اند و به آن اریکولوژی یا علم حفرة برداری کتاب مقدس نام نهاده اند و معنای آن این است که تورات از محلی مشخص یا اثری معین یاد کرده است، از این رو تیمهایی برای شناسایی آن محل را تجهیز می نمایند تا تلاش کنند این اثر مذکور را در آنجا شناسایی کنند یا قرینه ای که آن حفرة برداری ها خبر می دهند را بیابند و قرآن به این امر اشاره کرده است.

مثلا در مورد کشتی نوح می گوید: (وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)^۱، «و آن را نشانه ای بر جای گذاشتیم. پس آیا پندپذیری هست؟» یعنی آن را به عنوان نشانه ای باقی می گذارم تا نسلهای آینده بیابند و حفرة برداری کرده و آن را پیدا کنند.

و نیز خداوند می فرماید: (وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَبِاللَّيْلِ)^۲، یعنی: «و شما بامدادان بر [منزلگاههای] آنان می گذرید * و [نیز] به هنگام شب.» خداوند روستاهای قوم لوط را توصیف نموده و می فرماید: شما بامدادان و شامگاهان از کنار آثار و بقایای آنان می گذرید و رفت و آمد دارید، پس متوجه باشید.

^۱ - [القمر: ۱۵].

^۲ - [الصافات: ۱۳۷، ۱۳۸].

از این رو علمای اسلام پیوسته می پرسند: ذوالقرنین کجاست تا ما میزان تمکینی که وی در آن قرار داشت را بدانیم.

تاریخ جهانگردی مشهوری را به ثبت رسانده است، چنان که سلام ترجمان با تجهیز خلیفه واثق بالله مکلف شد تا به سرزمین قفقاز و مناطق سردسیر در دورترین نقطه آسیا در جهت سیبری سفر کند تا در آثار جغرافیایی تحقیق کند، مناطقی که امکان داشت رد پای از سد ذوالقرنین شناسایی شود، لذا وی بدانجا سفر نمود و شریف ادربیسی این سفر را در کتابی به نام (نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق)^۱ نگاشته و ابن فضل الله عمری در کتاب (المسالك والممالك) که از کتب موثق تاریخ است، آن را پذیرفته است. لذا این مطلب تاریخی برخی از خاورشناسان را که خود از کارشناسان علم جغرافیا بودند، به هنگام تحقیق به تامل وا داشته و آنان در این مناطق و سرزمینهای توصیف شده به اندیشه افتادند و گفتند: این سفر با معیارهای تحقیق علمی درست در می آید و خاورشناس روس، کراچوفسکی در این مورد تحقیق دارد.

منظور این است که این امر مورد توجه قرار گرفته است و از دانشمندان معاصر علامه ابوالکلام آزاد، وزیر فرهنگ اسبق هند نیز که در مورد علم حفره شناسی قرآن کریم و حفره شناسی کتاب مقدس که در کرانه رود اردن و بحر میت و در سرزمین فلسطین انجام گرفته است، عنایت ویژه ای داشته است.

^۱ - نزهة المشتاق، فی اختراق الآفاق/ ۲/ ۹۳۴، ط: عالم الکتب، بیروت، سنة ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹ م.

علامه ابوالکلام آزاد پژوهشهایی را در مورد محل سد ذوالقرنین انجام داده و دکتر عبدالمنعم نمر، وزیر سابق مصر در دهه های هفتاد تعدادی از مقالات را در کتاب کاملی از ابوالکلام آزاد نقل کرده است.

پژوهشگر دیگری به نام حمدی حمزه ابوزید، یکی از اعضای مجلس شورای سعودی کتابی تحت عنوان: (فک اسرار ذی القرنین و یأجوج و مأجوج) نگاشته و در آن تحقیق ارزنده ای انجام داده و اسناد چینی را در آن آورده و تلاش و تحقیق وی در این مورد قابل تامل است. از جمله این که ذوالقرنین مذکور، اخیانتون، فرمانروای فرعونی بوده است، اما برخی از متخصصین سخن وی را نپذیرفته اند؛ زیرا تاریخ سفری برای اخیانتون به این شیوه که به مشرق و مغرب سفر نماید، ثبت نکرده است، اما این کتاب پیش درآمدی برای تحقیق در این مورد به شمار می رود.

بنابراین، مفهوم قضیه تمکین که خداوند این سرور ارزشمند را به آن توصیف کرده است، چیست؟ (إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا)^۱، «به یقین ما در زمین به او تمکن بخشیدیم و از هر چیزی به او سامانی دادیم».

لذا خداوند تمکین را توصیف نهایی برای مجموعه ای از فعالیت های ذوالقرنین قرار داده است و در میان فعالیت های وی، فعالیت ویژه ای که تمکین نام داشته باشد، وجود ندارد، بلکه این فرد یک سری فعالیت های تاریخی و اداری انجام داده و مجموعه فعالیت های نام تمکین به خود گرفته است.

^۱ - [الکھف: ۸۴].

خداوند می فرماید: (إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا)^۱، «به یقین ما در زمین به او تمکن بخشیدیم و از هر چیزی به او سامانی دادیم».

این بحث مربوط به سفر به سمت مغرب است.

سپس خداوند می فرماید: {فَاتَّبَعَ سَبَبًا * حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا)^۲، «آن گاه [برای رسیدن به مقصد خویش] راهی را دنبال کرد، تا آنکه به غروبگاه خورشید رسید، آن را [چنان] یافت که در چشمه ای گل آلود غروب می کند و در نزدیکی آن گروهی را یافت. گفتیم: ای ذو القرنین، [اختیار در دست توست] یا عذاب کنی و یا در [باره] آنان [رفتاری] نیک [در] پیش گیری».

آن گاه خداوند به صورت خلاصه و اجمالی اخبار وی را به سمت مناطق شرقی کره زمین بازگو می نماید و باز به بیان زاویه دیگری از داستان وی با تفصیل بیشتری می پردازد و می فرماید: (ثُمَّ أَتَّبَعَ سَبَبًا * حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا)^۳، یعنی: «باز به دنبال راهی افتاد * تا آن گاه که به میان دو سد رسید و این سوی سد گروهی را دید که نمی توانستند [جز زبان خویش] زبانی را بفهمند».

یعنی آنان از تخصصات علمی و ادراکی محروم بودند.

^۱ - [الکهف: ۸۴].

^۲ - [الکهف: ۸۶ - ۸۵].

^۳ - [الکهف: ۹۲، ۹۳].

(قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا * قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا)^۱، یعنی: «گفتند: ای ذو القرنین، بی گمان یأجوج و مأجوج در این سرزمین فسادگرند. پس آیا [راضی هستی] که برای تو هزینه ای مقرر کنیم به شرط آنکه در میان ما و آنان سدّی بسازی؟ * گفت: آنچه پروردگارم مرا در آن تمکّن بخشیده است، بهتر است. پس با توان [خویش] مرا یاری رسانید تا بین شما و بین آنان حایلی استوار بسازم»

بنابراین، وقتی آنان که نمی توانستند سخنی را بفهمند، پس تکه های بزرگ آهن را از کجا بیاورند و مسلماً باید کارخانه های استخراج آهن و بسترهای تولید و ذوب آهن راه اندازی شود؟

قطعا این تخصصی بود که ذوالقرنین با لشکرش آن را به آنان آموخت. (حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدْقَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا)^۲، یعنی: «تا آن گاه که بین دو کوه را برابر ساخت، گفت: [آتش] بدمید، تا آنکه آن [آهن را] آتش نمود گفت: [آن را] به نزد من آورید تا بر آن روی گذاخته بریزم.»

بنابراین، این یک تخصص معماری است که خشتهای ساختمان را به صورت مشخص بالای هم قرار می دهد تا فضای خالی را میان دامنه دو کوه مرتفع سازد و قطعا این یک تخصص مهندسی پیچیده ای است. لذا مراد از: (فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ) این است که

^۱ - [الکهف: ۹۵ - ۹۴].

^۲ - [الکهف: ۹۶].

نیروهای توانمند را در اختیار من قرار دهید و خود نیز برای کسب این تخصصات همت کنید.

و شاید حکمت از پایان دادن از این سوره و آغاز سورهٔ مریم با این سبک و سخن به میان آوردن از نیرو و قدرت همین امر باشد. چنان که خداوند می فرماید: (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ)^۱، یعنی: «ای یحیی، به جدّ کتاب [آسمانی] را بگیر.»

بنابراین، این شیوه ای دیگر از قدرت و قوّت است تا توجه ما را به خلاصهٔ نیروی ادراک و ابتکار همراه با قدرت و پختگی در اجرا جلب نماید و نتیجهٔ این علوم و معارف همان تمکین است.

جان کلام این که ما می توانیم مفهوم تمکین را که در قرآن وارد شده است را در یک کلمه خلاصه نماییم و آن یعنی عمران، یا تمدن و یا ساخت و بنا، به این شکل که تمام موسسات کشور در امر تولید و ساخت تلاش کنند، تحقیقات علمی موفق‌ی راه اندازی شود، تولید قوّت و شدّت یابد و معادلات فقر کاهش یابند، پناهجو و کودک خیابانی یافته نشود، رفاه و آسایش مردم فراهم شود، تولیدات کلان ملّی همراه با پختگی و توسعه شکل گیرد، کرامت انسانی حفظ شود، محیط زیست مورد حمایت قرار گیرد و اصولاً همهٔ این موارد از بستر ایمان و از روزنهٔ ارزشها امکان پذیر است.

از موارد فوق الذکر روشن می شود که استدلال اخوان و دیگر جریانها از آیات تمکین نادرست است و با مسلکهای فهم و استنباط قرآن هماهنگ نیست، بلکه به قرآن

^۱ - [مریم: ۱۲].

فهمهای سرگردانی را می چسباند که لازم است آنان را به اشتباهشان متنبه ساخت تا معانی قرآن از انحراف و بی راهه کشاندن محفوظ بماند.

(۷)

مفهوم وطن

وطن

مقایسه ای بین تصویر تحریف شده وطن از طرف ذهنیت جریانهای اسلامی و بین تصویر درست برای وطن از نگاه فکر اسلامی و نقطه نظر الازهر شریف

• یکم: تصویر وطن از نقطه نظر جریانهای اسلامی

گروهها و سازمانهای اسلامی در طول هشتاد سال گذشته فکر بیماری را بنیان نهاده و در صدد آن هستند تا برداشتی نادرست از برخی مسائل و قضیه های بزرگ بسازند و استخراج نمایند، علی رغم این که ابزارهای درستی در فهم شریعت نداشته و در فضای روحی بحرانی و خفقان و جو متشنج از قبیل: بحران فروپاشی خلافت اسلامی، اشغال فلسطین، فشارهای روانی در اثر زندان، که بر آنان سایه انداخته است، قرار دارند. از این رو در درون آنان فقاقت و درکی بسیار تحریف شده و مشوه پدید آمده و آن تصویری که از برخی قضایا و مسائل در ذهن آنان قرار دارد، از مسیر خود منحرف شده و از اصل خود منقطع و بریده اند.

یکی از جمله این قضایای حساس و خطرناک که از آن تصویری وارونه و معکوس ارائه کرده اند، قضیه وطن است و اگر ما تصویر وطن را با نگاهی عمیق از نقطه نظر این گروهها بنگریم، مفردات و بافته هایی که در ذهن آنان از وطن شکل گرفته است، ترکیب یافته از اصول غربی است، به طوری که وطن در عقلیت آنان عبارت است از:

• وطن مشتی خاک و بی ارزش.

- وطن دوستی عبارت است از احساسات بی ارزش بشری که باید با آن مبارزه نمود و مانند بیزاری از گناه و معصیت از آن اجتناب ورزید.
- اندیشه وطن را از ذهن بیرون راند؛ زیرا این اندیشه در مقابل خلافت اسلامی و امت قرار دارد.
- وطن عبارت است از مرزهای جغرافیایی ساخته استعمار که ما آن را دوست نداریم و هیچ تعاملی با آن نداریم.
- وطن محلی برای سکونت است که انسان به آن دل بسته و الله آن را مورد نکوهش قرار داده است.
- در شرع الهی هیچ آیه و حدیثی وجود ندارد که بر وطن دوستی دلالت کند.
- حدیث مربوط به حُبِّ آن حضرت ﷺ به مکه از خصوصیت‌های ویژه و انحصاری مکه است و دیگر سرزمین‌ها به آن قیاس نمی شوند.

اینک به ذکر دیدگاه‌های علمای بزرگ، از مفسرین، محدثین، فقها، اولیا و ادیبان می پردازیم که چگونه شریعت شریف اندیشه وطن را مراعات نموده و حب وطن را در درون انسان کاشته و انگیزه های فطری ای را در انتساب به وطن و دفاع از آن در روانها نهادینه کرده است تا جایی که شریعت شریف برای انتساب آدمی به وطن آیات و روایاتی را مقرر فرموده است.

سید قطب در «فی ظلال» می گوید: «براستی پرچم مسلمان که برای دفاع از آن بر می خیزد، عقیده اش است و وطنی که به خاطر آن به جهاد بر می خیزد، همان کشوری که در آن شریعت الله قائم است و سرزمینش درالاسلام است که منهج اسلام را به عنوان

منهج زندگی برگزیده است و هر برداشتی غیر از این برداشت، تصویری غیر اسلامی است که از آن بوی جاهلیت برخاسته و اسلام آن را به رسمیت نمی شناسد.^۱

و در جایی می گوید: «در میان این قله های مرتفع و دامنه های فرودست کوهها، صخره های فراوانی به چشم می خورد از قبیل: مکاری، چریزبانی، ستیزه گری، سیاست، کیاست، مهارت، ابتکار، منافع دولت، منافع وطن، منافع گروه و دیگر اسمها و ایسمهایی که اگر دقیق بنگریم، در زیر آن کرم وجود دارد.»^۲

در جای دیگری می گوید: «امروز مردم برای خودشان معبودانی علم کرده اند و بر آنها نام قوم، وطن، ملت و... نهاده اند و اینها جز بتهای ساده ای نیستند که مشرکان آنها را علم کرده بودند و جز معبودانی نیستند که آنها را شریک خداوند قرار داده اند و برای آنها نذر و قربانی می کنند.»^۳

و نیز می گوید: «عادتهای جاهلی با هم گره خورده اند، گاهی تحت شعار خون و نسب، و بسا تحت لوای سرزمین و وطن و گاهی به نام قوم و قبیله ظاهر شده و گاهی تحت عنوان زبان و رنگ و در برهه ای با رنگ و بوی جنسیت و نیز در زمانی با شعار شغل و حرفه عرض اندام می کند و اینها نقطه اشتراک و تاریخ مشترک و یا سرانجام مشترک بوده و همگی - علی رغم نقطه های وحدت و افتراق - از برداشتهای جاهلی به شمار می روند و از اصل برداشت اسلامی متفاوت هستند.»^۴

۱ - فی ظلال القرآن/ ۲/ ۷۰۸/ ط ۴۰: دار الشروق، القاهرة، سنة ۱۴۳۴هـ - ۲۰۱۳م.

۲ - فی ظلال القرآن/ ۲/ ۷۵۳.

۳ - فی ظلال القرآن/ ۳/ ۱۴۱۳.

۴ - فی ظلال القرآن/ ۴/ ۱۸۸۶.

اول: وطن مشتی خاک بی ارزش است. سید قطب در «فی ظلال» می گوید: آنان که جهاد اسلامی را در حمایت از «وطن اسلامی» توجیه می کنند، قطعاً از شأن منهج کاسته و آن را کمتر از موطن به حساب می آورند و این اعتبارها به حساب اسلام به شمار نمی روند، اینها دیدگاههای نوین غربی هستند که بر احساس اسلامی رخنه پیدا کرده اند، زیرا عقیده و منهجی که شایستگی رهبری داشته و جامعه را قیادت می کند، تنها اعتبار و یگانه امری است که در احساس اسلامی دخیل است، اما سرزمین به ذات خود هیچ ارزش و اعتباری ندارد.^۱

تعليق:

این تصویر ارائه شده از وطن، تصویری ناقص و بی پایه است، زیرا وطن به معنای مشتی خاک نیست، بلکه وطن عبارت است از ملت، تمدن، مؤسسه ها، تاریخ، پیروزیها، قضایا، جایگاه اقلیمی و بین المللی، تاثیرگذاری سیاسی و فکری در جهان اسلام و عرب، وطن یعنی ابرمردانی که تاریخ این سرزمین را در عرصه علوم شرعی ساختند و در تاریخ ملی برای دفاع از آن نقش آفرینی کردند و در عرصه اقتصادی، نظامی، دیپلماسی، ادبی، فنی و دیگر مواردی که فرزندان این وطن از خود مایه گذاشته و فداکاری کردند.

بنابراین، تغافل این همه دست آورهایی که سازنده مفهوم وطن هستند و تعریفی خشک و ناقص از وطن به عنوان مشتی خاک، پدیدآورنده نوعی نافرمانی ملی بوده و فهمی وارونه و معکوس را به دنبال داشته و اوج تحقیر و ذلت را ببار آورده است.

^۱ - فی ظلال القرآن/۳/۱۴۴۱.

دوم: حب وطن عبارت است از احساس بی ارزش بشری که باید با آن مبارزه نمود و مانند بیزاری از گناه و معصیت از آن اجتناب ورزید.

تعلیق: این هم فهم و برداشتی بیمار و درهم آمیختگی عجیبی بین احساسات ناپاک و جنایت - است که الله تعالی به ما دستور داده است تا خود را از آن منزّه داریم - و بین احساسات ارزشمند و انگیزه های فطری راسخ و خدادادی است و شرع بر شدت ثبات آن در درون انسان تکیه داشته است و این مایه استقرار و ثبات درونی می شود؛ زیرا شریعت نیاز به تَکْنِیسین تشریع آن را ندارد؛ زیرا انگیزه های طبیعی برای توجیه انسان برای حرکت به سمت سلامتی کفایت می کند و یکی از این انگیزه های ارزشمند، انتساب و وفاداری به وطن و سرزمین است.

حجة الاسلام ابو حامد غزالی در کتاب: «الوسیط» در فقه شافعی به همین مطلب اشاره دارد: «در انگیزه های طبیعی چاره ای در ایجاب وجود دارد؛ زیرا قوام دنیا به این اسباب است و مسلماً قوام دین بر قوام امور دنیا و مظان آن استوار است.^۱

و همین است خرد روشن که با نور شریعت منور گشته و مراد الله را دریافته و راه یاب شده است به این که شریعت در برخی از مسائل به ثبات انگیزه های طبیعی اکتفا می کند، چون اطمینان دارد که طبع سلیم برای توجیه انسان کفیل است، لذا قانون جدیدی وضع نمی کند و نیاز به تعیین امر مشخصی پیدا نمی کند.

حب وطن و انتساب و اعلام وفاداری به آن، یکی از این اموری است که از طبع سلیم به دست آمده است.

^۱ - الوسيط فی المذهب / ۷/۷، ط: دار السلام، القاهرة، سنة ۱۴۱۷هـ.

دینوری در کتاب المجالسه از طریق اصمعی آورده است که گفت: من از بادیه نشینی شنیدم که می گفت: اگر می خواستی فردی را بشناسی، پس بین چه احساس و علاقه ای به وطن و سرزمین خود دارد.^۱

شگفت اینجاست که سیدقطب به این احساس ارزشمند فطری اعتراف می کند و می گوید: «همانا دلواپسی اندوهبار برای جدایی از وطن همان دلواپسی نخستینی است که در درون تحریک می شود، وجدانی که آدمی را وادار به هجرت می کند. اینجاست که این دو مورد: یکی ندای دوست: «يَا عِبَادِي» و دومی وسعت و فراخی زمین: «إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ» دلپایان را لمس می کند.»^۲

یکی از علما سخن وی را نقل کرده و می گوید: «زبور عسل» هر جا که باد بوزد و آن را به درختها و چوبها ببرد، باز هم دسته و تیمش را می یابد، اما این حاسه وطنی و ملی در انسان ضعیف است، ولی ساز و برگ اندکش را از آن با ابزارهای ملاحه تکمیل می کند و ما نیاز شدید به این غریزه داریم و خردهای ما این نیاز را مسدود کرده است.»^۳

«خداوند در مورد حضرت موسی می فرماید: چرا به مصر بازگشت، در حالی که از آنجا آواره شده بود و نیز فرد قبطی را که با فرد بنی اسرائیلی درگیر بود، کشته بود، از این رو از مصر فرار کرد و بنی اسرائیل انواع عذاب را دست قبطی ها می چشیدند؟! پس چرا به مصر بازگشت در حالی که در مدین در جوار شعیب که دخترش را در عقد او درآورد، در آرامش و اطمینان بسر می برد؟ قطعاً این جاذبه وطن و اهل و خانواده است

۱ - المجالسة وجواهر العلم / ۱ / ۶۰، ط: دار ابن حزم، بیروت، سنة ۱۴۲۳هـ - ۲۰۰۲م.

۲ - فی ظلال القرآن / ۵ / ۲۷۴۹، ط ۴۰: دار الشروق، القاهرة، سنة ۱۴۳۴هـ - ۲۰۱۳م.

۳ - فی ظلال القرآن / ۶ / ۳۸۸۴.

که قدرت آن را به عنوان پرده ای قرار داد و آن را برای موسی مهیا کرد تا بازگردد. ما نیز در این زندگی در حرکت هستیم ، عواطف و احساسات، آرزوها و امیدها ما را تحریک می کنند و اینها چیزی جز اسباب ظاهری برای هدف نهفته و پرده ای برای چشمها برای دستی که نگاهها آن را نمی بیند و ابصار آن را درک نمی کنند، نیستند و آن دست پروردگار مدبر و مهیمن و عزیر و قهار است.»^۱

و نیز می گوید: «هجرت در راه الله تهی بودن از هر چیزی است که نفس به سوی آن تمایل دارد و نسبت به آن حرص و علاقه نشان می دهد از قبیل: اهل و دیار، وطن و خاطره ها، مال و سایر اغراض زندگی.»^۲

و نیز می افزاید: «پروردگارش در اینجا او را بر نعمتی یادآوری می کند آن گاه که او را به سوی استغفار هدایت نموده و سینه اش را منشرح ساخت و او را از غم و اندوه نجات داد و در این بلا رهایش نکرد و او را به چیزی که خواسته بود، آماده کرد، لذا او را با خوف و ترس از قصاص مورد امتحان و آزمایش قرار داد و با غربت و جدایی از اهل و وطن و خدمتگزاری و چوپانی آزمود. او کسی بود که در کاخ بزرگترین و مرفه ترین و بهره مندترین فرمانروای زمین بزرگ شد.»^۳

و نیز می گوید: «به نظر شما چه انگیزه ای موسی را مراوده می کرد تا پس از به پایان رسیدن مدت طی شده به مصر باز گردد، در حالی که با خوف و ترس از آنجا بیرون رفته بود؟ انگیزه ای که موجب از اید بردن خطری بود که در انتظارش بسر می

۱ - فی ظلال القرآن / ۴ / ۲۳۳۰ /

۲ - فی ظلال القرآن / ۴ / ۲۴۳۸ /

۳ - فی ظلال القرآن / ۴ / ۲۳۳۵ /

برد، در حالی که او فردی را کشته بود و فرعون و قومش توطئه قتلش را چیده بودند؟ آن دستی بود که گامهایش را منتقل می کرد و شاید این بار تمایل فطری او را به سمت وطن و خانواده و به سمت سرزمین و دیارش رهنمون می شد و خطری که یکه و تنها از آن گریخته بود، از یاد او برد تا وظیفه ای را که برای آن آفریده شده بود انجام دهد.^۱

سوم: باید اندیشه وطن را از ذهن بیرون راند؛ زیرا این اندیشه در مقابل خلافت و امت قرار دارد.

تعلیق:

وقتی انتساب به وطن یک ساختار راسخی از ساختارهای فعل بشری و یکی از مهمترین ساختارهایی است که خداوند در فطرت انسان قرار داده است؛ زیرا شریعت آن را مورد تاکید قرار داده و با آن هماهنگ شده و در راستای از بین بردن و تجاهل آن، نه این که برنامه ای نداشته، بلکه آن را تعدیل نموده و مرتبش ساخته و برای مکلف نشانه های پیشرفته ای برای انتساب آن در نظر گرفته است، از این جهت آن انگیزه قهری شکل گرفته از درونش به آن لبیک گفته و آن را از پرتگاهها و اماکنی که امکان سقوط در آنها وجود دارد، پاسداری نموده است. و آن گاه شریعت پاک هیچ ایرادی در انتسابهای جزئی در چارچوب انتسابات کلی نمی بیند، بلکه آن را پشتیبانی نموده و رسوخش می بخشد و آن را از نسق و ترتیب کلی بیرون نمی سازد و به اظهار علاقه به یک سرزمین مشخصی که در آن زاده شده و به دنیا آمده و در آنجا زیسته است، اجازه داده است. و این امر با اظهار محبت و علاقه به کل امت هیچ گونه تعارضی ندارد، زیرا

^۱ - فی ظلال القرآن/ ۵/ ۲۶۹۱.

جزئی از آن است و اگر علاقه اش بر آن غالب شده و به چنان تعصبی تبدیل شد که مسلمان با دیگران مردم از در دشمنی و نبرد در آمد، از نگاه شریعت مردود است.

از این رهگذر است که دوستی با وطن و سرزمین مورد تایید بوده و شریعت قضیه وطن دوستی را مورد تاکید قرار داده است و آن حضرت ﷺ با وجود آن که در مدینه استقرار یافته بود، اما با مکه اظهار علاقه می کرد و به سویش مشتاق بود.

از این رو اظهار علاقه به وطن با یک نگاه علمی مشخص، یا جریان فکری مشخص و یا مِتد پژوهشی مشخصی یا به عرصه ظهور گذاشته است بدون آن که بین مسلمان و مراکز گسترده تر و چارچوبهای بزرگتر ایجاد فاصله نماید؛ بلکه همه این انتسابها از منبع انتسابهای بزرگتری که خود سازنده آن بوده و ستونهای آنها را بنا کرده اند، نشأت گرفته اند.

از این رو شریعت مبارک از انتساب جزئی که انسان نسبت به آن تعصب به خرج داده و با مسلمانان از در جنگ و ستیز در آمده و خود را از دیگر انتسابهای جزئی منقطع سازد، نهی فرموده است تا بدین شیوه توازن بین مراکز مختلف اعم از بزرگتر و کوچکتر حفظ شود و موهبتها شکوفا شده و افکار و نقطه نظرات گوناگونی بدون تعصب و دشمنی شکل گیرد.

بنابراین، انتسابها نوعی مراکز و دوائر هستند که برخی از برخی دیگر گسترده بوده و دایره بزرگتر، دایره کوچکتر را نفی ننموده و دایره کوچکتر به بطلان دایره بزرگتر حکم نمی کند و روابطشان از همدیگر نمی گسلد.

بنابراین، انتساب انسان به وطنش به معنای ملغی ساختن و نفی کردن امت بزرگ عربی و اسلامی نیست، زیرا اینها دوائر متداخل و به هم پیوسته اند و این انتساب، یا از بین برود و صاحبش مورد انکار و بیزاری از وطن و قوم و اهل آن قرار گیرد که این کار شایسته و مناسبی نیست و یا این که موجب فریب صاحب این ایده گشته و به تعصب و عداوت بینجامد به طوری که این انتساب وی باعث قطع ارتباط با همکیشان وی در دوائر بزرگتر گردد که این امر نیز مورد نکوهش است. لذا حسن انتساب و اعطای حقوق آن به طوری که ارتباط وی را با روابط بشری منقطع نسازد، - چیزی که ما در اینجا در مورد آن سخن می گوئیم - با انتسابی که انسان را به یک دائرة معین، خشک و متعصب به بار آورده و موجب قطع ارتباط با دیگر دوائر قرار می دهد تفاوت وجود دارد و تلاش ما براین است تا این اشتباه که در میان برخی از معاصرین بروز کرده است، تصحیح شود، آنان که گمان برده اند که برخاستن برای امور دین مقتضی اعلام برائت از حب وطن است و قبلا نیز واضح شد که سخنان بزرگان و ائمه هدایت از حب وطن از قبیل دوائر انتساب است و در فطرت انسان نهادینه شده و شرع حنیف آن را آبیاری و رشد داده و ترازوی آن را با دیگر دوائر به صورت مساوی وضع نموده است به طوری که تجاوز و جور و جفا بر یکدیگر را روا نمی دارد و آن را مرتب و منظم می نماید تا انسانیت انسان تکامل یابد.

چهارم: وطن عبارت است از مرزهای جغرافیایی ساخته استعمار که ما آن را دوست نداریم و هیچ تعاملی با آن نداریم.

حسن البنا گفته است: اسلام مرزهای جغرافیایی را نمی پذیرد و تفاوتهای جنسی خونی را ارزش قایل نمی شود.

تعلیق:

وطن به معنای مرزهای جغرافیایی ای و ساخته استعمار نیست، بلکه عبارت است از سرزمینی اصیل و دیرینه که تاریخی بیش از هزاران سال قبل از استعمار دارد و استقرار وضعیت فعلی می طلبد تا از آن پاسداری نموده و به دفاع از آن برخیزیم و برداشتن این مرزها با بازی کردن و تزویر امکان پذیر نیست، بلکه این مرزها با معاهدات و توافقنامه های مهم و بر اساس مکانیزم های محترمی شکل گرفته اند، چنان که به عنوان مثال اتحادیه اروپا این گونه است.

علاوه بر این ارزش وطن ربطی به اندیشه مرز ندارد، بلکه وطن یک ارزش تاریخی، علمی، اقلیمی و بین المللی است و وطن مصری به صورت خاص، ترکیبی از نبوغ مکانی، زمانی و انسانی است.

بنابراین، خلط شدیدی در مفاهیم روی داده و وطن به صورت ناقص در اذهان معرفی شده و تصویری نازیبا از آن ترسیم شده است و در نتیجه این امر منجر به نابود ساختن ارزش، تاریخ، تولیدات و نقش آن شده و آنگهی احساسات انسان مورد بازیچه قرار گرفته است به طوری که مفهوم وطن در ذهن آدمی مورد التباس قرار گرفته و اندیشه استعماری و آثار بد و مخرب آن با اندیشه وطن گره خورده است به طوری که هر گاه اندیشه وطن در ذهن خطوط کند، ذهن آدمی به زشتی و ناگواری استعمار منتقل می شود و چنین متصور می شود که بد دانستن استعمار متقاضی بد دانستن وطن است تحت این شعار که وطن از دست آوردهای استعمار است.

پنجم: وطن محلی برای سکونت است که انسان به آن دل بسته و الله آن را مورد نگوهرش قرار داده است.

این مطلب به این آیه سوره توبه اشاره دارد: (قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ)^۱. یعنی: «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی بازاری و بی رونقی آن می ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می کند (و عذاب خویش را فرو می فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی نماید.»

این جنبشها فهمی غلط و وارونه را ساخته اند و چنین برداشت کرده اند که وطن عبارت است از خانه هایی که انسان ها به آن دل بسته و مورد علاقه آنان قرار گرفته است و اگر در نزد ما از الله و رسول او و از جهاد در راه خدا محبوبتر قرار گیرند، این فسق و نافرمانی است.

این برداشت مملو از اشتباه و غلط بوده و مشتمل بر منهج بیماری از فهم قرآن است که منجر به این می شود که ما به قرآن عکس آنچه را که می خواهد نسبت دهیم و این متدلوثی اجمالی غلطی در اندیشه این جریانها و در عین حال عبارت است از ورود به

^۱ - [التوبة: ۲۴].

فهم قرآن بدون ابزارهای فهم صحیح، و ابزارهای فهم درست عبارتند از علمی که الازهر به فرزندانش در طول سالها به دانشجویانش می آموزد از قبیل: بلاغت، نحو، اصول فقه و علم تفسیر؛ زیرا قرآن به زبان عربی آشکار نازل شده است و فهم آن بدون این ابزارها غیر ممکن است و هر کس بخواهد قرآن را بدون این ابزارها بفهمد، او بر قرآن با پیش داروری خود غلبه کرده و افکار شخصی خویش را بر قرآن تحمیل می کند و این امر منجر به نسبت دادن دروغ به قرآن خواهد شد و این شیوه ای بسیار خطرناک است.

مابرای تفهیم این آیه نمونه ای را ذکر می کنیم:

این آیه از شخصی سخن می گوید که برخی از امور شخصی و خواهشات تنگ خویش را در درجه بندی اولویات خویش بر قضایای بزرگتر مقدم دانسته است، چرا که هر کس رابطه اش را با پدر، فرزند، مال، و یا مسکنش به عنوان حائلی قرار دهد تا از حرکت او به سمت قضایای بزرگتر جلوگیری نماید، این شخص مخالف شریعت الهی است و این تصویر نکوهیده برای شخصی صادق می آید که به خانه و مسکنش دل ببندد به طوری که خانه، کاخ، باغ و بستان، شرکتهای او یا اموالش در نزد او از الله و رسولش محبوبتر و پسندیده تر باشند به شیوه ای که اگر به او گفته شود: همانا سرزمینت در خطر است و هر گاه وطن در خطر باشد، خداوند جهاد را واجب گردانیده است، لذا خانه و اموالت را رها کن و به سمت جهاد برای دفاع از آن حرکت کن، او به این امر اقدام نکند؛ چون منزل شخصی برایش پسندیده تر از قضیه دفاع از وطن است؛ چیزی که خداوند آن را جهاد در راه خود نامیده است.

از این رو الله تعالی در این آیه به ما می گوید: شریعت مبارک به شما امر می کند تا اولویتهایتان را درجه بندی کنید و امور شخصی را بر امور اجتماعی مقدم نشمارید و مواظب باشید از این که در خودخواهی و منافع شخصی غرق شوید و امور بزرگی را که منافع عمومی را تهدید می کند، در بوته فراموشی بسپارید.

پس کجاست این مفهوم شریف قرآنی در ایده شخصی که با مفاهیم قرآنی بازی می کند و می خواهد آن را وارونه جلوه دهد تا این گونه متصور گردد که الله تعالی محبت و دوستی با مسکن را که از نگاه او دوستی با وطن است، در یک کفه قرار داده و محبت با الله و جهاد در راه او را در کفه دیگر گذاشته است؟ در حالی که فهم درست آن است که محبت با الله و وطن دوستی در یک کفه قرار دارند و خودخواهی و حرص مفرط بر منافع شخصی در کفه ای دیگر. اما دیگر اموری که تصویر بدی از وطن ساخته اند، در خلال صفحات آتی به آنها پاسخ داده می شود.

دوم:

تصویر درست از وطن در فکر اسلامی و از نگاه الازهر شریف

• وطن دوستی در قرآن کریم و کلام مفسران

اما فخرالدین رازی اشاره لطیفی در استدلال از قرآن کریم نسبت به وطن دوستی دارد و آن این که این انگیزه ای فطری و عمیق در درون است. چنان که در ذیل این آیه می نویسد: (وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ)^۱. یعنی: «و اگر

^۱ - [النساء: ۶۶].

ما بر آنان واجب می کردیم که (در راه خدا) خویشتن را بکشید، و یا این که (برای جهاد) از سرزمین خود بیرون روید.»

فخر رازی می گوید: خداوند جدایی از وطن را مساوی به کشتن دادن قرار داده است.^۱

گویا خداوند می فرماید: اگر من یکی از دو مشقت سنگینتر و سختتر هستی را بر آنان واجب می کردم از آن فرمان نمی بردند و آن دو مشقت بزرگتر عبارتند از: در معرض تلف قرار دادن جان و در مقابل آن جدایی از وطن، از این رو تلف کردن جان در یک کفه و در مقابل آن جدایی از وطن قرار دارد و جدایی وطن در نزد خردمندان امری دشوار و مساوی با تلف شدن جان است و این امر بیانگر این است که تعلق به وطن و اظهار علاقه به آن جایگاه عمیقی در درون دارد.

علامه ملا علی قاری در مرقاة المفاتیح می گوید: جدایی از وطنی که به آن انس گرفته شده است، از سختترین بلاهاست. از این جهت آیه: (وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ)^۲. یعنی: «و فتنه از کشتن بدتر است.» به اخراج وطن تفسیر شده است. زیرا پس از آن، این آیه آمده است: (وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ)^۳. یعنی: «و آنان را (از مکه) که شما را از آنجا بیرون کرده اند بیرون سازید.»^۴

۱ - التفسير الكبير/ ۱۵/ ۱۶۵.

۲ - [البقرة: ۱۹۱].

۳ - [البقرة: ۱۹۱].

۴ - مرقاة المفاتیح / ۷/ ۵۸۲.

از اینجاست که هر آیه ای که از فضیلت هجرت بحث می کند، به این اصل باز می گردد و آن حاکی از صبر و شکیبایی فراوان و مغلوب ساختن نفس بر جدایی از وطن محبوب و ایثار و فداکاری برای یکی از مفاهیم شریف است. بنابراین، این چه مفهوم ارزشمندی است که نفس به خاطر آن این مشقت طاقت فرسا را تحمل نماید!

شاعری می سراید:

ثلاث يعز الصبر عند حلولها	ويعزب عنها عقل كل لبيب
خروج اضرار من بلاد	وفرقة أصحاب، وفقد حبيب
تحبها	

یعنی: سه موردند که به هنگام فرا رسیدن آنها صبر اندک می گردد و عقل هر خردمند از وی ناپدید می شود.

خروج اجباری از سرزمینی که آن را دوست می داری و جدایی از یاران و از دست دادن دوست.

• وطن دوستی در حدیث و کلام شارحین حدیث

بخاری، ابن حبان و ترمذی از انس روایت کرده اند که هر گاه رسول خدا ﷺ از سفر باز می گشت، به دیوارهای مدینه می نگریست و شترش را با سرعت حرکت می داد و اگر بر چارپایی سوار بود در اثر حب مدینه آن را با شتاب تحریک می کرد.

در این حدیث مبارک علمکرد هدایتگری از رسول اکرم و پیامبر معصوم ﷺ که وحی بر وی نازل می شد، وجود دارد، چنان که قلب مبارک پیامبر ﷺ تحریک شده و به دنبال آن الهام صادق و وحی آشکار نسبت به وطن دوستی و کشش به سوی آن قرار دارد، به طوری که چارپا و سواری اش را به هنگام بازگشت از سفر به سمت مدینه منوره با شتاب حرکت می دهد و به دیوارهایش خیره می شود.

از این رو حافظ بن حجر در فتح الباری می گوید: این حدیث بیانگر فضل مدینه و مشروعیت وطن دوستی و اشتیاق به سوی آن می باشد.^۱

مشابه این مطلب در عمدة القاری اثر علامه عینی نیز وارد شده است.^۲

این حدیث مبارک راهنمایی به سوی بهره بردن از سنت های نبوی است که مجاور دیگر سنتهای نبوی مربوط به عبادات، آداب، اخلاق، حرفه و صنعت، عمران، روابط بین المللی و دیگر ارزشهای نبوی قرار دارد که برای ساخت شخصیت یک مسلمان در حد تمام و کمال نقش دارند.

حافظ ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می گوید: آن حضرت ﷺ با عایشه و پدرش و با اسامه و با حسن و حسین محبت می کرد و حلوا را دوست می داشت و با کوه احد اظهار علاقه می کرد و با انصار بیش از عشق می ورزید.^۳

۱ - فتح الباری / ۳ / ۶۲۱.

۲ - عمدة القاری / ۱۰ / ۱۳۵.

۳ - سیر أعلام النبلاء / ۱۵ / ۳۹۴.

حتی برخی از علما وطن دوستی را علت اصلی مشقت سفر دانسته اند، طوری که برخی از شراح حدیث در تشریح این حدیث که امام احمد و طبرانی آن را از طریق عقبه بن عامر جهنی روایت کرده اند: «سه نفرند که دعای آنان اجابت می شود: دعای پدر برای فرزند، مسافر و مظلوم در حق ظالم.» گفته اند: علت این استجابت دعای مسافر مشکلاتی از قبیل فاقه و اضطراب و اندوه جدایی از وطن و اهل است.

علامه مناوی در «فیض القدیر» در ذیل این حدیث گفته است: زیرا در سفر در اثر غربت و دوری زیاد از وطن، احتمال دل شکستگی و تحمل مشقت و سختی و انکساری است که این امور از بزرگترین اسباب اجابت قرار دارند.^۱

برخی از حکما گفته اند: وطن دوستی رقت قلب به بار می آورد و رقت قلب از اهتمام ورزیدن و اهتمام ورزیدن در اثر ترحم و ترحم از بخشش فطرت و بخشش فطرت از طهارت درایت و رشد پدید می آید.

خداوند میل فطری لطیف را در نهاد همه موجودات قرار داده است و یکی از فطرت‌های پاکی که خداوند در همه موجودات نهادینه کرده است، استقرار، آرامش، و سکون در وطن است، حتی اگر دقت شود، این امر در سایر جنسیت‌های بشری یافته می شود. چنان که شیرها و پلنگها به کنامها و شتران به خوابگاهها و مورچه ها در سوره‌ها و پرندگان در لانه هایشان پناه می برند و در فطرت انسان نهادینه شده است که به وطن و دیارش اظهار علاقه نماید.

ابن جوزی در کتاب «مثیر الغرام الساکن» می گوید: پیوسته وطنها محبوب هستند.^۱

^۱ - فیض القدیر ۳/۳۱۷.

عربها این امر را ملاحظه کرده و در نامگذاری اماکن تفنن به خرج داده اند، چنان که حافظ بن حجر در فتح الباری می گوید: عربها به مسکن انسان «وطن»، شتر «عطن»، شیر «عرین و غابه» آهو «کناس»، سوسمار «وجار»، پرنده «عش»، زنبور «کور» موش «نافق» و مورچه «قریه» اطلاق می کنند.^۲

من می گویم: همه این موارد به منزله اظهار علاقه و دوستی با وطن است، چنان که ربیعہ بصری به عنوان مثال کتابی را تحت عنوان (حنین الیبل الی الأوطان) جمع آوری کرده است. لذا وقتی موجودات هستی در پیرامون ما در حالی که بی زبان هستند، این گونه اند، پس حال انسان چه می شود؟ بنابراین انسان سزاوارتر به این امر است؛ زیرا با کمالات انسانی از قبیل وفاداری و جوانمردی که در رأس این ویژگی ها قرار دارند متمایز است.

احمد شوقی گفته است:

وللأوطان فی دم کلِّ حرٍّ / یدُ سَلَفَتْ وَدَینُ مُسْتَحَقٍّ

سرزمین و وطن در خون هر انسان آزاده ای، دستی طلبگار و دین مستحق را دارد.

من می گویم: انسان با وجود برخورداری از کمال انسانیت اولی تر و سزاوارتر از وفاداری به وطن و اظهار دوستی و صیانت آن از دیگر موجودات است.

• وطن دوستی از نگاه فقها

^۱ - مثير الغرام الساكن، إلى أشرف الأماكن/ص ۷۵، ط: دار الحديث، القاهرة، سنة ۱۴۱۵هـ - ۱۹۹۵م.
^۲ - فتح الباری/۳۵۸/۶، وسبقه إليه ابن الجوزی فی: كشف المشكل/۳/۳۶۳.

فقها علت حکمت حج و عظمت پاداش آن را این امر وانمود کرده اند که نفس با ترک وطن و بیرون آمدن از جایی که به آن انس گرفته است، تهذیب می شود.

امام قزافی در کتاب: «الذخیره» می نویسد: یکی از منافع حج تادیب نفس با جدایی از وطن است.^۱

• وطن دوستی از نگاه اولیا و نیکان

وطن دوستی از عادات و خصال نیکان و صالحان بوده است. ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء با سند خود از سید الاولیاء ابراهیم بن ادهم می نویسد: سختترین و دشوارترین چیزی که من با آن مواجه شدم، فراق و جدایی از وطن بود.^۲

• وطن دوستی از نگاه حکما

اصمعی می گوید: هند گفته است: سه ویژگی در سه حیوان وجود دارد: شتر هر چند که از خوابگاهش دور باشد، اما به آن علاقمند می شود، پرنده اگر چه در سرزمین خشکی زندگی کند، اما به آن وابستگی دارد، و آدمی اگر چه در جای دیگری آبادتر باشد، اما دلدادۀ دیار و سرزمین خودش است.^۳

دینوری در المجالسه از اصمعی آورده است که من از بادیه نشینی شنیدم که می گفت: هر گاه خواستی کسی را بشناسی، پس به اظهار علاقه اش به وطن، اشتیاقش به برادران و به گریه هایش به روزگار گذشته اش بنگر.

۱ - الذخیره / ۳ / ۱۹۴.

۲ - حلیۃ الاولیاء / ۷ / ۳۸۰.

۳ - المقاصد الحسنه / ص ۲۹۷.

• وطن دوستی از نگاه شاعران و ادیبان

شاعران در اثر اشتیاق و علاقه‌شان به وطن پیوسته سروده و گریه‌ها سر داده و دیگران را نیز به گریه انداخته‌اند و احساساتشان را در قالب اشعار سحرآمیز بیان داشته‌اند تا جایی که اگر پژوهنده‌ای بخواهد اشعار آنان را جمع‌آوری کند، کتاب و دیوانی از ابیات و اشعار آنان گردآوری می‌شود. و چه بسا آنان علاقه و اشتیاق خویش را نسبت به سرزمینی اظهار داشته‌اند که از آب و هوای مرغوبی برخوردار نبوده و اسباب رفاه و آسایش در آن سرزمین فراهم نبوده است، اما وطن دوستی بر آنان غلبه کرده است.

شاعری سروده است:

بَلَّادُ أَلْفَنَاهَا وَلَمْ تَكْ مَأْلَفَا وَقَدْ يُؤَلَّفُ الشَّيْءُ الذِّي لَيْسَ بِالْحَسَنِ
وَقَدْ تَوَلَّفَ الْأَرْضَ التِّي لَمْ يَطْبُ بِهَا هَوَاءٌ وَلَا مَاءٌ، وَلَكِنَهَا وَطَنُ
یعنی: سرزمینی که ما به آن دل بسته ایم هر چند که دوست داشتنی نیست و گاهی
چیز غیر مرغوب هم به دل می‌نشیند و مالوف می‌شود.

بسا سرزمینی دوست داشتنی می‌شود که آب و هوای مرغوبی ندارد، اما وطن است.

به خاطر این انگیزه فطری‌ای که در درون آدمی جای گرفته است، خداوند شأن هجرت و مهاجرین را بالا برده است، زیرا دربردارنده مشقت و سختی است و باید در فراق وطن صبر و شکیبایی نمود.

از این رو خداوند فضیلت و پاداش بزرگی را برای هجرت مقرر فرموده و در جاهای متعددی در قرآن کریم اشاره کرده است.

ابن بسام در کتاب: «الذخیره» می گوید: وطن محبوب و دوست داشتنی و زادگاه مالوف است و انسان خردمند مانند شتر به خوابگاهش به آن علاقمند می شود و فرد بزرگوار به شایستگی ها و خوبی های سرزمینش جفا نمی کند و سرزمین دایگانش را از یاد نمی برد.

گذشتگان گفته اند:

أحب بلاد الله ما بين منج إلىَّ وسلمي أن يصبو سحابها
بلاد بها عك الشباب تمائي وأول أرض مس جلدی ترابها^۱
یعنی: سرزمین الله را در بین دشتهای هموار دوست دارم و سلامتی من جایی است
که ابرهایش بدانجا بروند.

سرزمینی که جوانی به سن پیری و کهولت من جفا کرد و نخستین سرزمینی که
پوست بدنم را لمس کرده است.

نویسنده دیوان المعانی می گوید: ابن رومی علت دوستی با وطن را ذکر کرده است.
احمد بن اسحاق گفته است:

أحب الأرض تسكنها سلمي وإن كانت بواديها الجدوب
وما دهري بحب تراب أرض ولكن من يحل بها حبيب

^۱ - الذخيرة، إلى محاسن أهل الجزيرة / ۳۴۳/، ط: دار الثقافة، بيروت، سنة ۱۴۱۷هـ - 1998م، تحقيق: الدكتور إحسان عباس.

یعنی من سرزمینی که سلیمی در آن سکونت دارد را دوست دارم اگر چه دشتهای آن خشک باشند.

دوستی من به خاطر خاک سرزمین نیست، بلکه بدان جهت است که محبوب من در آن جا سکونت دارد.

ابن رومی گفته است:

ولی وطن آلیت أن لا أبعده	وَألا أرى غیری له الدهر مالکا
عهدت به شرخ الشباب ونعمة	کنعمة قوم أصبحوا فی ظلالکا
فقد ألفتہ النفس حتی كأنه	لها جسد لولاه غودرت هالکا
وحبب أوطان الرجال إليهم	مآرب قضاها الشباب هنالکا
إذا ذکروا أوطانهم ذکرتهم	عهدود الصبا فیها فحنوا ذلکا
وقد ضامنی فیہ اللئیم وغرنی	وها أنا منه معصم بحبالکا
فإن أخطأنتی من یمینک نعمة	فلا تخطئنه نعمة من شمالکا ^۱

یعنی: من وطنی دارم که سوگند خورده ام که آن را نفروشم و در طول روزگار برای آن مالک دیگری نبینم.

عهد کردم که دوران جوانی را در آن بسر ببرم و آن نعمتی است مانند نعمت قومی که در سایه هایت زیسته اند.

روان چنان به آن انس گرفته است که روح در بدن، و اگر آن نباشد نابود می شود.

^۱ - دیوان المعانی / ۲ / ۱۸۹.

وطن برای مردان محبوب شده و در آن منافعی دارند و جوانی شان را در آنجا بسر برده اند.

هر گاه آنان سرزمینشان را به یاد آورند من نیز دوران کودکی را که در آن دل بسته اند به یاد می آورم.

انسان پست فطرتی در آن بر من ستم روا داشته و مرا فریب داد و اینک من به ریسمان آن چنگ زده ام.

اگر تو از دست راست خود نعمتی را به خطا بردی، پس کیفر آن را از دست چپ به خطا نخواهی برد.

کتابها و نوشته جات در زمینه وطن دوستی

پیوسته فیض این مطلب از گذشته به ما می رسد و ماده سخن گسترده می گردد به طوری که برخی در این زمینه آثاری از خود بر جای گذاشته اند که پاره ای از آنها عبارتند از:

۱ — حب الوطن، این کتاب چاپ شده است.^۱

۲ — ابن عساکر در تاریخ دمشق گفته است: صالح بن جعفر بن عبد الوهاب هاشمی الصالحی الحلبی القاضی کتابی در موری اظهار علاقه به وطن نوشته است.^۲

^۱ — الحنین إلى الأوطان (للجاحظ، فی دار الرائد العربی، بیروت، سنة ۱۴۰۲هـ — ۱۹۸۲م.

^۲ — تاریخ دمشق / ۲۳ / ۳۲۵.

- ٣ — امام الحافظ ابو سعد عبد الكريم بن محمد السمعاني ، در كتاب الأنساب مى گوید: من داستان و سبب بنای آن را در كتاب: النزوع إلى الأوطان ذکر کردم.^١
- ٤ — الشوق إلى الأوطان، اثر أبى حاتم، سهل بن محمد السجستاني.
- ٥ — الحنين إلى الأوطان، اثر أبى حيان على بن محمد التوحيدى.
- ٦ — المناهل والأعطان ، والحنين إلى الأوطان، اثر أبى محمد الحسن بن عبد الرحمن بن خلاد الرامهرمزی.
- ٧ — مقومات حب الوطن فى ضوء تعاليم الإسلام ، اثر دكتور سليمان بن عبد الله بن حمود أبو الخليل.
- ٨ — حب الوطن من منظور شرعى ، اثر دكتور زيد بن عبد الكريم الزيد.
- ٩ — الوطن والاستيطان، دراسة فقهية ، للدكتور محمد بن موسى بن مصطفى الدالى.

^١ - الانساب /٣/ ٢٤٤/.

(۸)

پروژه اسلامی بین حقیقت و خرافه

پروژه اسلامی بین حقیقت و خرافه

در دوره های گذشته در مورد طرح و پروژه اسلامی سخنان زیادی زده شده و جدل و سر و صدا و هیاهوی فراوانی به راه افتاده است، برخی به ترویج آن اقدام نموده و عده ای به رد آن مبادرت ورزیدند و اتهامات بدینجا و آنجا وارد شده است، این دشمن خدا و رسول اوست؛ زیرا با طرح و پروژه اسلامی مخالف است و آن یکی یاور و یاریگر طرح اسلامی است، بدون آن که کسی ماهیت طرح و پروژه اسلامی را برای مردم توضیح دهد تا مردم بر روشنی و بصیرتی قرار گرفته و موضع خویش را اظهار دارند. لذا من می خواهم یک قدم به عقب بازگردم و قبل از این که در مورد احکام و متعلقات طرح اسلامی بپردازم، می پرسم: طرح اسلامی یعنی چه؟ زیرا باید مفهوم آن قبل از آن که در مورد آن حکم شود، برایمان واضح گردد.

طرحی را که من در اینجا برایتان تقدیم می کنم، خلاصه فهم عمیق الازهر شریف در مورد فهم این دین و شناخت علوم و تطبیقات آن و دست گذاشتن بر مواضع اشکال و اسباب و عللی است که نیازمند به غیر آن به سوی این کار است؛ زیرا با غیاب این بینش ازهری مفاهیم در هاله ای از ابهام قرار گرفته و در پیرامون آن جدل و لجاجت بی مورد روی خواهد داد و مفهوم آن بیشتر پیچیده و دچار اشکال خواهد شد، بنابراین، بیاید تا قضیه را از نشانه های بزرگ آن آغاز نماییم.

- پروژه اسلامی یعنی تقدیم کردن پاسخ های عینی جزئی با تفصیلات مشخص شده بر پرسشها و مشکلات عصر حاضر از نواحی دیپلوماسی، اداری، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فلسفی و ادراکی.

• تقدیم این پاسخها با انگیزه اظهار نمونه ای از معرفی مسلمان است که برگرفته از نصوص شرعی، مقاصد، اجماعات، احکام، تشریعات و قوانین، اخلاق، ارزشها، قواعد اصولی و فقهی، سنتهای الهی، آداب و فنون شریعت اسلامی است.

• و این امر از طریق تولید علم، منهج و تئوریزه کردن خواهد بود، امری که امکان تحویل آن به یک برنامه عملی و مِتد و شیوه تطبیقی است که به مؤسسات و سازمانهای اداری باز می گردد.

• هدف این طرح تولید تطبیقات معرفی و خدمتگزاری سازنده مؤسسات و مدنی است که در آن روح مقاصد شرعی از قبیل حفظ جان، عقل، آبرو، دین، مال، انگیزه های عمرانی و تلاش برای ساخت آن، احترام انسان، تعظیم و احترام به اصول و موازین اخلاقی، راه یافتن به جهان، افاده و استفاده از آن، بروز ارزش کودک، حرمت و ارزش نهادن به مقام و کرامت زن، پاسداری از محیط و حقوق هستی، از قبیل: حقوق انسان، حیوان، گیاه و جماد رسوخ پیدا نموده و مفهوم ربانیت در همه این موارد جریان یابد به طوری که انسان به سوی پروردگارش روی آورد و این شیوه ای از حیات متمدن و تطبیق عملی آن است که دایره آن مسلمان، مسیحی، یهودی، بودایی، سوسیالیست، سکولار، لیبرالی، چپی، ملحد، و همه گرایشهای فکری و اعتقادی را در بر می گیرد. در آن هیچ کس در امور معاملاتی احساس نمی کند که در حالت اجبار، اکراه و یا مورد ظلم و ستم قرار گرفته است و هر کس در این پروژه وارد نشود، باز هم در سایه رحمت و شفقت و انصاف قرار خواهد گرفت؛ زیرا این پروژه تولیدگر و ناقل ارزشهاست که آنها را برای همگان صادر می کند.

• اساس، محور، و جوهره و هدف و اساسا پیازچه این پروژه اسلامی، همان منظومه اخلاق، مکارم اخلاقی، ارزشهای رفیع، احترام به انسانیت، تلاش برای خوشبختی

انسان در دنیا و آخرت بوده و شعار آن حدیث پیامبر ﷺ است که فرمود: «همانا من مبعوث شدم تا مکارم اخلاقی را به پایه تکامل برسانم.» بنابراین، هر راه کار عمل و یا تولیدی که برای این هدف خلل وارد نموده و یا آن را فاسد و از مسیرش منحرف سازد، یا مخالف آن باشد، باطل است.

- همگی این موارد از قبیل تخریج فروع بر اصول می باشند و این وظیفه مجتهد یا مجامع فقهی و اجتهاد قابل تجزیه است و منظورم از آن تخریج فروع و علوم انسانی، اداری و اقتصادی بر اصول اسلام و سرچشمه ها و نمونه های معرفی آن بر اساس مناهج و مِتدهای استنباطی است که بر اصول فقهی و علوم عقلی تکیه دارند.
- کیفیت اجرایی آن منوط به مراکز تحقیقی، میزگردهای مناقشه و گفتگو و کارگاههایی است که فقههای محقق را در علم فقه و اصول، مقاصد شریعت و واقعیت عصر را با افراد ورزیده و با تجربه در زمینه دیپلماسی گردهم می آورد به طوری که این امور اجرایی به سمت رویه، نحوه عمل و ایجاد معیارها برای ارزشگزاری منجر شده و همه اشکالات، تصرفات و تطبیقات استخراج شده و نیز به پرسشهای جزئی که برخی دیپلماتها در کارشان مطرح می کنند، به فهم افقها، مشکلات پیشرو و مرجعیات آنها و تاثیرشان بر ارتباط کشور با قدرتهای بین المللی و عرفهای دیپلماسی که جهان پیرامون ما را فرا گرفته است، پاسخ داده می شوند، وانگهی دسترسی به هر کدام از این موارد و تخریج آنها بر اصول و موازین مسلمانان سهل و آسان خواهد شد، به طوری که ایجاد نقطه نظر و تحلیل و پیشنهاداتی که از خلال آن مقاصد و ارزشهای دین، از روی بیداری، استنباط و استخراج دقیق و پاسخهایی که شریعت اسلامی تقدیم نموده است به این سمت سرایت کرده است، آسان می شود.

• در عین حال این تدابیر و امور اجرایی در میزگردها و حلقه های مناقشه و کارگاهها میسر نخواهد شد مگر در جوی مملو از اعتماد متبادل و صداقت و جوئی عاطفی و تقدیر همه جانبه و تلاش و اظهار علاقمندی بر تبادل علوم و معارف از همه طرفهای موجود، هر چند که نقطه نظرات و دیدگاههایشان با همدیگر متفاوت باشد، زیرا انگیزه ای که همگی را به این امر وادار کرده است، حرص و علاقه شان برای بازسازی کشور و محیط و مشارکت عمومی و همگانی است.

• سپس این امر در نظام سیاسی، مفهوم دولت، شبکه ارتباطات آن با افراد و مؤسسات جامعه نمود پیدا کرده و دولت با وظایف خود در این مورد با استیعاب نظم سیاسی معاصر و بازمانده های فلسفی توماس هوبز، جون لاک، هگل و... آشنا می شود و باز همه این موارد به معادن و سرچشمه های شریعت همراه با تحقیق، توسعه، تمدید و تولید به کتب امام الحرمین، ماوردی، ابن خلدون و... ارجاع داده شوند تا این فروع بر اصول شریعت حنیف و تحقق مقاصد آن تخریج گردند و با این شیوه ساخت پروژه تفصیلی جزئی عینی تکمیل گشته و پاسخهای جزئی را نیز شامل گردد به میزانی که بنای عمل و تطبیقات بر آن کفایت کند و اشکالات معاصر مربوطه نیز حل شوند. سپس نقد عملی و تطبیق واقعی این نظریات در توسعه افقها و بافت آن و تدارک جزئیاتی که به آنها توجه نشده است، سهم خواهد شد و بدینسان مرحله جدیدی از تحقیق در کیفیت به هم پیوستن این مواد و قوانین و آیین نامه ها همراه با نظم سیاسی که در اطراف ما قرار دارد، آغاز می شود و این کار شبیه آن چیزی قرار می گیرد که امام شافعی رحمه الله گفته است: من بیست سال روزگار مردم را جستجو می کردم و به وسیله آن بر فقه کمک می گرفتم.

• همچنین این امر در همه نواحی فلسفی، ادراکی، علمی، تجربی، اقتصادی، اداری و... بروز پیدا کرده و به تکامل می رسد و بدین شکل نتیجه نهایی آن بدست آمده و می توان آن را طرح و پروژه اسلامی نام نهاد.

• یکی از نمونه های آن دوستان، مستشار مصطفی سعفان است که تحقیقی را ارائه نموده و در آن از موانع و اسبابی سخن گفته است که بین تنزیل و تطبیق تعدادی از احکام شرعی وضعیت کنونی حایل می شوند و در این مجال هفتصد اشکال را بر شمرده است که نیازمند حل و پاسخ هستند و این امر خلاصه عمرش در علم قانون و قضا به شمار می رود و تا به حال ما هیچ اقدامی برای تحقیق و تحلیل، استخراج پاسخها و راهلهایی از میراث ارزشمند و بزرگ فقهی، قانونی و قضایی این امت نکرده ایم.

• هیچ ایرادی ندارد که طرحها و پروژه های این امت متعدد و گوناگون باشد، چرا که برخی از اصول نظری و مبنای آنها بر ظن و گمان است و یا این که مناهج و شیوه های استنباط ظنی هستند یا این که بسیاری از اینها از قبیل فروع و امور عملی تطبیقی هستند که امکان دارد در ذاتشان متعدد باشند و در نتیجه آن سرمایه علمی و جایگزینها و اختیارات گسترده و پاره های از طرحها و پاسخها برای یک قضیه بدست آید و مردم از خلال آن به گستره شرع مبارک که خداوند در آن نهاده کرده است، برای نیازهای مکلفین پی ببرند.

• سپس این مشروع اسلامی حاصل اجتهاد مسلمانان در قرار دادن شریعت بر واقعیتهای و نیازهای زمان فعلی ماست و مسلمانان برای انجام وظیفه شان اقدام نموده اند؛ زیرا وظیفه شرع این است که راههای شرعی را همراه با ایجاد جایگزین برای مواردی که شرعا امکان پذیر نیستند، یا به همراه تقویم و راست نمودن جهتی که در واقع از شریعت مبارک منحرف شده است، برای حوادث ممکنه ارائه دهد. و در تمامی این

موارد می طلبد که تحقیق و تفحص کافی انجام گیرد و پیشرفته‌ها و تغییرات در مفاهیم و فلسفه‌ها لحاظ گردند تا این پروژه همگام با یک جزئیة مشخص، به یک طرح و پروژه ای خشک و منجمد نینجامد، بلکه قابلیت تولید پاسخهای تازه را به میزان هر تغییر پیش آمده ای برای فرضیه‌ها و مجالاتی که به آن سیر حرکت حیات به تکامل می رسد، داشته باشد. یکی از ویژگی‌ها و خصوصیت‌های مهم آن این است که بین امور ثابت و متغیر، به همراه شناخت جهت‌های تغییر که احکام در زمانها، مکانها، حالتها و نسبت به افراد متغیر شده و یا به سبب آن به هنگام غیاب جداکننده ثابت و متغیر، یا وجود خلط بین آنها یا قرار دادن یکی به منزله دیگری متغیر می شوند، تفاوت وجود داشته باشد که این امر منجر به خشکی شرع در زمان معین می شود.

- ساخت همه این طرح‌ها و پروژه‌ها میسر نخواهد شد مگر در بستر تحقیق و کنکاش و شناخت دقیق علوم انسانی، به طوری که از آن تحقیقات و پایان‌نامه‌هایی بر اساس روشنگری و دید باز با ویژگی‌های روحی و روانی و کنشهای اجتماعی برای افراد مصری و عربی و دیگران شکل گیرد و تا به حال ما برای ساخت این بستر علمی و ادراکی هیچ اقدامی نکرده ایم.

- اسلامی سازی ای که بر پایه جلب تولیدات دیپلوماسی یا اداری استوار است، تمدنی دیگر سازنده آن بوده و در آن از ما اصول فلسفی مختلفی الگوبرداری کرده است و سپس ما تلاش نموده و خود را به تکلف می اندازیم تا آن را با ویژگی‌های روحی و اجتماعی مغایر ترکیب نموده و آن را با ویژگی‌های روانی و اجتماعی فرد مصری مرکب نماییم و آنگهی آن را با برخی آیات قرآنی و احادیث نبوی و بافتهای عربی زیبا جلوه دهیم و باز ادعا کنیم که اسلام سازی آن به پایان رسیده و دیگران را به سوی آن فراخوانیم و آن را به عنوان یک طرح اسلامی برایشان تلقی نماییم. در این صورت این

طرح یک شکل خارجی اسلامی به خود می گیرد در حالی که همه ساختارها و جزئیات و اصول معرفی و منطقات روانی آن بر اساس طرح فلسفی است که کاملاً مغایر و مخالف هویت و تمدن ماست و مسلماً همه این موارد جنایت بزرگی بر اسلام و علوم اسلامی است که منجر به شکست شده و یا سبب ایجاد از هم گسستگی و ناهمگونی بین مفهوم ارزشمندی نهفته شده در نفس و بین تطبیق معیشتی خواهد بود که فرد را در یک نبرد درونی قرار می دهد و یا او را از شخصیت و ذاتش مجزا ساخته و یا او را در یک دوگانگی معرفی و روانی قرار می دهد. لذا در اینجا مناسب است تا به اهرم جدا کننده دقیق بین مسیر ادیان و مسیر گرایشهای ساختگی اشاره شود و آن این که ادیان قبل از آن که بر قوانین و دستورالعملها استقرار یابند، ابتدا در قلوب و دلها نوشته می شوند و از آنجا رفتارهای انسانی و اخلاقی شکل می گیرند.

- هرگز ما موفق به ساخت یکی از طرحهای مذکور نخواهیم شد مگر با فعال کردن بحثها و پژوهشهای علمی و به کار انداختن نیروهای عظیم علمی و تحقیقاتی و خردها و استعدادهای توانمند خاموشی که در اثر طول اهمال و شدت فقر و محیطهای پیچیده علمی دچار یأس و ناامیدی و خفقان شده و منجر به ایجاد فضایی خفگان آور برای ابتکار و امید به آینده شده و متخصصان و افراد خبره را به حاشیه رانده است؛ زیرا این طرح یک پروژه ملی است که طیف های مختلف پژوهشی را در خود گنجانده است و همه اسباب و امکانات علمی و پژوهشی را در اختیار آنان قرار داده است. و در عین حال برای هر کدام از این طرحها سرمایه گذاری لازم است و قطعاً انجام این امر در سایه اقتصاد شکست خورده امکان پذیر نیست؛ بنابراین، قبل از هر چیز لازم است تا همه احزاب و گروهها و نیروها به سمت رونق اقتصاد و فعال سازی وقف های علمی برای

خرج و انفاق کردن برای تحقیقات علمی توجیه شوند و از اینجا دور مؤسسه های جامعه مدنی در این تحریک فرهنگی ظاهر می شود.

- فراخوان و اعلام و ترویج چیزی به نام طرح اسلامی قبل از آن که ساخته شود و از سرچشمه های اساسی آن استنباط شود، امری بسیار خطرناک است، زیرا مردم را به سمت چیزی فرا می خواند و سپس مردم با روی آوردن و پذیرش آن با چیزی مواجه می گردند که هیچ پاسخی برای حل مشکلات عصر را ندارد و یا پاسخهایی ارتجاعی و سست را ارائه می دهد و یا از شمولیت کافی بی بهره است و این امر سبب می گردد تا مردم در وجود هر گونه طرح اسلامی که به انگیزه سوق دادن و تحریک جامعه و حیات انسانیت پا به عرصه ظهور بنهد، دچار شک و تردید گشته و به تکذیب آن اقدام نمایند و از این رهگذر مردم پس از آن هیچ طرح اسلامی دیگری را نپذیرند.

- مثال این مطلب این گونه است که گروهی از مردم با برنامه های تبلیغاتی کلانی که میلیاردها پول هزینه دارد، براه بیفتند و مردم را برای خرید ماشینی که ساخت کارخانه های مصری است، فرا خوانند و پس از آن که مردم قانع شده و پذیرفتند و دسته دسته برای خرید آن حرکت کردند؛ ناگهان کسی به آنان بگوید: آن را به شما می فروشیم، فعلا شما صبر کنید تا ما معادن را فعال کنیم و پول کافی را برای استخراج معادن و مواد خام لازم که در دل زمین قرار دارند، بیرون آوریم و پس از آن کارخانه ایجاد کنیم و آن گاه کارشناسان بین المللی را که در ساخت ماشین به ما کمک می کنند، فرا خوانیم و سی سال بعد ماشین مورد نظر را به شما تقدیم می کنیم! پس چرا مردم را برای خرید و تحویل فوری ماشین فرا خواندید؟! بنابراین، دعوت کردن مردم برای خرید چیزی که هنوز ساخته نشده است، خطر بزرگی را به دنبال دارد.

• همه این موارد در سایه تجربیات افغانستان، صومالی، سودان، ایران و... به دست آمده که منجر به ویرانی و از هم گسستگی و عقب ماندگی کشورها، جوامع و ملتهای آنان شده و مایه بدبینی بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران از هرگونه طرحی شده است که از طرح اسلامی سخن می گوید، زیرا همه تجربیات گذشته نتایج تلخی را به دنبال داشته است و علت آن بی توجه ما به ساخت تولید فلسفی، فکری، تئوریزه کردن و تطبیق اصولی بوده است که امکان بپاخاستن دولت را بر پایه آن فراهم می سازد، با این که ما اطمینان داریم که اصول در نصوص و طرحهای این دین حضور فعال دارند، از این رو برای ما یک انتقال ذهنی از حضور اصول در سرچشمه ها و معادن بلند دین به گمان محض وجود اصول بدست آمده و برای ترویج آن بسنده شده و به عنوان یک امتی که لازم است در مقابل نیازهای همه امت بپاخیزیم، از سازندگی، تنزیل، تخریج و برآورده ساختن همه نیازمندیهای عصر بر اساس آن اصول غفلت ورزیده و شانه خالی کردیم.

• علاوه بر عجز و ناتوانی که مدت ها امت بدان گرفتار شده و نتوانسته است، نشانه های کافی این دین را طوری طرح ریزی کند که بتواند به اشکالات عصر پاسخ دهد، اشکال دیگر و بسیار مهمی وجود دارد و آن ناپدید شدن کامل اخلاقیات و ارزشهای این دین و بروز پرخاشگریهای روانی بیماری است که در باقیمانده جامعه ظهور کرده و موجب نابودی و هلاکت آن شده است، آن هم در شرایطی که مردم به سمت طرح اسلامی فراخوانده می شوند در حالی که از ساخت جزئیات آن ناتوان مانده اند و از جامعه تصویری بسیار سلبی و معکوس ساخته شده و مردم به تکذیب الله و رسول او روی آورده و برخی به سمت الحاد و بی دینی روی آورده اند.

• این شریعت مبارک معدنی است که غنی از انواع معادن و جواهر نفیس و نایاب است، اما استخراج این جواهر نیازمند اسباب و ابزارهای سنگین و علوم و

مهارت‌های متعدد است و به حفاری و سوراخ کردن و به کارشناسان خبره و معدن شناس و به حمل و نقل و معدن سازی، و دستگاه‌های ذوب و راه و دستگاه‌های کُشنده و در عین حال سیستم‌ها و ابزارهای باریک و دقیق و کوچکی نیاز هست که همان پاسخهای ریز مشکلات عصر هستند. بنابراین، ما نیاز به فعال ساختن سپرها، دستگاه‌ها و کارخانه‌هایی که مواد خام را می‌گیرند - و در نصوص کتاب و سنت قرار دارند - نیاز داریم تا آنچه به نیازهای عصر پاسخ می‌گوید، را استخراج نماییم، ولی مشکل ما این است که این سپرها و اسباب آلاتی که تولید می‌کنند، زنگ گرفته‌اند و مدتهاست که از کار افتاده‌اند و قرآن کریم به همین مطلب اشاره دارد: (وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)^۱. بنابراین استنباط امری سنگین است و کار تولید، سازندگی و استخراج را انجام می‌دهد و باید چیزی را تولید نموده و بسازد که به نیازها و پرسشهای عصر حاضر پاسخ گوید و مقاصد شریعت را محقق ساخته و آرامش و خوشبختی انسان را در دنیا و آخرت فراهم آورد و نور علم را در همه میادین گسترش دهد و علمی که با آن بندگان مورد خطاب قرار گرفته‌اند، سراسر رحمت و راحتی و آرامش است، از این رو منشأ بحرانی که ما بدان گرفتار هستیم عمل نکردن به وظیفه‌ای است که الله برای ما مقرر ساخته و فرموده است: (يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ).

● مؤسسات علمی بزرگ از قبیل الازهر شریف - که از حیث علوم و مناهج و تاریخ و تجربه علمی عمیق برخوردارند - می‌توانند این مشروع علمی را بسازند و توانایی فراهم‌آوری هزینه و فضای علمی و آزاد ساختن توانمندیهای ناب علمی آن را دارند.

^۱ - [النساء: ۸۳].

• علمای با تجربه گذشته تلاش کردند تا به وظایف زمانشان اقدام نمایند و ما نیز امروز نیاز داریم تا بر شیوه و منهج آنان، نه به مسائل صرف جنگ بزیم؛ زیرا بسیاری از آن مسائل در شرایط ویژه آن زمان طرح شده و پاسخگوی اشکالات زمان ما نیستند، اما باز هم دربرگیرنده مِتدهای نیکویی در تعامل با وحی مجرد و زمان مرقی را دارند. سپس لازم است تا از تجربیات بزرگان ارزشمندی چون علامه قدری پاشا، فقیه دستوری و قانونی علامه سنهوری، علامه مخلوف منیاوی، شیخ الإسلام حسن العطار، دکتر حامد ربیع، علامه شیخ محمد عبد الله دراز، دکتر محمد عثمان نجاتی، شیخ طنطاوی، جوهری، علامه شیخ علی جمعه و دهها شخصیت که در این مسیر گام نهاده و تلاش فراوانی را برای برآورده ساختن نیازهایشان انجام داده اند، استفاده کنیم.

• این پروژه بزرگ و گسترده به مراحل صعود در تاریخ همه ملت‌ها شباهت دارد، طوری که نیاز به زمان طولانی، طاقت فرسا و سخت دارد و هر ملت، دولت و تمدن به هویت و اصول خویش بازگردد و به حوزه اختیارات و گزینشهای میراث علمی که در اطراف مان قرار دارند، توجه نماید و این از بستر کارشناسان، اندیشمندان و استعدادی نادر و بزرگ در همه علوم و معارف به همراه پختگی در ترکیب نتایج بدست آمده میسر می شود، به طوری که بازو و پشتیبان همدیگر قرار گیرند تا به ساخت یک دیدگاه و طرح و اختیار این امت و واکنش درست به نظم جهانی که در اطراف ما قرار دارد، بینجامد.

(۹)

قوانینی که از رویه جنبشهای افراطی پنهان مانده و
در نتیجه مرتکب این اشتباهات تاریخی شده اند

قوانین

۱- به هنگام تحقیق یکی از قضایا و نگرستن به دو وحی کتاب و سنت برای دریافت رهنمون از آن دو، باید قوانین زیر مراعات گردد:

یکم: همه آیات و احادیث مربوط به آن قضیه جمع آوری شوند تا این فرصت برای ما فراهم گردد و پرداختن به آن نظریه به صورت کامل، از خلال مجموع مفردات و متعلقات آن واضح شود، و گر نه با در نظر گرفتن یکی از نصوص بدون توجه به متعلقات و اجزای تکمیل کننده آن، آیه را به مثابه ماهی ای قرار می دهد که از آب بیرون آورده شده است. و در عین حال استخراج احکام و مفاهیم از آیات کریمه فقط به علم فقه مربوط نمی شوند، بلکه از هر آیه ای از قرآن مجید می توان حکم یا مفهومی را استخراج نمود، اعم از این که مربوط به آیات متعلق به فقه باشد یا متعلق به داستانها و اخبار امتهای گذشته و...

طوفی گفته است: احکام شرعی همان گونه که از اوامر و نواهی استنباط می گردند، همچنین از داستانها، مواعظ و امثال آن نیز استنباط می گردند. بنابراین، خیلی کم آیه ای در قرآن کریم یافت می شود که از آن حکمی استنباط نشود.^۱

ابن دقیق العید گفته است: استنباط احکام از قرآن کریم منحصر به آیات مشخصی نیست. وی می گوید: «آیات احکام منحصر به این عدد نیست، بلکه با توجه به تفاوت قریحه ها و اذهان فقها، و آنچه خداوند از وجوه استنباط بر بندگانش می گشاید، متفاوت هستند. و شاید فقها با ذکر این عدد، آیاتی را مد نظر داشته اند که بالذات با دلالت اولیه شان به احکام دلالت می کنند نه به صورت دلالت تضمینی و التزامی.^۲

^۱ - شرح مختصر الروضة / ۳/ ۵۷۷.

^۲ - نقله الزركشي في البحر المحيط / ۶/ ۱۹۹.

دوم: حسن ترکیب نصوص و انضمام آنها با یکدیگر، به طوری که آنچه حق آن مقدم است، در اول، و آنچه جایگایش آخر است، موخر آورده شود تا دسترسی به احکام عام و خاص و مطلق و مقید به راحتی میسر گردد.

سوم: حسن نظر در وجوه دلالت و شناخت مدلولات الفاظ، و این امر می طلبد تا دیدی وسیع و نگاهی ژرف به زبان و ادبیات عرب داشته باشد. شوکانی در کتاب «العرف الندی» می گوید: هر کس قصد فهم کتاب خدا و سنت پیامبرش را بر اساس آنچه زبان عربی اقضا می کند، دارد، قطعاً وی به معنای اساسی الفاظ پی نخواهد برد، مگر این که شناخت کاملی به علم لغت داشته باشد و هرگز به معنای دقیق بنیه الفاظ عربی دسترسی پیدا نمی کند مگر این که با علم صرف آشنا باشد و شناخت حرکتهای اعرابی را نخواهد دانست مگر زمانی که با علم نحو آشنا باشد و شناخت امور دقیق زبان عربی و اسرار آن برایش میسر نخواهد شد مگر این که به علم معانی و بیان آشنا باشد و قواعد زبان عربی را نخواهد دانست مگر این که به علم اصول آگاه باشد. از این جهت این علوم مقدمه علوم اجتهادی بشمار می روند، هر چند که برخی از علما در اعتبار برخی از این علوم در اجتهاد اختلاف کرده اند؛ زیرا شناخت زبان عربی به شیوه ای که منطبق با علم لغت باشد جز با این امور کامل نمی شود و تردیدی نیست که با بهرمندی از دانش به امور باریک علم لغت، امور باریک کتاب و سنت استنباط می شوند و از این امور باریک احکام شرعی استنباط می گردند، همان گونه که از ظاهر آیات نیز استنباط می شوند.^۱

۲- به هنگام پژوهش و کنکاش در آیات قرآن مواظب باش تا تصورات و برداشتهای پیشین، یا دیدگاههای شخصی، عقل و ذهن را احاطه نکنند تا قرآن را به

۱ - الفتح الربانی، من فتاوی الشوکانی/ ۵۶۴۸/۱۱، ط: مکتبة الجيل الجديد، صنعاء، سنة ۱۴۲۳هـ - ۲۰۰۲م.

شیوه ای که می خواهی و دوست داری تفسیر نموده و سوق دهی؛ بلکه نگاهت را عمیق بگردان، بگذار تا قرآن تو را به دلالتها و الفاظ و رهنمونهای درخشان خود هدایت کند و آنگهی به تعدیل مفاهیم و برداشتهای خود بپرداز و قرآن را راهنما و رهبر خویش قرار ده و با کمال خوف و ادب مترصد دلالتها، افادات و احتمالات قرآن کریم باش.

۳- برحذر باش از این که از قرآن مفهومی را استنباط نمایی که مقاصد و عموم مراد آن به ابطال آن حکم فرموده است؛ زیرا ممکن است ما از نص شریف معنایی خاص و یا عام را استنباط نماییم، اما محال است که از قرآن چیزی استنباط شود که بر ابطال آن برگردد.

ابن حجر هیتمی در «الفتاوی الفقهية الكبرى» گفته است: یکی از قواعد امام شافعی این است که: از نص معنایی خاص و یا عام استنباط می شود، اما چیزی که بطلان آن به قرآن برگردد، استنباط نمی شود.^۱

بنابراین، اگر کسی از قرآن معنایی را استنباط نمود که منجر به تکفیر امت شده و آن را به جهالت و شرک متهم می کرد، و علیه امت به بغاوت پرداخته و این بغاوت را جهاد می نامید و مدعی بود که وجود این امت، قرنهای پیش متوقف شده است، قطعاً خود قرآن بر این استنباط خط بطلان کشیده است، و گر نه چگونه این قرآن و حدیث شریف و علوم شریعت در خلال قرنهای به دست امتهای کافر منتقل شده است؛ بنابراین این استنباط باطل است.

۴- به میراث مسلمانان احترام بگذار و با آن هماهنگ باش و برآن بیفزای و از مناهج آن بهره ببر، بدون این که بر پاره ای از مسائل، که زمان آن گذشته است، چنگ بزنی، مسائلی که گذشتگان به حل آنها پرداخته و در مورد آنها نظر داده اند و بر وفق منهج

۱ - الفتاوی الفقهية الكبرى / ۱ / ۲۱۰، ط: دار الفکر، بیروت، سنة ۱۴۰۳هـ.

درست و نگاه ژرف به تصویر و کیفیت آن اقدام نموده و علت و دلیل آن را اظهار داشته و آثار و نتایج آنها به صورت تحقیق شده در زمان آنان پدیدار گشته است و اگر ما رویدادهای عصر خودمان را به همان منهج به عینه به تصویر کشیده و به همان کیفیت اظهار نماییم، قطعاً نتیجه ای معکوس را ارائه خواهیم کرد.

همچنین خود را به اقوال و دیدگاههای گذشتگان منحصر ندان، بلکه از نظریات آنان بهره گیر و بر آنها بیفز، اما مواظب باش از این که معانی و نظریاتی را استنباط نمایی که همه تلاشها و زحمات آنان را ناچیز شماری و خرد و اندیشه آنان را تحقیر کنی. همچنین مسأله ای را برای مردم بیرون نکنی که مخالف اجماعی فقهای گذشته باشد، چرا که با این کار به منزله انقطاع ارتباط با وحی تلقی شده و بر خلاف شیوه علما در استنباط مسائل خواهد بود.

۵- شیوه های استنباط گذشته را جستجو کن تا مبدا در استنباط، مفهوم، اندیشه و فکر دچار انحراف نشوی، آن گاه پس از آن که اندیشمندان در این برداشت و اندیشه تحقیق کردند، آن را عین اندیشه خوارج بیاوند؛ پس تلاشت بر این نباشد که یک منهج انحرافی را در تحت یک عنوان معاصر با روانداز نوین تکرار نموده و در میان مردم برانگیزی.

۶- باید چنان فهم صحیحی را ساخت و ارائه کرد که امین رهنودهای ارکان بزرگ و سه گانه قرآن و علوم آن از قبیل: شناخت وحی شریف، شناخت شیوه های فهم و توجه واقع بینانه صحیح آن باشد. بنابراین، مواظب باش تا از کسانی نباشی که مدعی نص بوده و و آننگهی بر آن ترمرد نموده و بتازی و بر واقعیت آن غلبه کنی.

۷- فقه، اندیشه، طرح و استنباطی که اساسگراری می کنی و آن را تحت فشار درونی، یا پشت میله های زندان و یا با انگیزه حماسی صرف متبلور می سازی، این چیزی

جز اندیشه مضطرب نخواهد بود و از دقت نظر کافی برخوردار نخواهد بود و مسلک صنعت علم با توجه به آنچه از اهل آن معهود بوده است، برخوردار نخواهد بود. امام بخاری در کتاب صحیح خود روایت کرده است که ابوبکر به فرزندش که در سیستان بود، نوشت: در حالی که عصبانی هستی در میان دو نفر قضاوت نکن؛ زیرا من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هیچ کس از شما در میان دو نفر قضاوت نکند، در حالی که در حالت عصبانیت و خشم قرار دارد.»^۱ و نیز علت این امر آن است که خشم و عصبانیت مجالی برای عقل و خرد نمی گذارد و قواعد علمی به شیوه درست و با دقت نظر کافی آن اجرا نمی شوند، بلکه انسان را مشحون و منفعل ساخته و تحت فشار تحولات درونی که مملو از خشم و ناگواری است، قرار می دهد، بنابراین، چگونه می تواند وحی شریف را به شیوه نیکو و نحو احسن استنباط نماید؟

حجة الاسلام امام غزالی در «المستصفی» می گوید: مثال این سخن فرموده رسول خدا ﷺ است که فرموده است: «لا یقض القاضی وهو غضبان» و این اشاره ای است بر این که خشم سبب ممنوعیت قضاوت است؛ اما اگر عمیق بنگریم واضح می شود که خشم بذاته علت آن نیست، بلکه علت اصلی آن دهشتی است که مانع اندیشه کافی می شود تا جایی که فرد گرسنه، و انسانی که در حالت فشار ادرار و مدفوع قرار دارد و فرد دردمند را نیز به آن ملحق می کند، بنابراین، خشم و عصبانیت به عینه علت ممنوعیت قضاوت نیست.^۲

^۱ - صحی البخاری / ح ۶۷۳۹.

^۲ - المستصفی / ص ۳۰۹.

و نیز امام غزالی در ذیل حدیث: «لا یقض القاضی وهو غضبان» می گوید: خشم سبب ممنوعیت قضاوت شده است؛ زیرا عقل را مضطرب ساخته و مانع استیفای فکر و اندیشه می شود و این امر در گرسنگی شدید، تشنگی شدید و درد زیاد نیز یافته می شود و بر خشم قیاس می شوند.^۱

معنای این سخن آن است که هر آنچه اندیشه را مضطرب و مشوش ساخته و از استیفای فکر و علم کافی ممانعت نماید، به آن ملحق می شود. پس تحت شرایطی که آدمی در حالت عصبانیت و فشار درونی قرار داشته باشد، دسترسی به علم، فقه و تفسیر میسر نمی شود و آن دیدگاه و نظریه ای که در زندان پایه ریزی شود، به ویژه زمانی که مربوط به تفسیر قرآن و تامل در معانی و وجوه دلالات و کشف و پرده برداری از معانی آن مربوط باشد، اعتباری ندارد؛ چه رسد به این که از خالی بودن جایگاه اصول فقه، علم بلاغت و ادبیات عرب و مقاصد شریعت بر آن افزوده گردد؟!

۸- هیچ کس شایستگی اجتهاد در باب مصالح و مفاسد را ندارد مگر آن که به صورت اجمالی و تفصیلی به مقاصد شریعت احاطه کلی داشته باشد.

امام شاطبی در «الموافقات» گفته است: اگر اجتهاد به نصوص مربوط باشد، پس باید شرایط علم به علوم عربی را دارا باشد و اگر به معانی از قبیل: مصالح و مفاسد تهی از اقتضای نصوص یا پذیرفته شده و تسلیم شده از طرف صاحب اجتهاد در نصوص مربوط بود، پس در این صورت تنها علوم عربی کفایت نمی کند و بلکه آشنایی به مقاصد شریعت به صورت اجمالی و تفصیلی نیاز هست.^۲

۱- المستصفی / ص ۳۳۰.

۲- الموافقات ۴/ ۱۶۲، ط: دار المعرفة، بیروت، تحقیق: العلامة عبد الله دراز.

۹- در حالت غیاب از مقاصد شریعت و غیاب از شناخت سنن الهی، خلل بزرگی در فهم ایجاد می شود و هر کس به امثال این علوم احاطه کامل نداشته باشد، فهمش نسبت به واقع فاسد می گردد.

۱۰- سیره نبوی دارای قواعد ویژه ای در استنباط مسائل در استخراج احکام از خلال واقعات سیره نبوی می باشد و کسی که در الحاق مسائل به آن شتاب ورزیده و احکام را بر آن قیاس نماید، بر پیامبر ﷺ دروغ گفته و اشیای مخالف شریعت را بر وی منسوب نموده است و هر کس بر رسول خدا ﷺ دروغ گوید، جایگاهش در دوزخ خواهد بود.

امام زرکشی در «البحر المحیط» می گوید: «سپس به دنبال این امر فاجعه هولناکی نهفته است و ممکن است فتوای یک صحابی مربوط به رویداد خاصی باشد که اتفاق افتاده است و این اشتباه است؛ زیرا قرار دادن رویدادها بر دیگر حوادث از شیوه های باریک فقهی است و اغلب آنها بر اشتباه استوار است.

بدین ترتیب به کمک فرمانروای بخشنده این کتاب به پایان رسید.

دروود و سلام فراوان بر سرورمان محمد و بر آل و اصحابش باشد.